



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

معدن الجواهر - کراچی

نام کتاب: معدن الجواهر

نویسنده: ابو الفتح کراچی

موضوع: اخلاق

تاریخ وفات مؤلف: ۴۴۹ ق

زبان: عربی

ترجمه فارسی

تعداد جلد: ۱

(نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الحمد لله مبيد الأمم و محیی الرّمم و الصلوة علی من ارسله علی حین فترة من الرّسل و طول هجعة من الأمم يتلوا عليهم آیاته و يزكّیهم و یعلّمهم الكتاب و الحكم و علی آله الطّاهرين ینابیع العلم و مصابیح الظلم (و بعد) بر ارباب دانش و هوش مخفی و پوشیده نیست که بهترین چیزها که انسان در گنجینه دل مخزون کند و چون در گرانمایه تعلیق گوش خویش نماید جواهرات فاخره و درر باهره کلمات حکمت و پند است که تشنه لبان را بآب حیات و آدمی را از هلاکت بسر حدّ نجات خواهد رسانید و لهذا

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳

در قرآن مجید از آن تعبیر بگنج شده چنانچه در تفسیر آیه شریفه و کان تحته کنز لهما از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که آن گنج طلا و نقره نبوده بلکه لوحی بوده که در آن چند کلمه حکمت ثبت شده بود از این جهت بود که پیوسته طالبان انسانیت و سعادت رنجها میبردند و تعبها میکشیدند و ملازمت حکماء و علماء مینمودند تا چند کلمه از ایشان تعلّم نمایند و دلها را مرده خود را بآن زنده نمایند نقل شده که مردی هفتصد فرسخ دنبال حکیمی رفت تا آنکه هفت کلمه حکمت از او آموخت «۱» و ابو علی شقیق بلخی خدمت هفتصد عالم رسید و پنج چیز از ایشان یاد گرفت «۲» و شک نیست که اعلی و اغلای این جواهرات جواهریست که از معادن حکمت و خزانه علم الهی یعنی حجج طاهره اهل بیت رسالت پناه (ص) اخذ و التقاط شده باشد فإنها حیوة للقلوب المیتة و بصر للعماء و سمع للصلّماء و ری للظلماء لا جرم جماعتی از علماء دینیّه شکر الله مساعیهم الجمیله همت عالی خود را بر آن گماشته و پس از رنج و تعب بسیار این جواهرات گرانبها را از محال مختلفه و مواضع متشتته جمع آوری نموده و در قالب تصنیف در آوردند و در میان مردم باقی گذاشتند از جمله کتاب معدن الجواهر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴

تالیف شیخ عالم جلیل و ثقة و فقیه بی بدیل ابو الفتح محمد بن علی الکرّاجکی تلمیذ شیخ مفید و علم الهدی است رضوان الله علیهم اجمعین که واقعا معدن جواهر و مخزن درر باهره از اصداف حجج طاهره است

ففی کلّ لفظ منه روض من المنی و فی کل سطر منه عقد من الدرّ

لکن از جهت آنکه الفاظ آن عربی است کسانی از لغت عرب بهره نداشتند از آن بهره نمیبردند تا آنکه در این اوان سعادت اقتران توفیق سبحانی شامل حال جناب فخامت نصاب فخر الحاج الحاج میرزا زین العابدین تاجر نوری زیده توفیقه گردیده بجهت خدمت ببرادران دینی در صد بر آمده که این کتاب مستطاب را ترجمه نماید و بزبور طبع در آورد تا آنکه با قیامت صالحات و صدقه جاریه مستمره باشد که پیوسته عامه ناس از عوام و خواص از آن بهره برند و بفیوضات غیر متناهیه آن رسند و بمفاد الدّال علی الخیر کفاعله نیز در آن فیوضات سهیم و شریک شوند و در حیات و ممات خطّی وافر و سهمی متکاثر برده باشد پس بصلاح و صوابدید جناب مستطاب سناد العلماء و عماد الاتقیاء فخر الساده و منبع السّعادة سیّدنا علم الهدی دامت برکاته این امر را ارجاع فرمودند باین فقیر بی بضاعت و متمسک باحدیث اهل بیت رسالت عبّاس بن محمّد رضا القمی ختم الله له بالحسنی و السّعادة پس احقر حسب امثال انگشت قبول بر

دیده نهاده و گفتم نصرتی لکم معدّۀ و این نسخه شریفه را بقدر وسع خود ترجمه نمودم و باندازه تمکّن و بضاعت خویش خدمت ببرادران دینی نمودم و رجاء واثق آنکه

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵

اگر اهل دانش و فضل عثرة و لغزشی دیدند مرا معذور داشته و اصلاح فساد و ترویج کساء نمایند چه آنکه نسخه بینهایت مغلوط و سقیم بوده و نسخه دیگر نبود تا تصحیح آن نمایم با آنکه این نسخه شریفه در زمانهای سابق در نزد علماء سابق و لا حقّ بوده و از آن نقل نموده‌اند چنانچه شیخ شهید ره در ضمن اجازه محمد بن نجده از آن نقل نموده و علامه مجلسی ره مکرّر در بحار از آن نقل کرده و جناب آقا سید محمد باقر اصفهانی مرحوم در روضات الجنّات گفته نسخه‌ای از آن نزد من است لکن چون روز بروز علم میل بتنزل دارد و بازارش رو بکسادی آورده تا زمان ما بکلی آثار آن محو و منطمس گردیده و یکباره جهل بر روی جلاباب کشید

کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس و لم یسمر بمکة سامر

از این جهت کتب دینیّه در زوایای خمول محو نابود گشته و منسوج عناکب نسیان گردیده تا بحدّی که از برای این نسخه شریفه دوّمی نجستم تا بمعاونت آن آن را صحیح کنم لا جرم بذل جهد نموده بقدر امکان بمعاونت کتاب خصال و غیره بعض جاهای آن را تصحیح نموده و ترجمه نمودم و بعض جاها که معلوم نشده باجمال گذاشتم و یا بحاصل مراد پرداختم و جاهائی که بیاض بوده بیاض باقی گذاشتم.

و السلام علی من اتّبع الهدی بتاريخ ۲۸ شهر صفر ۱۳۷۴

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶

(بسمه تبارک و تعالی شأنه) بدان که این کتاب مستطاب مشتملست بر ده باب اول در خصالی است که متعلّق بلفظ واحد و یک ست باب دوّم در خصال اثنین است باب سوّم در خصال ثلاثه و هکذا تا باب دهم که در خصال عشره است و در هر بابی ابتدا می‌شود بکلمات و مواعظ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و بعد از آن روایات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین پس از آن از حکماء راسخین و علماء شامخین و غیرهم نقل می‌شود و در اواخر هر بابی ذکر می‌شود وصیت جامعه از حکیمی بفرزند عزیز خود چنان که معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اینک شروع کنیم بترجمه کتاب فنقول و بالله الاستعانه فی کلّ باب

باب اول [در یک خصلت]

فرمود سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله ایها الناس بدرستی که پروردگار شما یک ست و پدر شما یکنفر است پس فضیلتی ندارد عرب بر عجم و عجم بر عرب و احمر بر اسود و اسود بر احمر مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری چنان که باری تعالی فرمود إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و نیز فرمود یک خصلت است که هر کس ملازمت کند آن را اطاعت کند او را در دنیا و آخرت و سود برد فایز شدن تقرب الهی را در بهشت گفتند آن چیست یا رسول الله فرمود تقوی و پرهیزکاری پس هر که می‌خواهد عزیزترین مردم باشد تقوی پیشه کند و از خدا بپرهیزد و

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷

این آیه را تلاوت فرمود و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ترجمه ظاهر لفظ اینست که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از چیزهایی که خدا نهی فرموده حقتعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چاره در هر کار و امری از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور ننموده باشد و نیز فرمود وجود یک مرد فقیه سخت تر است بر ابلیس از هزار عابد مترجم گوید ظاهراً مراد از فقیه عالمی است که در امر دین بینا و بصیر باشد چنانچه در جمله از احادیث باین معنی استعمال شده و نیز فرمود مردیکه یک کلمه از حکمت بشنود و بگوید او را و عمل کند بمضمون آن بهتر است از عبادت یک سال و نیز فرمود یک خصلت است که هر که ضامن شود او را برای من ضامن میشوم از برای او نزد خدا خوبی در جمیع امور را عرض کردند آن خصلت کدامست یا رسول الله (ص) فرمود رضا است پس بدرستی که راضی نمیشود احدی بقضاء حقتعالی مگر آنکه قرار میدهد خدا از برای او خیر و نیکی را و نیز فرمود یک خصلت است هر که دارای او باشد میرسد بمنزله کسی که روزها را روزه داشته باشد و شبها را عبادت قیام داشته باشد و در راه خدا جهادکننده باشد گفتند آن چیست یا رسول الله فرمود خلق خوشست و نیز فرمود جزا نمیدهد فرزندی پدرش را مگر بیک چیز آنست که پدرش بنده باشد پس پسر او را بخرد و آزاد شود مردی خدمت رسول خدا عرضه داشت مرا خصلتی بیاموز که بسبب آن خیر و خوبی دنیا و آخرت برای من جمع شود حضرت فرمود هرگز دروغ مگو آن مرد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸

گفت که من عملهای بد داشتم تمام را ترک کردم از ترس آنکه مبدا از من بپرسند اگر راست بگویم رسوا شوم و اگر دروغ بگویم مخالفت رسول خدا نموده باشم و عهد کردم با او دروغ نگویم حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود یک خصلت است که هر که بآن عمل کند از همه مردم قوی تر باشد گفتند کدام خصلت است یا امیر المؤمنین فرمود توکل و اعتماد بر خدا است در هر امری و نیز فرمود که افضل عبادات یک چیز است گفتند آن کدامست فرمود پارسائی و باز ایستادن از حرام مردی خدمت یکی از ائمه (ع) عرضه داشت یا ابن رسول الله مرا یک چیز کمی بیاموز که بسبب عمل کردن بآن چیز دنیا و آخرت برایم جمع شود فرمود غضب مکن هرگز «۱» روایت شده از ائمه (ع) که فرمودند اصل هر خیر و خوبی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از حقتعالی است و نیز پرسیدند از بعضی از ایشان عجیبترین چیزها چیست فرمود یک چیز است و آن دلی است که شناخته باشد خدا را و نافرمانی او کند - یکی از علماء فرموده بدبختترین مردم کسی است که از برای خود قدر و منزلتی قرار نداده باشد و بعضی گفته اند که او آن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹

کسی است که اعتنائی بدنیا نداشته باشد در دست هر که باشد و سخی ترین مردم آن کسی است که بخشش کند با نداشتن چیزی و این مضمون یافته شده از قول رسول خدا که فرمود افضل الصدقه جهد المقل یعنی بهترین صدقات بذل مال نمودن مرد فقیر است بآنچه ممکن شود و بد حال ترین مردم آن کسی است که اعتماد نداشته باشد بهیچ کس با او از جهت بدی نظرش و باصبرترین مردم آن کسی است که راز خود را با دوست خود نمیگوید از ترس آنکه مبدا روزی دوست دشمن شود و راز او را فاش کند و عاجزترین مردم آن کسی است که در طلب برادران افراط میکند یعنی بهر کس بر میخورد او را دوست و برادر میگیرد و عزیزترین مردم آن کسی است که بعهد و پیمان او مردم اعتماد داشته باشند و چون غایب شود از جهت او در سکون و راحت باشند یکی از فضلا فرموده بهترین چیزها نزد من یک چیز است و آن افضال و بخشش بر برادران است فاضلی را گفتند بچه بیشتر خوشحال میشوی گفت بیک چیز و آن توانائی منست بر تلافی کردن بکسی که بمن احسان و نیکی نموده و

نیز از او پرسیدند افضل اعمال چیست گفت یک چیز خوشحال کردن دل مؤمن حکیمی را پرسیدند از بخل و تبخر یعنی جبر کردن بر مردم از حرص جواب گفت منشأ جمیع یک چیز است و آن سوء ظن است یعنی بدگمانی بخدا بعضی از حکماء گفته اند هیچ چیزی نیست که ضررش بیشتر باشد بر انسان از یک چیز و آن حاجت باطل است و هیچ چیزی نیست آدمی را از ترقیات و مراتب

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰

عالیه باز دارد مثل یک چیز و آن کمی همت است مترجم گوید از این کلام معلوم شد که همت بلند برسیدن مکارم و مراتب عالیّه مدخلیت دارد لهذا گفته اند المرء یصرّ بهمتّه کالطیر بجناحیه یعنی آدمی بسبب عزم و همت بهر جا که خواهد طیران میکند چنان که پرندگان ببالهای خود پرواز مینمایند لکن مخفی نماند که همت وقتی ثمر دارد که آدمی عقب آن را بگیرد و جدّ و سعی بلیغ نماید تا بسبب این دو بال بهر جا که خواهد پرواز نماید یکی از حکماء گفته که من سنجیدم خصلتهای مردم را پس یافتم شریفترین آنها را یک چیز و آن راست گوئی است پس کسی که زبانش راستگو نباشد مصیبت زده شده بگرامی ترین اخلاقی یعنی بهترین اخلاق که صدق و راستگوئی باشد از دست او رفته و فوت شده و زشتترین قبایح یک چیز است و آن دروغست و ابتدای منازل حمد یعنی اول صفتی را که انسان ستایش میکند یک چیز است و آن سلامتی او است از ذمّ و بدی و بزرگترین چیزهائی که بآدمی ضرر میرساند یک چیز است و آن کمی دانائی اوست بعیبهای خود حکیمی را گفتند بزرگترین چیزی که روزگار بتو فایده رسانیده چه بود گفت علم بود از بوذرجمهر پرسیدند کدام یک از دشمنان دشمنی او شدیدتر است فرمود عمل بد گفتند پسندیده ترین چیزها چیست گفت ثمرهای عمل صالح یکی از زهاد را گفتند که ما را پندی ده که از هر پند و موعظه در ما بیشتر اثر کند گفت بسست شما را برای موعظه نظر کردن در محله مردگان پس مردی بآن زاهد گفت مرا وصیّت کن گفت وصیّت میکنم ترا بیک چیز و او آنست همچنان که شب و روز در تو

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱

کار میکند تو نیز در آنها کاری بعضی گفته اند اینست و جز این نیست از برای تست از عمرت یک روز بجهت آنکه روز پیش گذشته است و روز آینده نیامده است پس اگر صبر کردی در آن روز یعنی خود را نگهداشتی از کارهای بد و صبر کردی بر تحمل کارهای سخت پسندیده کاری کرده ای که ثنا گفته می شود و بر آن وهم توانائی و قوت یافته برای فردای خود و اگر عاجز شدی از روز خود و صبر نکردی بر آنچه گفته شد نکوهیده کرده ای کار خود را و ضعف پیدا کردی برای فردای خود و نیز یکی گفته تفاوت ما بین من و پادشاهان در یک روز است و آن همان روزی است که در او میباشم چه آنکه روز گذشته گذشته است دیگر پادشاهان لذت او را نمی یابند و من نیز سختی او را نمی یابم و اما نسبت بروز آینده من و پادشاهان هر دو در خوف و ترسیم که نمیدانیم چه خواهد شد پس فرق ما بین من و ایشان در همین روز حاضر است و یک روز چه خواهد بود یعنی چه ارزش دارد که کسی حسرت بر آن برد و نیز گفته اند اینست و جز این نیست که آدمی نفع میبرد از عمرش در هر ساعتی که باشد بهمان یک ساعت با آنکه زود میگذرد پس چقدر خبیث و پلید است آن کسی که بفروشد خلود در نعیم را که حاصل می شود از برای او بعمل کردن در یک ساعت بمعصیت در آن ساعت با آنکه زود میگذرد و عابدی نخواهد داشت بجز پشیمانی بزرگ حکیمی وصیّت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان من بپرهیز از یک خوی بد تا سالم بمانی داخل مشو در جاهای بد که متهم خواهی شد و متابعت کن یک خصلت خوب را تا غنیمت بری سپاس و شکر نعمت گذار تا بر تو دائم بماند و بدان بدرستی که

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲

عزت در اطاعت کردن خدا است و ذلت در نافرمانی حق تعالی است و فقر در کم شمردن نعمت الهی است و بدان که مردم بر یک دیگر فضیلت می یابند بسبب عقل و از دیگران ممتاز میشوند بسبب علم و رستگاری میبرند بعمل و سیادت پیدا می کنند بسبب حلم پس بر تو باد ای پسر جان در دین خود باز دیاد یعنی همیشه کاری کن که دینت محکم و زیاد شود و بر تو باو عمل دنیا باقتصاد یعنی میانه روی کن در امور معیشت خود حکیمی بشاگرد خود گفت بدان که ترا یک دوست است که از همه بیشتر خیر خواه تست و آن عقل تست و ترا یک دشمن است که از همه کس بیشتر ترا فریب میدهد ترا و آن جهل و نادانی تست و بدان که راستگوترین رسولان و پیام آورندگان بر تو اجل تست و دروغگوترین وعده دهنده ها بتو امل و آرزوهای تست پس حفظ کن دین و دنیای خود را بورع یعنی باز ایستادن از حرام و غلبه کن بر بلاهای نازله بصبر جمیل یعنی شکیبائی که در آن شکوه نزد مردم نباشد و راحت ده دل خود را بترک حسد و تربیت ده خود را در میان مردم بکرم و دوست کن مردم را بخود بسبب خوش خلقی و بدان که یکدرجه و مرتبه است که بلندترین مراتب اهل ایمانست که هر کس بآن درجه رسید بفوز و ظفر رسید و آن درجه آنست که چنان باطن و پنهان خود را شایسته و نیکو کنی که باکی نداشته باشی اگر ظاهر و آشکار شود و از عاقبت آن نیندیشی اگر مستور و پنهان بماند

باب دوم در دو خصلت های مرویه است

حضرت رسول (ص) فرمود علما بر دو قسمند یکی آنست که گرفته است علم خود را یعنی متابعت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳

علم خود میکند پس او نجات یافته، و دیگر آن عالمی است که ترک علم خود کرده و بآن عمل نمیکند پس او هلاک شونده است و نیز فرمود که علم بر دو قسم است یکی آن علم است که در دل جای دارد و آن علم نیست که نفع دهنده است و دیگر علمی است که بر زبانست و آن حجت بر بنده است و نیز علم بر دو قسم است یکی علم ادیان که متعلق بدین و مذهب است و دیگر علم ابدان که متعلق ببدن و تن است و نیز فرمود خیر و خوبی نیست در زندگی مگر برای دو کس یکی عالم مطاع که آنچه گوید بشنوند و اطاعت او کنند و دیگر مستمع و داع یعنی گوش کننده کلام عالم که حفظ مطلب کند حاصل آنست که باید مردم عالم باشند یا متعلم و دو حریصند که سیر نمیشوند یکی طالب دین است و دیگر طالب دنیا مترجم گوید که در روایت دیگر وارد شده که دو حریصند که سیر نمیشوند یکی حریص در مال و دیگر حریص در علم و نیز فرمود پیر می شود فرزند آدم و جوان و قوی می شود در او دو صفت یکی حرص و دیگر طول اهل که آرزوهای دور و دراز باشد پس گرفت آن حضرت دو سنگی را و افکند یکی را در برابر خود و فرمود این سنگ بمنزله امل و آرزوی فرزند آدم است پس سنگ دیگر را دنبال او افکند و فرمود این بمنزله اجل بنی آدم است پس آدمی می بیند آرزوی خود را و عقب او می رود و نمی بیند اجل خود را که در دنبال او می آید و نیز فرمود ایا خبر دهم شما را بدبخت ترین بدبختان گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن کسی است که جمع شود بر او دو چیز فقر در دنیا و عذاب در عقبی و نیز فرمود دو خصلت است که بالاتر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴

از آن شری نیست و آن شرک بخدا است و ضرر رسانیدن بینندگان خدا است و نیز فرمود مردم بر دو قسمند یکی آنست که راحت می یابد و دیگر آنست که راحت میدهد اما اول آن بنده ایست که اطاعت خدا کند مادامی که زنده باشد پس چون بمیرد می رود بسوی

رحمت خدا و نعمت بی‌انتها و راحت می‌شود و اما آنکه راحت می‌دهد دیگران را پس آن بنده‌ایست که معصیت خدا کند مادامی که زنده باشد پس چون بمیرد بسوی عقاب و عذاب الیم رود پس شما خود را ذلیل و خوار مکنید نزد این دو قسم مردم یعنی کاری نکنید که روز قیامت نزد مردمان نیک و مردمان بد رسوا و خوار شوید و نیز فرمود مؤمن ما بین دو خوف و ترس است یکی ترس مدت گذشته از عمر خود که نمیداند خدا با کارهای گذشته و عملهای ناشایسته او چه خواهد کرد و دیگر ترس بقیه مدت عمر خود را دارد که نمیداند قلم قضا و تقدیر برای او چه رقم کرده و فرمود به ابو ذر غفاری ره که آیا راهنمایی کنم ترا بر دو خصلت که مشقتشان کم و بار آنها سبک است و لکن در میزان اعمال سنگین است عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود خوش خلقی را پیشه کن و سکوت بسیار کن پس بخدا قسم که عمل نمیکنند خلائق بخصلتی که مثل این دو چیز باشد و هم فرمود که دو خصلت است که در مؤمن جمع نمیشود یکی بخل کردن و دیگر خلق بد و نیز فرمود که دو خصلت است که محبوب خدا و رسول است یکی حلم و بردباری و دیگر حیا و شرم و نیز فرمود دو خصلت است که هر که دارای آن باشد خداوند او را شاکر و صابر نویسد و اگر در او نباشد از زمره شاکرین و صابرین خارج باشد و آن دو خصلت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۵

آنست که نظر کند در امر دین خود ببالا تر از خود و باو اقتدا کند و در امر دنیا نظر کند بیست‌تر از خود و حمد خدا کند بر آنچه باو زیادتر عطا کرده و نیز فرمود هر که باز دارد دو چیز را بر خود حقتعالی از دو چیز او نگهداری کند کسی که باز دارد زبان خود را از عرض مردم حقتعالی او را از لغزش نگهداری کند و دیگر کسی که باز دارد غضب خود را نگهدارد حقتعالی او را از غضب خود مترجم گوید روایت بسیار وارد شده که هر که خواهد ایمن باشد از غضب و خشم الهی کظم غیظ کند و خود را از غضب بیجا نگهدارد و لقد اجاد من قال

گفت عیسی را یکی هشیار سر	چیست در هستی ز جمله صعبت
گفت ای جان صعبت تر خشم خدا	که از او دوزخ همی لرزد چه ما
گفت زین خشم خدا چبود امان	گفت کظم غیظ خویش اندر زمان
کظم غیظ است ای پسر خط امان	خشم حق یاد آورد در کش عنان

و نیز فرمود بپرهیزید از خدا در امر دو ضعیف یکی زن و دیگر یتیم و نیز فرمود دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضاء و جوارح و دیگر فراغ که مجال و فرصت باشد یعنی در این دو نعمت فریب نفس میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند تا از دستشان برود و بعد از آن حسرت میخورند و لنعم ما قیل

جوانا ره طاعت امروز گیر	که فردا نیاید جوانی ز پیر
قضا روزگاری ز من در ربود	که هر روزش از پی شب قدر بود
من آن روز را قدر نشناختم	بدانستم اکنون که در باختم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۶

و غافل را باعث بیداری و هوشیاری است با بدان ای دخترک من اگر دختری از شوهر بینیا بود هر آینه تو از همه زنان بینیا تر بودی از شوهر لکن زنان برای مردان خلق شده اند همچنان که مردان از برای زنان مخلوق گشته اند ای دخترک من همانا تو از آشیانه وطن خود مفارقت کردی و میروی بسوی آشیانه ای که نمی شناسی او را و بسوی قرینی که الفت نگرفته ای با آن پس یادگیر از من ده خصلت را که باعث بلندی درجه و شرف تو شود نزد شوهرت اول آنکه در خانه شوهرت بقناعت رفتار کن که قناعت سبب راحتی دل است دوم آنکه حرف شوهر خود را بشنو و امر او را اطاعت نما چه آنکه اطاعت زن برای شوهر سبب خشنودی پروردگار عز و جل است سوم آنکه پیوسته در صدد باش که موضعی را که شوهر در تو نظر میکند قبیح و زشت نباشد چهارم آنکه خود را خوشبو کن خصوص آن موضع را که شوهر میبوید که مبادا بینی او بوی گریه بشنود پنجم تعهد کن از او در وقت طعام پس هنگامی که گرسنه می شود طعام او را زود حاضر کن که حرارت گرسنگی او را از جا بدر نیورد ششم هنگام خواب ساکن باش و حرکت و صدا مکن که بریدن خواب او سبب غضب او خواهد شد هفتم خانه و مال او را حفظ کن هشتم حشم و عیالات او را پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تدبیر است نهم راز او را فاش مکن دهم آنکه نافرمانی مکن اوامر او را و گر نه سینه او از خشم و کینه تو پر خواهد شد و پس از همه این خصال وصیت میکنم ترا آنکه هنگامی که شوهرت دلش مقروح و سینه اش مجروح است تو از خود دور کن این صفت را و نیز هنگامی که خوشحال و خرمست

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۷

بغفلت بدادم ز دست آب پاک چه چاره کنون جز تیمم بخاک

مگر عمر ضایع بافسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

پرسیدند از آن جناب که چه چیز است مردم بسبب آن بیشتر داخل جهنم میشوند فرمود دو سوراخ در بدنست که شکم و فرج باشد که بیشتر معاصی باعث و سببش این دو چیز است فرمود حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین ع که مردم در دنیا بدو صنفند یکی آنست که خریده است نفس خود را و آزاد کرده است یعنی نفس خود را از بندگی دنیا و قید و هول و هوی بیرون آورده و رها کرده و دیگر عکس آنست یعنی فروخته نفس خود را و عبد دنیا کرده او را و نیز فرمود که افضل عبادات در دنیا دو چیز است یکی صبر و شکیبائی و دیگر انتظار فرج ظاهرا مراد از انتظار فرج آل محمد (ص) باشد که در جمله از روایات است که رسول خدا فرمود که افضل اعمال امت من انتظار فرج است و نیز فرمود شکست پشت مرا دو مرد یکی عالم پرده در که هتک ناموس شرع کند و دیگر جاهل و نادانی که مشغول بتعبدات شود چه آنکه آن عالم مردم را اعراض میدهد از علم خود بجهت پرده دری و حفظ نکردن ناموس شرع و آن جاهل مردم را دعوت میکند بجهل خود بسبب عبادت و هم فرمود سختترین مردم از جهت بلا و رنج کسی است که مبتلا باشد بدو چیز یکی زبانی که طلق و روان باشد و دیگر دلی که گرفته باشد رخنهای او پس اگر سکوت کند چنین کسی پسندیده نخواهد بود سکوت او و اگر تکلم کند نیکو نخواهد بود تکلم او حاصل مرا و آنست که کسی در موعظه و پند دادن مردم خوب تکلم میکند و زبان فصیح دارد لکن کلمات او در دلش اثر نمیکند و بقول خود عمل نمینماید

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۸

نه سکوت او خوبست نه تکلم او بجهت آنکه اگر سکوت کند باوی گویند که با چنین زبان فصیح و بیان ملیح چرا ساکت نشست و اگر تکلم کند سخنان او را بچیزی نخرند و وقعی ننهند چه آنکه خودش عمل بآن نمیکند تا چه رسد بدیگران و نیز فرمود احمقست آن کسی که این دو صفت را دارا باشد و از خود دور نکند یکی آنکه بسیار التفات کند بچیزها یعنی در راه و خانه های مردم و غیره پیوسته تماشای چیزها و نگاه باین و آن نماید و دیگر آنکه زود جواب مطالب را بدهد بدون آنکه فهمیده و سنجیده باشد و نیز فرمود که دو کس در باب من بهلاکت رسید یکی آنکه در محبت من غلو کرد که مراد نصیریان باشند که آن حضرت را العیاذ باللّٰه بخدائی گرفتند و دیگر آنکه محبت مرا کنار گذاشت و دشمن شد حضرت امام حسن (ع) فرمود مروّت و مردانگی در دو خصلت است یکی دوری کردن از چیزهایی که آدمی را قبیح و زشت میکند و دیگر اختیار کردن چیزی که آدمی را زینت میدهد حضرت صادق بسفیان ثوری فرمود ای سفیان دو خصلت است که هر که ملازمت کند آن را داخل بهشت می شود سفیان عرض کرد آن دو خصلت کدامست یا ابن رسول اللّٰه فرمود قبول کردن و متحمل شدن خبرهای ناخوش بر طبع را هر گاه خدا آن را دوست داشته باشد و ترک کردن محبوب خود را هر گاه خدا آن را دشمن داشته باشد پس رو کن بآن دو چیز و من شریک تو باشم حضرت باقر (ع) فرمود دو گام برداشتن است که نزد خدا از هر قدم برداشتنی محبوب تر است یکی قدمی که بردارد و بایستد در صفی که در راه خدا آراسته شده و دیگر قدم برداشتنی که بجانب رحم و خویش قاطع خود رود و نیز فرموده که دو جرعه است نزد خدا که بهترین جرعه ها است یکی جرعه

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۹

خشم است که ردّ کند مؤمنی آن را در سینه خود از روی حلم و بردباری و دیگر جرعه مصیبت است که بنوشد آن را از روی صبر و شکیبائی و بهترین قطرها و چکیدنها دو چکیدن است یکی چکیدن اشک بنده است در تاریکی شب از جهت خوف خدا و دیگر چکیدن خونست در راه خدا و نیز فرمود خرف و گولی در دو چیز است یکی عجله در چیز پیش از امکان آن و دیگر ناز کردن بر سلطان روایت شده از یکی از ائمه (ع) در تفسیر و حسنه که در این آیه شریفه است رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً يَعْنِي پروردگار ما عطا کن بما در دنیا حسنه و در آخرت حسنه فرمودند حسنه در دنیا دو چیز است خوبی معاش و خلق خوش و حسنه در آخرت نیز دو چیز است خوشنودی خدای تعالی و بهشت مردی بیکی از ائمه (ع) عرض کرد مرا موعظه بفرما یا ابن رسول اللّٰه فرمود خبر مده نفس خود را بدو چیز یکی فقر و دیگر طول عمر جناب ابو ذر غفاری مردی را موعظه کرد فرمود همانا از برای تو در مال تو دو شریکست یکی حوادث و دیگری وارث است پس تا توانی کاری کن که از سایر شرکاء بهتر باشی حکیمی حکمی را دید و از او خواهش نمود که مرا موعظه مختصری نما گفت ملازمت کن دو چیز را یکی آنکه جایی که خدا ترا نهی کرده نبیند ترا و دیگر آنکه جایی که امر فرموده ببیند ترا و این موعظه نیز از حضرت صادق (ع) نقل شده لقمان حکیم فرزند خود را فرمود ای پسرک من نهی میکنم ترا از دو چیز اول کاهلی و دیگر بیقراری از غم بجهت آنکه هر گاه کاهلی کنی اداء حقوق نخواهی نمود و هر گاه بیقراری کنی صبر نخواهی کرد و بر مرارت و سختیهای بحق مردی موعظه میکرد مردم را و میگفت ای بندگان خدا شکیبائی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۰

و صبر کنید در دو حالت یکی تحمل بر سختیهای عملی که محتاج بثواب آن میباشید و دیگر بر ترک عمل بدیکه طاقت عقاب آن را ندارید و نیز میگفت دو نفرند که مستحق میباشند دوری رحمت الهی را یکی کسی که ایمان بمعاد ندارد و دیگر کسی که خود را از

محرّمات الهی نگهداری نمینماید و بندگان ما بین دو چیزند نعمت خدا و گناهان خودشان و اصلاح این دو چیز را نمی کند مگر شکر و استغفار راهبی میگریست از او سبب پرسیدند گفت گریه‌ام برای دو چیز است یکی کمی زاد و توشه و دیگری از دوری سفر هولناک معاد

آه ز بی‌زادی روز معاد زاد کم و طول مسافت زیاد

مترجم گوید سزاوار است همه گریه کنیم برای این سفر دور و درازی که در پیش داریم و تأسی کنیم بائمه و بزرگان دین خود چنان که امیر المؤمنین (ع) در دل‌های شب گریها میکرد و میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر آخرت و از این کلمات میفرمود و گاهی غش میکرد و حضرت امام حسن (ع) هر گاه یاد میکرد مرگ و قبر و بعث و نشور و گذشتن از صراط را گریه میکرد و چون یاد میکرد عرض اعمال را بر حق تعالی نعره میکشید و مدهوش میگشت و چون بنماز می‌ایستاد بندهای بدنش میلرزید بجهت آنکه خود را در مقابل پروردگار خویش میدید و چون یاد میکرد بهشت و دوزخ را اضطراب مینمود مانند کسی که او را مار گزیده باشید یا عقرب بلکه اصحاب خاص ایشان نیز چنین بودند چنان که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که ابو ذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد باو گفتند دعا کن تا خدا

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۱

چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند مگر چه غمست ترا که از چشم بالاتر است گفت دو چیز بزرگ که در پیش دارم و آن بهشت و دوزخست و نیز گفته‌اند دو چیز زیاد میکند خسارت را یکی گداختن بیماری است تن را و دیگر اندوه است ظاهرا مرا و اندوه در امر دین و آخرتست و دو چیز است زیاد میکند سیئات را یکی سرکشی و دیگر سخت شادی نمودنست عابدی را گفتند بچه حالت صبح کردی گفت ما بین دو نعمت رزق موفور و گناه مستور یعنی دو نعمت حق تعالی شامل حال نیست یکی روزی بسیار که بمن عطا فرموده و دیگر پنهان داشتن گناهان نیست از مردم که مرا رسوا فرموده یکی گفته از برای دنیا دو فضیلت است از هر مؤدبی فصیح‌تر و از هر واعظی بلیغ‌تر است یکی از حکماء گفته دو چیز است که بدن را از رنج و زحمت راحت میکند یکی راضی شدن بقضاء الهی است و دیگر اعتماد بخدا است در قسمت و نصیب خود یعنی وقتی که آدمی دارای این دو صفت شد حرص او کم می‌شود از زحمت سعیهای بسیار در تحصیل دنیا آسوده می‌شود چنان که حضرت سید الشهداء (ع) اشاره باین مطلب فرموده است باین شعر

وان تکن الارزاق قسما مقدرًا فقله حرص المرء فی السعی اجمل

یکی گفته است مرگ بر دو قسمت مرگ بدن و جسد و آن در وقتی است که روح از او مفارقت کند و دیگر مرگ نفس است و آن وقتی است که عقل از او مفارقت کند سزاوار است عاقل را دو آئینه برای خود اخذ کند در یکی عیبهای خود را ببیند و اصلاح کند و در دیگر محاسن و زینت خود را ببیند و زیاد کند مترجم گوید که شایسته و سزاوار است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۲

که شخص عاقل مردم را آئینه خود قرار دهد پس آنچه از ایشان سر میزند تأمل در خوبی و بدی آن نماید پس بقبیح هر چه برخورد بداند که چون آن عمل از او سرزند قبیح است و بخوبی هر چه برخورد بداند این عمل از او نیک است پس در ازاله عیوب خود بکوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی کند و لهذا معروفست که حکیمی را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان از بوذرجمهر حکیم نقل

شده که گفت من از هر چیزی صفت نیک آن را آموختم حتی از سگ و گربه و خوک و غراب گفتند از سگ چه آموختی گفت الفت او را با صاحب خود و وفاء او را گفتند از غراب چه آموختی گفت شدت احتراز و حذر او گفتند از خوک چه آموختی گفت بکور او را در حوائج خود گفتند از گربه چه آموختی گفت حسن نغمه تملق او را در مسألت و بالجمله عاقل باید پیوسته اخذ فایده کند چه از دشمن یا دوست خواه وضع باشد یا شریف از انسان باشد یا غیر انسان همانا از امیر المؤمنین (ع) وارد شده که فرمود الحکمة ضالّة المؤمن فخذ ضالته و لو من أهل الشرک یعنی حکمت گم شده مؤمنست پس دریافت کن گمشده خود را هر جا که یافتی اگر چه نزد اهل شرک باشد یکی گفته دو چیز از اخلاق مؤمنست یکی آنکه شماتت نمیکند بمرگ یعنی شادی نمیکند در مرگ دشمن چنان که داب غافلین است و از این جهت این شاعر نصیحت کرده

ای دوست بر جنازه دشمن چه بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا بود

و دیگر از اخلاق مؤمن آنست که کسی را بلقب بد نمیخواند حکیمی گفته که مروّت و مردانگی در دو چیز است یکی انصاف دادن با مردم و دیگر تفضل و عطای

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۳

بر ایشان و در دنیا دو چیز است که باعث آبادی دیار و زیادتی عمر است یکی خوش خلقی با مردمان و دیگر خوش سلوکی با همسایگان مترجم گوید خوش سلوکی با همسایگان اینست که انسان بخانه ایشان نگاه نکند و ایشان را اذیت و آزار نرساند و ناودان بخانه ایشان نگذارد و خاکروبه بر در ایشان نریزد و از دود و بوی طعام خود ایشان و اطفال ایشان را اذیت نکند و با ایشان مواسات کند و مبادا که شب سیر بخوابد و ایشان گرسنه باشند و یا خود در راحت و خوشی باشد و ایشان در سختی یا در سرما و برهنگی باشند و او منع از ایشان نماید نمک و طعام و آتش را و اگر چیزی از ضروریات خانه را از شما بعاریت خواست باید بایشان داده شود و اگر پول یا نان یا چیز دیگر را بقرض خواستند مضایقه از ایشان نکنید و بالجمله از هر جهت مراعات کنید ایشان را و همراهی نمائید که از اهل بیت عصمت (ص) تأکید و توصیه زیاد رجع بهمسایه شده است دو چیز است چون مقدّم شد دو چیز ساقط می شود یکی مصیبت است که چون مقدم شد و گذشت «۱» تعزیه ساقط می شود ظاهراً مراد آنست که زمان معتدّ به گذشته باشد بجهت آنکه دیگر تعزیه دادن مصیبت زده باعث تجدید حزن فراموش شده او می شود نه آنکه مراد در ایام مصیبت باشد که بسه روز تجدید شده و دیگر برادری است که چون محکم شد دیگر ثنا و ستایش ساقط است و این نظیر آنست که میگویند تسقط الآداب بین الاحباب یکی از عقلاء گفته که مردم بر دو قسمتند

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۴

یکی عالم است و من با او مجادله نمیکنم و دیگر جاهل است که من پاداش نمیدهم او را و کلامش را ندیده میگیرم دیگر گفته که فضل در دو چیز است دوری از دوستان و بخشیدن با دشمنان و مناسب است این شعر در اینجا

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

بعضی گفته اند که عرب از دو چیز انسان پی بمقصود او میبرد یکی از نگاه کردن او و دیگر تکلم نمودن او و نیز گفته اند دو چیز از دروغ منفک نمیشود یکی وعده بسیار دادن و دیگر بسیار عذر خواستن مترجم گوید این مطلب بتجربه رسیده که هر کسی که کثیر المواعد

است یعنی بهر کس میرسد او را وعده میدهد که چنین میکنم یا گاهی که وعده میدهد وعده‌های بسیار ذکر میکند که چنین و چنان در حق تو خواهم کرد غالباً این منفک از کذب نخواهد بود و همچنین کثرت اعتذار چنانچه اگر خوب تأمل کنی خواهی یافت کسی که عذر بسیار میخواهد مثلاً میگوید ببخشید، نفهمیدم، ندانستم، خیال نمی‌کردم که چنین میشد و هكذا این حرفها غالباً مطابق ما واقع نیست و نیز گفته شده که هیچ زنی تقریباً نمی‌جوید بسوی خدا بمثل دو چیز یکی اطاعت شوهر خود و دیگر ملازمت بیت و نشستن در خانه شوهر مترجم گوید که این مضمون روایات از اهل بیت اطهار است و بهترین صفات زن این دو صفت است و اکثر خرابیهای دین و دنیای مردم سببش بیرون رفتن زنها است از خانه بجهت سیر و تفریح و خود آرائی و خود نمائی ایشان و تردد ایشان بمساجد و عروسیها و عزاخانه‌ها و سایر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۵

مجالس که مفاسدش لا تعدّ و لا تحصی است و لنعم ما قال السّعدی

چو زن راه بازار گیرد بزنی و گر نه تو در خانه بنشین چو زن

ز بیگانگان چشم زن کور باد چه بیرون شد از خانه در گور باد

در خبر است که رسول خدا (ص) وقتی بفاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود چه چیز بهتر است از برای زن حضرت فاطمه (س) گفتند آنکه نبیند مردی را و نبیند مردی او را پس حضرت نور دیده خود را در بر گرفت و فرمود ذریه بعضها من بعض و نیز گفته‌اند بهترین بویها دو بو است بوی بدنی که دوست داری او را و دیگر بوی اولادی که تربیت میکنی او را و نیز گفته شده که دو عذاب و گرفتاری است که تا کسی مبتلا بآن نشود نمی‌فهمد یکی سفر دور و دیگر بنائی مکان وسیع و گشاده مردی را گفتند لذت چیست گفت ترک حیا و متابعت هوی و هوس عاقلی گفت این لذت منفک نمی‌شود از دو چیز عار و ننگ دنیا و آتش عقبی حکماء گفته‌اند تحمل نمیکند شرّ مردم را مگر دو نفر یکی مرد آخرت که طالب ثواب باشد و دیگر مرد دنیا که میخواهد حسب و عرض خود را حفظ کند عبد الملک ابن مروان از عبد الله بن یزید ابن خالد پرسید مال تو چیست گفت دو چیز است که با بودن آن دو چیز مرا فقر و درویشی نباشد یکی رضا و خشنودی از حق تعالی است و دیگر غنا و بی‌نیازی از مردم است پس چون برخاست از نزد عبد الملک کسی باو گفت که مقدار

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۶

مال خود را با وی گفتمی گفت نگفتم بجهت آنکه اگر کم باشد مرا حقیر می‌شمرد و اگر بسیار باشد بر من حسد میبرد یکی و جبه پشمینه پوشیده بود شخصی از او پرسید برای چه جبه پشمینه پوشیده‌ای پاسخش نداد و گفتند چرا جواب نمی‌گوئی گفت چه بگویم اگر بگویم از جهت زهد پوشیده‌ام تذکیه نفس و خودستائی کرده باشم و اگر گویم از جهت فقر است نکوهش و ذمّ پروردگار خود کرده باشم حکیمی فرزند خود را وصیت کرد باین کلمات ای پسرک من اگر خلاصی می‌جوئی دو چیز را ملازم باش صرف مکن چیزی را که داری مگر در محلی که حق و سزاوار باشد و دیگر چیزی از کسی مگر بحق ای پسر جان من با ستم‌کننده بمدارا و خوبی رفتار کن که این دو چیز حصن تست بجهت آنکه بعدها اگر دوست تو شود از حقد و کینه او ایمن باشی و اگر تو بر او مسلط شدی توانی تلافی ستمهای او را بنمائی ای پسرک من با دو طایفه ملاحظه و شوخی مکن یکی با مردمان شریف بجهت آنکه حقیر و پست میشوی دیگر با مردمان دنی و لئیم بجهت آنکه آنها را بر خود دلیر و چیره خواهی کرد ای پسر از دو طایفه بر حذر باش یکی دوست بیوفا و مکار و

دیگر دشمن فاجر و نابکار ای پسرک من امتحان کن دوستان خود را در دو حال یکی وقتی که بلیه و مصیبتی بتو رسد پس اگر ترا یاری نمودند و دست از تو بر نداشتند بدان که آنها دوستان خوب تو میباشند و اگر جفا کردند معلوم می شود که دوستان بدی بودند و دیگر امتحان کن ایشان را وقتی که نعمتی بتو روی کند پس اگر حسد بر تو نبردند بدان که دوستان خوب تو میباشند و اگر نه دوستان بدی خواهند بود و

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۷

بشناس دشمن خود را بدو چیز یکی آنکه هر گاه نعمتی بر تو دید مبهوت و مدهوش شود دیگر آنکه هر گاه لغزشی از تو دید بر آن شماتت کند و خوشحال شود ای پسر جان من نگاه کردن نیافتم در دنیا از دو چیز کمتر یکی مال حلال که صرف در محل حق شود و دیگر برادر دینی که با او هر جهت اطمینان حاصل شود ای پسر جان ملازمت کن اخلاق خوبان را در امور دنیا و دین خود اختیار کن شرف را و آن دو چیز است باز داشتن اذیت از مردم و بذل کردن عطا بر ایشان و ملازم سخاوت را و آن نیز دو چیز است سخاوت نفس در چیزی که مال تست و دیگر سخاوت و بی اعتنائی باموالی که در دست مردم است بدان که کرم دو چیز است تقوی و پاکیزگی نفس و لئامت دو چیز است بد کاری و خباثت نفس و جود دو چیز است تبرع بمال یعنی دادن مال بجائی که واجب و لازم نباشد و دیگر دادن عطا پیش از سؤال و عجز دو عجز است یکی کوتاهی کردن در امری که آسان باشد بدست آن و دیگر سعی کردن در طلب آن با آنکه متعذر باشد در یافتن آن و صبر دو صبر است یکی صبر بر ملازمت مکروهات و دیگر صبر بر ترک محبوبات با هوای نفس

باب سوم در خصال سه گانه

روایت شده از بعضی کتب الهیه که حق سبحانه فرمود کسی را که عافیت دادم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۸

از سه چیز بدرستی که کامل کردم نعمت خود را بر او کسی را که بی نیاز کردم از مال برادرش و از سلطان و از طبیب. حضرت رسول خدا فرمود سه نفرند که واجبست ترحم بر ایشان توانگری که فقیر شده باشد و عزیز قومی که خوار شده باشد و عالمی که جهال با او بازی کنند و سه نفرند که داخل بهشت نمیشوند عاقل و منان و مدمن و مدمن خمر مدمن خمر آن کسی است که هر وقت شراب بیابد بیاشامد مترجم گوید عاق آن کسی است که حبس حق پدر و مادر یا یکی از ایشان را نموده باشد و روایت بسیار در مذمت عقوق وارد شده بلکه از گناهان کبیره شمرده شده و منان کسی را گویند که منت بر بندگان خدا بسیار گذارد و بسست در مذمت این صفت مرادف شدن او با اذیت کردن و باطل نمودن او صدقات را چنان که حقتعالی فرموده لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى و فرمود برداشته شد قلم از سه نفر اول از خوابیده تا وقتی که بیدار شود دوم از صغیر تا وقتی که مکلف شود سوم از دیوانه تا وقتی که عاقل شود و نیز فرمود حقتعالی کراهت دارد از برای شما سه چیز را: عبث در نماز را یعنی بازی کردن بریش و امثال آن و رفت در روزه را رفت بمعنی فحش و جماعت و شاید اینجا معنی اول مراد باشد و خندیدن در قبرستان را و هم فرمود محبوب شده است نزد من از دنیای شما سه چیز بوی خوش و زنان و روشنی چشم من گردید بنماز و فرمود که حقتعالی پسندیده برای شما سه چیز را و کراهت دارد برای شما سه چیز را پسندیده برای شما آنکه بپرستید او را و شریک نکنید برای او چیزی را و دیگر آنکه چنگ زنید بحبل الهی جمیعا و پراکنده و متفرق نشوید و خبل الهی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۲۹

اطاعت حق سبحانه است و یا قران مجید و یا مراد حجج طاهره سلام الله عليهم اجمعين باشد سوّم آنکه در مقام اطاعت و انقیاد باشید از برای کسانی که حقتعالی ایشان را ولیّ امر شما نموده و غش و ناپاکی در کار ایشان ننمائید اما آن سه چیز که حقّ سبحانه کراهت دارد قیل و قال و بسیاری سؤال و ضایع کردن مال است و نیز فرمود سختتر چیزی که من بر امت خود میترسم سه چیز است یکی آنکه قرآن را بغیر تأویل آن تأویل کنند و دیگر آنکه متابعت زله و لغزش عالم نمایند سوّم آنکه مالی در بین ایشان ظاهر شود بهمدیگر طغیان و ظلم نمایند پس فرمود خبر دهم شما را بخلاصی از این سه چیز اما قران را عمل کنید بمحکم آن و ایمان آورید بمتشابه آن اما لغزش عالم را متابعت نکنید یعنی اقتداء و پیروی لغزش او ننمائید اما مال را شکر نعمت کنید تا طغیان ننمائید و نیز فرمود هر بنده را سه خلیل و دوست است اما دوست اول مال او است که باوی میگوید آنچه را که از من در راه خدا بدهی فایده‌اش از برای تست و آنچه را که میگذاری و امساک میکنی از برای تو نخواهد بود و دوست دوّم او اهل بیت و حشم او است که با وی میگویند ما با تو میباشیم تا باب ملک که مراد قبر باشد آنگاه ترا تنها میگذاریم و بر میگردیم و دوست سوّم عمل او است که میگوید ما با تو هستیم هر جا که داخل شوی و از هر جا که بیرون آئی مترجم گوید که در روایت خصال این حدیث شریف از امیر المؤمنین (ع) بدین نحو وارد شده که فرمود از برای مرد مسلمان سه خلیل و دوست است یکی آنکه میگوید من با تو هستم در حیات و ممات و آن عمل او است و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا در قبر پس

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۰

ترا میگذارم و بر میگردم و او اولاد اوست و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا وفات کنی آن مال اوست که بعد از مرگ او مال وارث می‌شود وصیت فرمود حضرت رسول خدا (ص) سه چیز فرمود که بیدار و هوشیار کن دل خود را بفکر و دور کن پهلوی خود را از خواب و بپرهیز از پروردگار خود و نیز فرمود که سه چیز را بسیار یاد کنید تا مصیبت‌هایی که وارد می‌شود بر شما سهل و آسان شود یاد کنید مرگ را و روزی را که از قبر بیرون میشوید و روزی را که در موقف حساب در قیامت می‌ایستید مترجم گوید که ذکر این سه عقبه از میان عقباتی که انسان باید طی کند در نشاء آخرت بجهت کثرت وحشت آنها است اما وحشت قیامت پس محتاج بذکر نیست و اما هول مرگ و بیرون شدن از قبر دلالت دارد بر آن آیه شریفه وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا وَ حضرت امام رضا (ع) فرمود که در سه موطن است که این خلق از همه اوقات بیشتر وحشت دارند روزی که بدنیا می‌آیند و روزی که از دنیا می‌روند و روزی که از قبر برانگیخته می‌شود و سرّ کثرت وحشت در این مواضع عدم انس بنشأه دیگر است چنانچه مشاهده می‌شود در همین نشأه دنیویّه هر گاه بخواهد آدمی سفری برود یا از موضعی بموضع دیگر منتقل شود چقدر در وحشت است تا چه رسد بانتقال از نشئه دنیویّه بنشئه برزخیّه و از نشأه برزخ بنشأه قیامت «۱» و نیز فرمود سه چیز است که از مهلکات است یعنی او میرا بسر حدّ هلاک میرساند و سه چیز منجیات و نجات دهنده است اما مهلکات پس اطاعت حرص و پیروی هوی و هوس و عجب

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۱

بنفس یعنی خود پسندی و خویشتن بینی است اما منجیات پس ترس از خدا است در پنهان و آشکار و میانه روی در معیشت است در حال غنی و فقر و بعدالت رفتار کردنست در وقت رضا و غضب و نیز فرمود هر کس نگهدارد خود را از شرّ سه چیز مثل آنست که خود را از هر شرّ و و بدی نگهداشته و آن سه چیز زبان و شکم و عورت است مترجم گوید بهمین سه چیز اشاره شده در این شعر

و لقلقی قبیبی ذذبیبی عن التذاذ طرحت بجانب

سه چیز است که در هر کس باشد مروّت او بمرتبه تمام و کمال رسیده تفقه در دین و میانه روی و صبر بر مکاره و سختیهای نازله و نیز فرمود سه چیز است بآن که جان من بدست قدرت اوست فرمود من برای سه چیز سوگند میخورم یکی آنکه تمام نمیشود مال از صدقه دادن یعنی صدقه و انفاق مال را زیاد میکند پس تصدّق دهید دیگر آنکه عفو نمیکند بنده برای خدا از ستمی که بر او وارد شده مگر آنکه بالا میبرد خدا او را روز قیامت یعنی مرتبه او را سوّم آنکه نمیگشاید بنده در سؤال کردن را بر نفس خود مگر آنکه حقتعالی می‌گشاید بر او در فقر را پس عفت بورزید و نیز فرمود عرضه شد بر من سه نفری که اوّل داخل بهشت میشوند و سه نفری که اوّل داخل جهنّم میشوند اما طایفه اوّل یکی شهید است و دیگر بنده‌ایست که نیکو عبادت کند خدا را و نیت را خالص کند در اطاعت سیدش «۱» و سوّم فقیر کثیر العیال که عفت ورزد و از حرام خود را نگهدار و اما

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۲

اما طایفه دوّم امیر مسلّطی است که بعدل رفتار نکند و دیگر فقری است که فخر و تکبر کند سوّم دولتداری است که اداء حقوق مالیه خود ننماید یعنی زکاة و خمس و سایر وجوهاتی که بمال او تعلق میگیرد ندهد عیادت کرد حضرت رسول اکرم (ص) سلمان فارسی رضی الله عنه را فرمود شفا دهد حقتعالی مرض ترا و عافیت دهد ترا در مدت عمر تو بدان ای سلمان از برای تست در مرض سه خصلت اوّل یاد کردن حقتعالی است ترا دوّم آنکه بر طرف میکند از تو گناهان را سوّم آنکه مرض باعث اخلاص در دعا است پس دعا کن ای سلمان بدرستی که شفا مییابی و عافیت خواهی یافت و نیز فرمود کسی که دعا کند یکی از سه چیز نصیب او خواهد شد یا گناهایش آمرزیده می‌شود یا خبر معجّلی باو خواهد رسید و یا ثوابی در آخرت نصیب او خواهد گردید و نیز فرمود سه نفر را عیادت نمیباشد صاحب دمل درد چشم و درد دندان مترجم گوید عیادت یعنی بدیدن بیمار رفتن و در غیر این سه موضوع مستحبّ مؤکّد است و در روایت دیگر عوض دمل قرحه وارد شده چنانچه علامه بحر العلوم در درّه فرموده و لا یعاد فی حدیث قد ورد قرح او صاحب ضرس او رمد و سزاوار است کسی که بعیادت میرود چیزی مانند سیب و به و امثال آن را همراه ببرد و هدیه مریض کند که مریض بآن استراحت یابد و اگر مریض فقیر باشد پولی هدیه او کند خیلی شایسته است و باید عیادت کنند و زود برخیزند مگر آنکه بیمار نشستن او را طالب باشد و دست بر ذراع مریض بگذارد و برای او دعا کند و اگر همین دعائی که حضرت رسول (ص) بسلامان کرد بگوید مناسب است و در خبر است که اگر هفت مرتبه بگوید أسأل الله

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۳

العظیم ربّ العرش العظیم ان یشفیک مریض عافیت یابد و اگر هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه حمد را بجهت شفای او بخواند خوبست و نیز فرمود مجالس بامانت است یعنی اگر بدی در او ذکر شد جای دیگر نقل نشود مگر سه مجلس مجلسی که خون حرام در او ریخته شود و مجلسی که در او زنا شود و مجلسی که بناحق مال مردم گرفته شود نازل کرد جبرائیل بر آن حضرت مکارم اخلاق دنیا و آخرت را و آن سه چیز است گفته خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین فرمودند آن سه چیز آنست که پیوند کنی با کسی که از تو ببرد و قطع کند و عفو کنی از کسی که بتو ستم کند و عطا کنی ان کسی را که ترا محروم از عطا کند و نیز فرمود سه چیز است که فقر و بی‌چیزی میاورد در حال جنابت چیز خوردن و صیحه و فریاد کشیدن زن و قسم دروغ یاد کردن و سه چیز است مادامی که در خانه است ملائکه داخل نمیشود سگ و جنابت و صورت صاحب روح مترجم گوید که در روایت خصال این حدیث شریف چنین است که

حضرت رسول (ص) فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت ما گروه ملائکه داخل نمیشویم در خانه‌ای که سه چیز در او باشد سگ و تمثال جسد و ظرفی که در او بول کنند روایت شده از امیر المؤمنین (ع) که فرمود ای طالب علم از برای هر چیزی علامتی است که شهادت میدهد بر خوبی یا بدی آن پس از برای دین سه علامت است ایمان بخداوند عزّ و جل و بکتابهای او و برسولان او و از برای علم سه علامت است معرفت و شناسائی بخدا و بچیزهائی که محبوب و پسندیده باشد در نزد خدا و بچیزهائی که مکروه و ناپسند خدا است و از برای عمل سه علامت است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۴

نماز زکاء و روزه و از برای متکلف یعنی کسی که بتکلف بخود بسته باشد صفتی را مانند علم و سخاوت و غیره سه علامت است منازعه میکند با بالاتر از خود و میگوید چیزی را که نمیداند و بخشش میکند چیزی را که نمیرسد او را و پیدا نمیکند او را و از برای منافق سه علامت است زبانش مخالف دل است و کلامش مخالف کارش است و پنهانش مخالف با آشکار است و از برای ظالم سه علامت است نافرمانی میکند بالاتر از خود را و قهر و غلبه میکند بیائین تر از خود و اعانت و یاری میکند ظالمین را و از برای ریا سه علامت است در عمل کسالت دارد هر گاه تنها باشد و نشاط و شوق دارد هر گاه کسی با او باشد و حرص دارد بر امری که بدعت و تازگی داشته باشد و از برای غافل سه علامت است سهو و لهو و نسیان یعنی غفلت و بازی و فراموشی و نیز فرمود در احسان و نیکی بمردم سه خصلت است از برای مرد که از هر زراعتی نمو و برکتش زیادتر است و از هر حصاری برای دفع دشمن محکمتر و از هر گنجی نیکوتر است لیکن صلاحیت پیدا نمیکند مگر سه چیز تعجیل نمودن در آن «۱» و کوچک شمردن آن و پنهان نمودن آن چه آنکه هر گاه تعجیل در احسان نمودی آسان نمودی آن را و چون کوچک شمردی آن را و بزرگ گردانیدی آن را و چون پنهان نمودی آن را تمام نمودی آن را و نیز فرمود مؤمن مصیب یعنی آنکه طریق حق را پیموده

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۵

آن کسی است که سه کار را بجا آورده باشد ترک کند دنیا را پیش از آنکه دنیا او را ترک کند و بر او پشت نماید و بنا کند قبر خود را پیش از آنکه داخل آن شود و خشنود کند پروردگار خود را پیش از آنکه ملاقات او نماید و نیز فرمود سه خصلت است که هر که دارای آنها نباشد نمی‌یابد مزه و طعم ایمان را یکی حلم و بردباری که دفع نماید بآن سفاهت بیخردان را و دیگر ورع و خدا ترسی که مانع شود او را از بجا آوردن چیزهائی که خدا حرام فرموده سوّم خلق خوش که مدارا نماید بسبب آن با مردمان روایت شده که آن حضرت منع فرموده بود مردم را از کنار راهها پس خدمت آن جناب رسیدند و از آن حضرت رخصت طلبیدند که اگر در کوچه‌ها و راهها نشستند حضرت مانع ایشان نشود حضرت سه شرط قبول فرمود یکی آنکه چشمهای خود را بپوشانند دیگر آنکه ردّ سلام نمایند سوّم آنکه گمشدگان را بمقصد برسانند حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود سه چیز باعث نجات مؤمن است. نگاه داشتن زبان خود از مردم و از غیبت ایشان و مشغول شدن او بچیزی که دنیا و آخرتش نفع رساند و بسیار گریستن بر گناه خود حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود هر چشمی روز قیامت گریانست مگر سه چشم چشمی که بیداری کشد در راه خدا و چشمی که اشگ ریزد از ترس خدا و چشمی که پوشیده شود از محرمات حق تعالی حضرت صادق (ع) فرمود سه خصلت است که هر که دارای آنها باشد هر جا که هست غریب نباشد باز داشتن اذیت و آزار خود را از مردم و دارا بودن صفت ادب و علم و دوری کردن از چیزهائی که باعث

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۶

تهمت و شک می‌شود و نیز فرمود هر که غضب کرد بر تو سه مرتبه و در این سه وقت حرف بدی بتو نگفت پس او را خلیل و دوست خود قرار بده یعنی چنین کسی که غضب او را از جا بدر نمیبرد لایق است دوستی کردن با او از حضرت عالم یعنی موسی بن جعفر (ع) مرویست که فرمود تمام خیر و خوبی در سه چیز است نظر کردن از روی عبرت و سکوت کردن که با او تفکر باشد و تکلمی که با فایده باشد پس هر نظری که از روی عبرت نباشد آن لهُو است و هر سکوتی که با آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر کلامی که در آن فایده نباشد آن لغو است و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود سه خصلت است که هر کس دارای آنها یا دارای یکی از آنها باشد در سایه عرش خدا خواهد بود در آن روزی که هیچ سایه نیست مگر سایه او یکی آنکه سلوک کند با مردم همان نحوی که میخواهد مردم با او سلوک کنند دیگر آنکه بر ندارد پای خود را مگر آنکه بداند خشنودی خدا را در آن سوّم آنکه عیب نکند برادر خود را بعیبی مگر آنکه بر طرف کند آن عیب را از خود و دور نمیکند از خود عیبی را مگر آنکه ظاهر می‌شود برای او عیب دیگر و بس است از برای باز ایستادن آدمی از ذکر عیب مردم مشغول بودن بنفس خود مترجم گوید از برای طالبان مراتب انسانیت و سعادت همین یک صفت بس است که در تفحص و تجسس عیوب خود برآیند و مشغول باصلاح آن شوند و چشم از عیوب مردم بپوشانند و بدانند که هیچ کسی خالی از عیب نخواهد بود و اگر در انسان بالفرض هیچ عیبی نباشد و همان ذکر کردن عیب مردم اعظم عیوبات و از هر عیبی بدتر است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۷

همه عیب خلق دیدن نه مروّست و مردی نگاهی بخویشتن کن که همه گناه داری

ره طالبان عقبی کرمست و فضل و احسان تو چه در نشان مردی بجز از کلاه داری

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی که بضاعت قیامت عمل تباه داری

نقلست که چون میر سید شریف را هنگام رحلت از دنیا رسید پسرش میرسد شمس الدین محمد با وی گفت بابا مرا وصیتی کن پدر گفت فرزند بحال خود باش پسر مضمون را بشعر در آورده گفته

مرا سید شریف آن بحر زخار که رحمت بر روان پاک او باد

وصیت کرد و گفت از زانکه خواهی که باشد در قیامت جان تو شاد

چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی ناید ترا یاد

روایت شده که حضرت مسیح (ع) ذمّ مال کرد و فرمود در مال سه خصلت بد است گفتند یا روح الله آن سه خصلت بد کدامست فرمود پیدا شدن اوست از غیر مورد حلال و اگر از حلال پیدا شود منع کردن اوست از حقّش و اگر در مصرف صحیح خرج شود باز داشتن اصلاح اوست آدمی را از عبادت پروردگار عالمیان سلمان فارسی ره فرمود سه چیز مرا گریانید و سه چیز مرا خندانید اما چیزهائی که مرا گریانید مرا مفارقت رسول خدا بود و ملاحظه هول و وحشت نزد سكرات مرگ و ملاحظه وقوف در محضر الهی روز قیامت و اما آن سه چیزی که مرا خندانید ملاحظه شخص غافل است که در غفلت بسر میبرد و حال آنکه از حال او غافل نیستند یعنی ملائکه و نویسندگان اعمال او آنی از او غفلت ندارند و اعمال او را

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۸

مینویسند و دیگر کسی است که دنبال دنیا را گرفته و او را طلب میکند و حال آنکه مرگ از عقب میدود و او را طلب مینماید سوّم آن شخص که دهان را از خنده پر میکند و نمیداند که رضای خدای تعالی در آن خنده است یا خشم خدا جناب ابو ذر غفّاری (ره) موعظه کرد عمر را و فرمود ای عمر اختیار کن سه خصلت را راضی شو بقوّت خود و بترس از مرگ و قرار ده دنیا را روز روزه خود و مرگ را وقت افطار از آن عبد الله ابن عباس گفته که حقتعالی حرام فرمود اذیت سه چیز را اول کتاب خود که ناطق حکمت است ۲ خانه خود را که محلّ امن و امانست ۳ عترت رسول خدا را و اما کتاب خدا را پس پاره و تحریف کردید و خانه خدا را خراب و منهدم کردید و عترت رسول خدا را پراکنده کردید و کشتید روایت کرده انس بن مالک از رسول خدا که حقتعالی فرمود اگر نبودند مردان خشوع کننده و اطفال شیرخوار و حیوانات چرنده هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریخته شدنی معاویة بن ابی سفیان بخالد بن معمر گفت برای چه علی را دوست میداری، گفت برای سه خصلت یکی حلم او در هنگام غضب دیگر صدق او در گفتار سوّم وفاء او بوعده خود منقولست که ابلیس ملعون گفته که هر گاه من بر فرزندان آدم غلبه جستم سه چیز دیگر چیزی از او طمع ندارم یعنی مقصود من از اغواء و گمراه کردن او بعمل آمده یکی آنکه خود پسندی و خویشتن بینی کند و دیگر آنکه عمل خود را بسیار شمرد سوّم آنکه گناهان خود را فراموش نماید احنف «۱» گفته که اگر من در هر چیزی تأمل و توقف کنم در سه چیز توقف

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۳۹

نخواهم نمود بلکه عجله خواهم کرد یکی نماز است چون وقت آن داخل شد بجا میاورم و دیگر میّت است که چون وفات کرد تعجیل در دفن او میکنم سوّم دختر است که چون شوهر و کفوی برایش پیدا شد شوهر میدهم حکماء فرس گفته اند که عاقل باید سه خصلت را دارا باشد و اولاد و خویشان خود را نیز تحریص بر کسب آن خصلتها کند اول بجا آوردن عملی که توشه سفر آخرت او باشد دوّم تحصیل علم طلب کند برای دفع امراض جسد خود سوّم صنعتی را یاد گیرد که سرمایه معاش او باشد بعضی گفته اند که اگر سه چیز نبود آدمی چنان طغیان و سرکشی میکرد که هیچ چیز نمیتوانست او را فرود آورد یکی مرض و دیگر فقر و سوّم مرگ و با این سه چیز باز می بینی چه گردن فرازی و سرکشیها از ایشان یکی گفته که چون حقتعالی خیر بنده را اراده فرماید سه خصلت نصیب او کند فقیه و بینا گرداند او را در دین و زاهد و بی رغبت گرداند او را در امر دنیا و بینا کند او را بعیوب نفس خود یکی از حکماء شخصی را سه چیز تعلیم کرده فرمود هر گاه چیزی از تو پرسند و نمیدانی بگو الله و رسوله اعلم هر گاه طعام خوردی پیش از آنکه اشتهایت تمام شود از خوان طعام دست بکش و دیگر مخور و هر گاه با جماعتی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۰

نشستی تکلم مکن تا بشنوی ایشان چه میگویند پس اگر حرفهای ایشان خیر و خوبست تو هم داخل ایشان شود و اگر نه چون ابتدا بکلام نکرده بودی توانی با ایشان همراهی نکنی و از شرّ ایشان سالم بمانی بوذرمهر گفت بهترین چیزها که پدران ارث گذارند از برای پسران سه چیز است (ادب نافع - برادران شایسته ثناء و نیکو عبّاس بن عبد المطلب با پسر خود گفت نیاموز علمی را که بجهت سه خصلت تحصیل شود بجهت مرء و جدال کردن و بجهت ریا نمودن و بجهت مباحات و فخریه کردن حاصل آنکه اگر قصد تو در تحصیل علم یکی از این سه چیز باشد این علم بدتر از جهل خواهد بود و ترک مکن علم را بجهت سه خصلت میل در نادانی و بی رغبتی در دانائی و حیا کردن از آموختن آن ابن عبّاس گفت پدرم با من گفت ای پسر می بینم امیر المؤمنین (ع) ترا گرامی میدارد و بنزدیک خویش میبرد پس سه خصلت را از من حفظ کن تا باعث دوام و محبّت آن جناب با تو باشد با او دروغ مگو و در نزد او کسی را غیبت

مکن و سرّ او را فاش مکن نقل شده که یکی از سلاطین خواست علی بن زید کاتب را مصاحب خود کند و با او رفیق باشد گفت من مصاحبت میکنم با تو بسه شرط گفت کدامست آنها گفت پرده مرا نداری و عرض مرا بباد ندهی و کلام کسی را در حق من قبول نکنی تا طلب برائت از من نمائی گفت این شرط از برای

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۱

تو بود برای من نزد تو چیست گفت سه خصلت راز ترا فاش نمیکنم و نصیحت و خیر خواهی ترا فرو گذار نخواهم نمود و هیچ کس را بر تو اختیار نخواهم کرد گفت عجب صاحب و دوستی میباشی جناب لقمان فرزند خود را فرمود ای پسرک من سه نفر را نخواهی شناخت مگر در سه وقت آدم حلیم و بردبار را در وقت غضب کردن شجاع را در وقت حرب و جنگ نمودن برادران خود را در وقت حاجت دیگری گفته که از جمله حقوق برادر تو بر تو آنست که سه چیز را بر او روا نداری یکی غضب و دیگری ناز و سوّم جفا کردی بر او مردی بارسطاطالیس گفت شنیده‌ام مرا غیبت کردی گفت مگر قدر تو در نزد من چیست که من غیبت تو کنم و خود را از یکی سه کار باز دارم یا علمی که فکر خود را در آن بکار برم یا عمل صالح و شایسته‌ای که بجهت آخرت خود بجا آورم یا لذت غیر حرامی ببرم که نفس خود را بآن مشغول سازم حکیمی وصیت کرد فرزند خود را فرمود ای پسر جان من دریافت کن از من سه چیز را احترام کن پدرت را تا عمرت زیاد شود احترام کن مادر خود را تا اولاد اولاد خود را ببینی و تیز نظر مکن بر وی پدر و مادر که عاق ایشان میشود و بدان ای پسر که ایّام سه روز است یکی روز گذشته که گویا هرگز نبوده و یکی روز آینده است که گویا فرار کرده است و آدمی نمیداند بر او ظفر خواهد یافت یا نه و دیگر روزی است که در آن میباشی که مردمان بزرگ و دانا قدر آن را میدانند و از بجا آوردن خیرات در آن زاد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۲

و توشه برای آخرت بر میدارند و مردمان فاجر بامانی و آمال آن را میگذرانند با آنکه وقتی که انسان در او میباشد ایّام نیست بلکه ساعات است و ساعات هم نیست بلکه زمانهائی است که کمتر از چشم بر همزدن است و در کتب حکمیّه است که ایّام سه روز است، روز گذشته باعث موعظه و پند است، روز حاضر روز غنیمت و عملست روز بعد روز آرزو و املست و بدان بدرستی که مردم در دنیا بر یکی از این سه حال میباشند درجات و درکات و محاسبات پس هر که در دنیا عمل بحسنات کند در آخرت اهل درجات باشد و کسی سیئات و گناهان را ترک کند در آخرت نجات خواهد یافت از درکات و کسی که ترک کند در دنیا لذات را خلاص شود در آخرت از محاسبات و بدان ای پسرک من که با انصافترین مردم کسی است که سه صفت بر او جمع باشد تواضع از روی رفعت و زهد از روی قدرت و انصاف با مردم از روی قوّت و بر تو باد بقناعت که در آن سه خصلت است صیانت و حفظ نفس و عزّت شأن و افکندن مئونه سنگین و احسان مکن بسه نفر یکی بشخص لثیم که بمنزله زمین شوره‌زار است و تخم احسان در او ضایع می‌شود و دیگر شخص فحش دهنده که خیال میکند احسان تو با او بسبب فحش اوست و دیگر شخص احمق که قدر احسان ترا نمیفهمد و بدان که از برای شکر سه منزل است شکر بالاتر از خودت باطاعت اوست و شکر نظیر تو بمکافات اوست و شکر پست‌تر از تو باحسان با اوست ای پسرک من از سه نفر حاجت مخواه از دروغگو که حاجت ترا نزدیک میکند بقول

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۳

و دور میکند بعمل یعنی بدروغ میگوید حاجت ترا بجا میآورم و لکن بعمل نمی آورد دیگر از شخص احمق که چون خواهد ترا نفع رساند از حمق خود ترا ضرر میرساند و دیگر از کسی که از سفره دیگران طعام میخورد بجهت آنکه اگر نباشد کاری کند برای آن کس میکند که ولینعمت او است و بپرهیز ای پسرک من از دروغ پس همانا آدمی دروغ نمیگوید مگر بجهت یکی از سه جهت یا بجهت پستی نفس یا بجهت سبکی عقل یا بجهت غلبه کردن نادانی بر او و مشورت مکن ای پسر با سه نفر با نادان و شخص حسود و کسی که متابعت هوا و هوس میکند و بدان که سه چیز است که در هر حال باشد حاجت بسه چیز دارد یکی آدمیست که در کارهای خود حاجت دارد بمشورت کردن با صاحبان عقل هر چند با عقل و احتیاط باشد دیگر زنست که حاجت دارد بشوهر کردن هر چند در کمال عفت باشد سوّم ستور است که حاجت دارد بتازیانہ هر چند خوش راه باشد و بدان که در سه چیز کافر حکم مسلمان دارد یکی گفتن خیر او را هنگامی که با تو مشورت کند و دیگر ردّ کردن امانت او را در وقتی که چیزی در نزد تو امانت گذاشته باشد سوّم صلہ رحم او است هنگامی که با تو خویشی داشته باشد شخصی بیکی از اعراب گفته چه عیبی برای امیر خود گرفته ای گفت سه خصلت بد یکی آنکه حکم میکند از روی نادانی دیگر آنکه پیوسته مست شراب است سوّم آنکه رشوه میگیرد سه نفر با هم نشسته بودند شخصی از ایشان پرسید سرور و خرّمی آدمی در چه چیز است یکی گفت در زن خوش رو. و خانه گشاده. و اسبی که در خانه بسته باشد دیگری گفت سرور در سه چیز دیگر است در رأیتی که بالای

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۴

سر آدمی پهن شده باشد و آدمی بر تخت نشسته باشد و مردم بر او وارد شوند و بگویند السلام علیک ایها الامیر دیگری گفت سرور در سه چیز دیگر است ترقی دوستان و پست شدن دشمنان و طول عمری که مصاحب باشد با قدرت و برکت در مال مترجم گوید مناسب دیدم در این حال نقل کنم موعظت ابو حازم اعرج سلیمان بن عبد الملک بن مروان را و آن چنانست که نقل شده وقتی ابو حازم وارد بر سلیمان شد از او پرسید که ما بچه سبب از مردن کراهت داریم گفت بسبب آنکه دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب کردید لا جرم از آبادانی میل ندارید بجای خراب منتقل شوید گفت بگو ورود ما در معرض الهی بچه نحو است گفت نیکوکار حالش حال مسافر است که از سفر بوطن عود میکند و باهل و عیال و خویش میرسد و از رنج و تعب سفر راحت می شود و اما بد کار حالش حال غلام گریخته میماند که او را گرفته بنزد آقایش میبرند گفت بگو چه عملی افضل اعمالست گفت اداء واجبات و اجتناب از محرّمات گفت کلمه عدل چیست گفت حقّی که بر زبان برانی نزد کسی که از او بترسی و هم از او امید داشته باشی سلیمان گفت عاقل ترین مردم کیست گفت آنکه اطاعت خدا کند گفت جاهل ترین مردم کیست گفت آنکه آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد گفت مرا موعظه موجه کن گفت سعی کن که خدا نبیند ترا در جایی که نهی از آن فرموده و ببیند ترا در جایی که امر بآن فرموده است در این وقت سلیمان گریه سختی کرد یکی از حاضرین

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۵

ابو حازم را گفت این حرفها چه بود که در محضر امیر گفتی گفت ساکت باش که حقتعالی از علماء عهد و پیمان گرفته که علم خود را بر مردم ظاهر کنند و کتمان ننمایند این بگفت و از نزد سلیمان بیرون شد سلیمان مالی برای او فرستاد او ردّ نمود گفت و اللّٰه من این مال را در نزد تو نمی پسندم تا چه رسد بخودم

باب چهارم در چهار خصلت

روایت شده از سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چهار چیز است که نمی‌باشد مگر بچهار چیز. حسب و نسب نیست مگر بتواضع و فروتنی و کرم نمی‌باشد مگر بتقوی و عمل نمی‌باشد مگر بنیت و عبادت نمی‌باشد مگر بیقین و فرمود چهار نفرند که حقتعالی در قیامت نظر رحمت بر ایشان می‌افکند و پاکیزه میگرداند ایشان را اول کسی که بردارد غمی از دل اندوهگینی و کسی که آزاد کند بنده مؤمنی را و کسی که تزویج کند غربی را و کسی که حج دهد کسی را که حج نکرده باشد و نیز فرمود چهار چیز است که هر که صبح کند در حالی که عمل کننده آنها باشد خدای تعالی نهری از برای او در بهشت جاری فرماید کسی که صبح کند در حالی که روزه دار باشد و ۲ عیادت مریضی کند و ۳ تشییع جنازه کند ۴ و تصدق نماید بر مسکینی و نیز فرمود چهار چیز است که روزی را زیاد میکند خوش خلقی و خوش سلوکی با همسایگان و باز داشتن اذیت خود را از مردم و کم کردن ضجر یعنی قلق و بیقراری نمودن در غم و اندوه و نیز فرمود با امیر المؤمنین (ع) یا علی نهی میکنم ترا از چهار خصلت از حسد و ظلم و کبر و غضب و فرمود چهار

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۶

خصلت است که لازم است برای صاحب عقل از امت من گفتند آن چهار چیز کدامست یا رسول الله فرمود بشنود و علم را و حفظ کند آن را و عمل نماید بآن و منتشر کند آن را و نیز فرمود چهار چیز است که اگر دارای او باشی ضرری بر تو نیست اگر چه از دنیای تو هر چه کاسته شود و آنها حفظ امانتست و راستگوئیست و خوش خلقی است و عفت و ورزیدنست و فرمود که چهار کتمان کردن است که از کنوز بر است کتمان حاجت و کتمان صدقه و کتمان مصیبت و کتمان درد و نیز فرمود چهار چیز از شقاوت است خشکی چشم و قساوت یعنی سخت بودن دل و اصرار بر گناه و حرص بر جمع دنیا و نیز فرمود چهار چیز است که هر که بجای آورد حقتعالی او را داخل بهشت فرماید و رحمت خود را بر او شامل کند کسی که یتیمی را جزء عیالات خود بشمارد و کفالت او نماید و ترحم بر مسکینی نماید و با پدر و مادر خود مهربانی کند و با مملوک خود مدارا نماید و فرمود چهار چیز است که هر که ملهم شد و در دلش افتاد عمل کردن بآن عمرش دراز می‌شود و روزیش زیاد می‌شود و از عقل خود بهره میبرد و جان کندن بر او آسان می‌شود و حجت و عقاید حقّه در قبر بر او تلقین می‌شود و آن چهار چیز راستی در سخن و انصاف با مردم و احسان و نیکی با پدر و مادر و صلّه رحم است و نیز فرمود چهار چیز است که پشت را می‌شکند یکی برادری است که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد و دیگر زنیست که تو او را امین شماری و او با تو خیانت کند و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو دید پنهان کند و اگر سرّی از تو فهمید آن را آشکار کند و دیگر فقر و بی‌چیزی است که صاحبش را در تحیر گذارد و نیز فرمود چهار چیز است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۷

که کم آنها بسیار است یکی آتش است و دیگر درد است یکی فقر است و دیگری دشمن و دیگری محنت حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود علم چهار قسم است یکی علم فقه که تعلق بادیان دارد و دیگر علم طبّ است که تعلق بآبدان دارد سوم نحو است که زبان را از لحن و غلط در کلام نگه میدارد چهارم نجوم است که تعلق بشناختن زمانها است از سعد و نحس و نیز فرمود فضائل چهار چیز است اول حکمت است و قوام آن در فکر است دوم عفت و باز ایستادن از حرام است قوام آن در شهوت است سوم قوت است و قوام آن در غضب است چهارم عدلست و قوام آن در اعتدال است خدمت آن حضرت عرضه داشتند که آیا از رسول خدا (ص) شنیده‌ای که اسلام را توصیف کرده باشد فرمود بلی شنیدم که فرمود بنا شده اسلام بر چهار رکن بر صبر و یقین و جهاد و عدل و از برای صبر چهار شعبه است شوق و ترس و زهدات یعنی بی‌رغبتی و ترقّب یعنی انتظار پس کسی که شوق دارد ببهشت او بیرون میرود از شهوتهای کسی که

بترسد از آتش بر میگردد از محرمات و کسی که بی رغبت باشد بدنیا سهل می شود بر او مصیبات و کسی که منتظر باشد مرگ خود را تعجیل میکند در عمل خیرات و از برای یقین چهار شعبه است تبصره فطنه یعنی اعمال فطانت و زیرکی و تأویل و تفسیر حکمت و شناختن عبرت یعنی چیزی را که بسبب آن پند و عبرت گیرد و متابعت سنت پس کسی که اعمال کند زیرکی و فهم را تأویل میکند حکمت را و کسی که تأویل کرد حکمت را بشناسد عبرت را و کسی که شناخت عبرت را متابعت میکند سنت را و کسی متابعت کرد سنت را پس گویا بوده با کسانی که

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۸

در زمانهای پیش بوده اند و از برای جهاد چهار شعبه است امر بمعروف و نهی از منکر و راستگوئی در همه جا و بغض فاسقان پس کسی که امر بمعروف کند قوت داده پشت مؤمن را و کسی که نهی از منکر کند بخاک مالیده بینی منافق را و کسی که راست گوید در هر موطن و مقامی بعمل آورده است آنچه را بر او بوده از تکالیف و کسی که دشمن دارد فاسقان را پس بتحقیق که غضب کرده است از برای خدای عز و جل و کسی که غضب کند برای خداوند خدا نیز بغضب او غضب کند و از برای عدل چهار شعبه است غوص فهم یعنی فرو بردن فهم را در چیزها تا آنکه اطلاع یابد بر مطالب و دیگر زهره علم یعنی بجهت و شکوفه و نضارت علم است و دیگر معرفت شرایع حکمت و چهارم ورود بر بستان حلم است پس کسی فهم خود را فرو برد تفسیر کند جمیع چیزهای مشکله را از علم و کسی که بچرد در نضارت و شکوفه های حلم بشناسد شرایع حکمت را و کسی که عارف شود بشرایع حکمت وارد شود بر بستان حلم و کسی که وارد شود بروضه حلم دیگر در امر خود افراط نکند و با مردم معاشرت کند در حالی که ایشان از او در راحت باشند مترجم گوید چون بیان این حدیث شریف از وضع کتاب خارج بود لا جرم بترجمه لفظ آن اکتفا شد طالبین بیانات آن رجوع کنند بمجلد ایمان و کفر بحار الانوار و نیز فرمود مردم بر چهار قسمند یکی آن مردی است که میدانند و میدانند که میدانند پس او عالم و دانا است از او چیز بپرسید و دیگر آن مردی است که میدانند و نمیدانند که میدانند پس او در خواب غفلت است بیدارش نمائید و دیگر مردی است که نمیدانند و میدانند

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۴۹

که نمیدانند پس او طالب ارشاد و هدایت است او را راهنمایی کنید و تعلیم نمائید و دیگر مردی است که نمیدانند و نمیدانند که نمیدانند پس او مرد جاهل و نادانست او را ترک نمائید و بحال خود گذارید مترجم گوید که علمای اخلاق از قسم آخر تعبیر بجهل مرکب نمایند زیرا که مرکب از دو جهل و نادانست و این قسم جهل بدترین رذایل است و دفع آن در غایت صعوبت و اشکالست و باعث آن اعوجاج سلیقه و کجی ذهن است و کیفیت شناختن آن آنست که آدمی بعضی از مطالب و استدالات خود را بر جمعی از ناصحان و معروفین باستقامت سلیقه عرضه نماید اگر ایشان او را تصویب نمودند از این مرض بری است و اگر او را تخطئه نمودند بآن مبتلاست پس خود را معالجه نماید و نیز فرمود کسانی که حکومت و مرافعه مینمایند چهار نفرند سه نفر ایشان داخل جهنم میشوند و یک نفر از ایشان بهشت میرود اما آن سه نفری که اهل جهنم میباشند یکی آن قاضی است که حکم باطل کند و بداند که باطل است و دیگر آن قاضی است که حکم باطل کند و نداند که باطلست سوّم آن قاضی است که حکم بحق کند و نداند که حقست و اما آن یک نفر که داخل بهشت می شود آن کسی است که حکم بحق کند و بداند که حقست و نیز فرمود که چهار خصلت است که اعانت میکند آدمی را بر کارهای شایسته صحت و قناعت و علم و توفیق چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد حق سبخانه گناهان او را مبدل بحسنات

کند- راستگویی- حیا- شکر نعمت- خوش خلقی و فرمود بحضرت امام حسن (ع) در هنگام وفات خویش که ای پسر جان حفظ کن از من چهار چیز را اول آنکه عقل از هر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۰

غنی و توانگری بالاتر است و حمق از هر فقر و بی چیزی بزرگتر است و خود پسندی و خویشتن بینی از هر چیز وحشتناکی و وحشتناکتر است و خوش خلقی از هر حسب و مجدی گرامی تر است و نیز فرمود چقدر سزاوار است از برای عاقل که در روزهای خود چهار ساعت مقرر کند پس در یک ساعت از آنها حساب نفس خود نماید تا ببیند در شبانه روز چه کسب کرده خوبی یا بدی و در یک ساعت دیگرش حوائج خود را از حقتعالی بخواهد یعنی با خدای خود مناجات کند و حوائج خود را بدرگاه حضرت الهی عرضه نماید و یک ساعت دیگرش را خلوت کند با برادران و دوستانی که اعتماد بآنها باشد و باید ایشان دوستانی باشند که عیبهای او را باوی بگویند و او را از عیوب خود اعراض دهند و برگردانند و یک ساعت دیگرش را از برای نفس خود گذارد که صرف در لذتهای حلال شود و این ساعت معین و یاور اوست بر ساعات دیگر همانا آسایش دادن دل را بقدری که رفع خستگی او شود و باعث زیادتیی در قوه او می شود از حضرت حسین بن علی علیه السلام مرویست که فرمود رفت و آمد بسیار کنید بمسجد همانا یکی از چهار چیز را خواهید یافت آیه محکمه که واضح الدلالة باشد و علمی که استفاده می شود و برادری که تازه و نو برای شما پیدا شود و ترک کردن گناه یا بجهت حیا و شرم یا بجهت ترس «۱»

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۱

مترجم گوید که ترک گناه یا بجهت حیا و شرم یا بجهت ترس احتمال دارد مراد حیا و ترس از خدا باشد یا از مردم و ترس از خدا و نیز فرمود حذر کنید از بسیاری قسم پس بدرستی که کسی قسم بسیار یاد کند سببش یکی از چهار چیز است یا بجهت خواری و پستی نفس اوست که کسی بحرف او اعتنا نمیکند لا جرم قسم یاد میکند تا مردم تصدیق او کنند یا بجهت آنست که از سخن گفتن عاجزست لا جرم هر جا که باب حرف بر او بسته می شود قسم یاد میکند تا قسم فاصله شود تا حرف او بیادش بیاید یا بجهت آنست که نزد مردم متهم است قسم یاد میکند تا مردم حرف او را قبول کنند یا بجهت آنست که زبانش عادت کرده بقسم یاد کردن بدون قصد و نیّتی و نیز فرمود مصائب دنیا چهار است مردن پدر، مردن فرزند مردن برادر مردن زن پس مرگ پدر کمر را می شکند و مرگ فرزند دل را می شکافد و مرگ برادر پر و بال را قطع میکند و مرگ زن یک ساعت اندوه گین میکند روایت شده از حضرت امام حسین (ع) که فرمود حق سبحانه پنهان فرمود چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده خوشنودی خود را در حسنات و کارهای خوب پس کوچک بشمارید هیچ حسنه ای را شاید رضای خدا در آن باشد و پنهان فرمود خشم خود را در گناهان پس هیچ گناهی را کوچک بشمارید که مبدا خشم خدا در آن باشد و پنهان فرمود دوستان خود را در بین مردم پس هیچ احدی را کوچک بشمارید و حقیرش ندانید شاید ولی و دوست خدا باشد و پنهان فرموده است اجابت کردن را در دعاها پس هیچ دعائی را کوچک بشمارید شاید

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۲

شاید همان دعا مستجاب باشد حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود نباید ایستاد مگر از برای چهار نفر کسی که امید خیری در او باشد و کسی که امید یاری از او باشد و کسی که علمی از او دریافت می شود و کسی که از شر او باید ترسید حضرت صادق علیه السلام فرمود

که یافتیم علم مردم را در چهار چیز اول آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بشناسی خود را که چه کرده‌ای سوم آنکه بدانی چه خواسته از تو چهارم آنکه بدانی آنچه را که بیرون میکند ترا از دین و فرمود بیکی از صاحب خود که از برای من ضمانت کن چهار چیز را تا من ضامن شوم برای تو چهار خانه در بهشت عطا و انفاق کن و از فقر مترس و افشاء سلام کن در میان مردم و ترک کن مجادله را اگر چه حق بجانب تو باشد و انصاف بده با مردم از خود و نیز فرمود چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد اسلامش کامل شده است اگر چه سر تا پای او گناه باشد خدا بیامرزد او را و آن چهار چیز راستگویی - حیا - شکر - خوش خلقی است و از حضرت عالم یعنی موسی بن جعفر (ع) مرویست که فرمود کسی که آمیخته شد دل او بدوستی دنیا میچسبد بدل او چهار چیز یکی شغلی که بر طرف نخواهد شد رنج آن دوم آرزوهائی که بنهایت نخواهد رسید سوم حرصی که تمام‌شدنی نباشد چهارم اندوهی که بر طرف نخواهد شد حضرت یوسف پیغمبر (ع) نوشت بر در زندانی که در او حبس بود چهار کلمه را زندان محلّ آزمایش است و قبر اهل دنیا است و باعث شماتت دشمنان و تجربه دوستان است روایت شده که جناب سلیمان بن داود (ع) فرمود که چهار چیز است که زمین تحمّل

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۳

و طاقت آنها را ندارد یکی بنده‌ای که سلطان شود و دیگر ناکسی که شفاعت کند سوم کنیزی که ارث برد از آقای خودش چهارم پیره زال زشتی که زوجه کودک شود گفته شده که ملاک و قوام سلطان بچهار خصلت است از اموال مردم عفت و رزد و نیکان را مقرب خود کند و بر بدکاران سختی و شدت نماید و زبانش راستگو باشد چهار چیز است که آدم شریف نباید از آنها ننگ داشته باشد اگر چه امیر باشد اول تواضع دوم ایستادگی بجهت اوامر پدر خود سوم خدمت میهمان کردن چهارم خدمت باسب خود کردن و لو اینکه صد نفر بنده در خدمت او باشد و خدمت کردن برای عالمی که از علم او بهره‌مند گردد چهار چیز است که نباید خجالت کشید از محکم کردن و مهر نمودن او بجهت گرانیه بودن و احتیاط در او و آن چهار چیز مال و جواهر و بوی خوش و دواء است گفته‌اند که ذو القرنین لوحی از طلا یافت در زیر دیوار یکی از شهرها و در آن لوح چهار سطر نوشته بود سطر اول عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوش حال می‌شود سطر دوم عجب دارم از کسی که یقین دارد بقدر چگونه محزون می‌شود سطر سوم عجب دارم از کسی که یقین باتش دارد چگونه خندان می‌شود سطر چهارم عجب دارم از کسی که می‌بیند بیوفائی دنیا را و تقلّب او را با اهل خود چگونه مطمئن می‌شود بدنی مترجم گوید بیوفائی دنیا و تقلّب او با اهلش چندان واضح است که محتاج بیان نیست و هر کسی اگر مراجعه کند بطبقات مردم زمان خود

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۴

خواهد دانست که در مدت عمر خود چقدر روزگار با مردم باوضاع مختلفه گردش کرده چه بسیار اشخاصی که ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزها که ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و توانگران که باندک زمانی فقیر و بی‌چیز شدند و هکذا و از برای اهل عبرت همین بسست و اما حکایت تقلّب دنیا با مردمان سابقین پس زیاده است از آنکه احصاء شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلاء از بیوفائی دنیا بنقل دو قصه در این مختصر اکتفا میکنیم اول آنکه نقل شده از مردیکه گفت من در مسجد جامع منصوری در بغداد نماز میخواندم که ناگاه مرد نابینائی را دیدم که جبّه کهنه‌ای پوشیده بود که از کهنه‌گی و اندارس روی او رفته بود و آستر آن با قدری از پنبه آن بجا مانده بود و میگفت ایها الناس بر من تصدّق کنید همانا من دیروز امیر و سلطان شما بودم و امروز از فقراء مسلمین میباشم پرسیدم این فقیر کور کیست، گفتند قاهر بالله خلیفه عباسی است بدان که قاهر بالله خلیفه نوزدهم بنی عباس است

و اسم او محمد فرزند احمد معتضد بالله خلیفه شانزدهم است که شرق و غرب بر او مفتوح گشت و او را سقّاح ثانی میگفتند بجهت اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس را پس از آنکه کهنه شده بود چه از زمان متوکل که خلیفه و هم است پیوسته مملکت ایشان در ضعف بود و باین سبب ابن رومی در مدح او گفته

هنیئا بنی العباس انّ امامکم امام الهدی و الباس و الجود احمد

کما بابی العباس إنشاء ملککم کذا بابی العباس ایضا یجدد

و این حقیر در کتاب تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء اشاره باحوال ایشان نموده‌ام

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۵

و این مقام را گنجایش نقل نیست حکایت دوّم از محمد بن عبد الرحمن هاشمی منقول است که روز عید قربانی بود داخل شدم بر مادرم دیدم زنی با جامه‌های کهنه در نزد اوست و تکلم میکند مادرم گفت بمن که این زن را می‌شناسی گفتم نه گفت این عبادۀ مادر جعفر برمکی است من رو بجانب عبادۀ کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته از حال او تعجب میکردم تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر از عجایب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان یک روز عید مثل چنین روز بر من گذشت در حالتی که چهار صد کنیز بخدمتکاری من ایستاده بودند و من میگفتم پسر جعفر با من جفا کرده و حق مرا اداء ننموده چه باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر از اینها باشد و امروز هم یک عید است که بر من میگذرد و منتهای آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش و دیگری را لحاف خود کنم محمد گفت پانصد درم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و گاه گاهی عبادۀ نزد ما می‌آمد تا از دنیا رفت حکیمی روزگاری بر در سرای یکی از سلاطین عجم گذرانید تا بلکه خدمت سلطان رسد ممکن نشد او را لا جرم رقعۀ ای نوشت و بتوسط در بان آن رقعۀ را پادشاه رسانید و در آن رقعۀ چهار سطر نوشته بود سطر اول ضرورت و حاجت مرا بسوی تو آورد سطر دوّم کسی که درم دارد دیگر صبر ندارد یعنی کسی که کار بر او سخت شده شکیباییش تمام می‌شود سطر سوّم رفتن از در سرای تو بغیر فایده باعث شماتت دشمنان خواهد بود سطر چهارم یا جوابی بده با فایده یا راحتم کن بگفتن نه پادشاه چون رقعۀ را خواند نوشت بالای هر سطر حواله ده هزار درهم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۶

برای او روایت شده از ابن عباس که گفت چهار نفرند که توانائی بر پاداش ایشان را ندارم مردیکه ابتدا کرد بمن سلام کردن و مردیکه گشود جایی برای من در مجلس و مردیکه قدمش گرد آلوده شده بجهت رفتن او در پی حاجت من و اما چهارم را پاداش نمیدهد عوض من مگر حق تعالی گفتند کدامست آن کس گفت مردیکه حاجتی برایش روی دهد پس شب خود را در فکر باشد که حاجتش را از که یا چه کس بخواهد آخر الامر فکرش بانجا رسد که از من حاجت خود را بخواهد کلیله گفته که قسمت شده چهار چیز بر چهار چیز رغبت بر مال شهوت بر لذتها طلب از برای ذکر و عمل از برای معاد پس سه چیز اول متاعی است که زود فانی می‌شود و تبعه و عاقبت بد آنها باقی میماند و چهارمی منتظم میکند آن سه چیز را بدون تبعه پس غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل تقوی و ذکری نیست اشرف از اطاعت خداوند عزّ و جل و حفظ شده از حسن بصری چهار کلمه هر چه خواهی زندگی کن در دنیا که آخر خواهی مرد هر چه خواهی مال جمع کن که آخر باید بگذاری و بروی هر چه را خواهی دوست بدار که آخر الامر از او باید مفارقت کنی هر چه خواهی بجا

آور و عمل کن پس بدرستی که ملاقات خواهی کرد او را بعضی را گفتند که بر چه بنا کردی امر خود را گفت بر چهار خصلت دانستم رزق مرا غیر من نمیخورد پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دانستم عمل مرا غیر از من کسی بجا نمیآورد پس مشغول بعمل خود شدم و دانستم مرگ مرا خبر نمیکند که کی خواهد آمد پس مبادرت و تعجیل کردم در تهیّه و استعداد آن و دانستم که خدا مرا می بیند و از او پنهان نخواهم شد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۷

لا جرم او او حیا میکنم احنف گفته که چهار خصلت است که هر کس دارای آنها باشد مرد کاملی خواهد بود و اگر کسی یک خصلت او را دارا باشد مرد صالحی خواهد بود و آن چهار چیز دینی است که آدمی را هدایت کند و عقلی است که درستی و راستی در کردار و گفتار آورد و حسب و مجدی است که آدمی را حفظ کند و حیا و شرمی که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند یکی گفته که مردم بر چهار قسمند جواد بخیل و مقتصد یعنی کسی که میانه روی کند و مسرف پس جواد آن کسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را صرف امر آخرت میکند و بخیل آن کسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را صرف هیچ کدام نمیکند و مقتصد آن کسی است که نصیب دنیا را صرف دنیا و نصیب آخرت را صرف آخرت میکند و مسرف آن کسی است که نصیب دنیا و آخرت را صرف دنیا میکند یکی دیگر گفته که چهار چیز است که جامه چهار چیز است سخاوت جامه جمالست جوانمردی و کرم جامه حیا است و ننگ و عار جامه حفظ و نگهداری است و عمل کردن بوعده جامه مروّست دیگری گفته که چهار چیز است که خراب و ویران میکند بدن آدمی را و بسا باشد که آدمی را هلاک کند با شکم پر داخل حمام شدن و خوردن گوشتهای قطع شده و خشک شده و مجامعت کردن در حال امتلاء و پری معده و مجامعت با پیره زن وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسر بگیر چهار چیز را و ترک کن چهار چیز را هر گاه چیزی برای تو نقل کردند تو بهتر از آن را بگیر و حفظ کن و هر گاه

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۸

چیزی خواستی نقل کنی آنچه را که خوب می شنوند و بآن گوش میدهند نقل کن و در حذر باش هر گاه مخالفت کرده شدی با خوشروئی با مردم ملاقات کن و ترک کن سخن با ناکس را و دشمنی با لجوج را و مجادله با سفیه و بیخرد را و رفاقت با کسی که بی اندیشه و ضعیف الرّای باشد و از چهار خصلت در حذر باش که ثمر و بار آنها بد است لجاجت عجله خود پسندی و غلبه حرص اما لجاجت پس میوه آن پشیمانی است و اما عجله پس ثمره آن حیرت است و اما خود پسندی پس ثمر آن بغضاء و دشمنی است اما غالب شدن حرص پس ثمر آن فقر است و از چهار نفر در حذر باش از شخص کریم هنگامی که او را خوار کنی و از عاقل هنگامی که او را بهیجان آوری و از احمق هنگامی که با او مزاح کنی و از فاجر و نابکار هنگامی که با او رفاقت کنی و نگهدار خود را از چهار چیز تا از عاقبت بد آنها ایمن باشی از عجله و شتاب از مبالغه و اصرار از خود پسندی و خویشتن بینی از سستی و ناتوانی و بدان که کسی که بجا آورد چهار چیز را منع کرده نخواهد شد از چهار چیز کسی که شکر کرد ممنوع نخواهد شد از زیاد شدن نعمت کسی که توبه کرد ممنوع نخواهد شد از قبول کسی که استخاره و طلب خیر کرد از خدا ممنوع نخواهد شد از خیر و صلاح و کسی که مشورت کرد ممنوع نخواهد شد از رسیدن بحق یکی از علماء تلمیذ خود را وصیت کرد و فرمود چهار چیز است که هر یک میرساند آدمی را بمرتبه عقل و ترقی میدهد و میرساند آدمی را بریاست رای و اندیشه ترقی میدهد بسیاست علم ترقی میدهد بتصدیر و بالا دست نشستن بر مردم

حلم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۵۹

میرساند آدمی را بتوقیر و تعظیم کردن مردم او را چهار چیز است که دلالت دارد بر چهار چیز فقه دلالت دارد بر دیانت و صافی و خالص بودن دلالت دارد بر امانت و سکوت دلالت دارد بر عقل و عدل دلالت دارد بر فضل و بچهار چیز حکم کرده می شود بچهار چیز سخن چینی و غمّازی بر ناکسی بد کردن بر نادانی و زشتی گذاشتن مال بر بخل سبکی بر جهل چهار کس از چهار چیز جدا نمیشود نادان از غلط فضول از سقط شتاب کننده از لغزش ملوک از علل یعنی از بهانه جوئی چهار چیز کشیده می شود آخر او بچهار چیز مباحه و شوخی کردن بشر و بدی رنجاندن ببغض و دشمنی خلاف کردن بوحشت و دوری سبک شمردن بعیب کردن و لقب بد را یاد کردن چهار چیز است که زایل می شود بچهار چیز نعمت بکفران قدرت بعدوان دولت باغفال حظّ بردن و بهره مند شدن بناز و دلال چهار کس اند که استیفاء حق خود نکنند از چهار نفر شریف از ناکس رشید از گمراه نیکوکار از بد کار انصاف دهنده از جاهل جبرکننده چهار چیز است که عاقبتش بچهار چیز میرسد سکوت بسلامت نیکوئی بکرامت بخشش کردن بسیادت شکر کردن بزبادت می نعمت چهار کس شناخته می شود بچهار چیز کاتب بنوشته اش عالم بجواب دادنش حکیم بکردارش حلیم بتحملش چهار چیز را بقا و دوامی نیست مالی که از حرام جمع می شود مجالسی که از گناهان منعقد می شود اندیشه ای که از عقل خالی باشد شهری که از عادل خالی باشد چهار چیز باعث دوام

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۰

سلطنت و پادشاهی است حفظ دین گماشتگان امین مقدم داشتن احتیاط در کارها دنبال عزم و اندیشه خود را گرفتن چهار چیز است که با آنها سلطنت دوام ندارد غش و زیر یعنی خیانت و خیر خواهی نکردن وزیر در رای بدی تدبیر خبیث بودن نیت ستم کردن بر رعیت چهار چیز است که عاقل نباید در آنها طمع داشته باشد غلبه کردن بر قضاء نصیحت از دشمن و اعداء تغییر خلق خشنودی خلق چهار چیز است که هیچ جاهلی خالی از آنها نمیباشد سخن بی معنی گفتن کارهای بیفایده بجا آوردن نزاع بی نفع کردن مناظره بیحاصل نمودن چهار چیز است که بر نخواهد گشت کلام گفته شده تیر رها شده تقدیر جاری شده زمان گذشته چهار چیز باعث محبت می شود خوشروئی با مردم بذل و احسان با مردم موافقت و همراهی نمودن ترک نفاق کردن چهار چیز از علامات کرم و بزرگیست است بخشش و عطا باز داشتن اذیت شتاب کردن در پاداش خوب دادن تأخیر کردن در عقوبت و پاداش بد چهار چیز علامت ناکسی است فاش کردن رازها عقد قلب کردن بر عذر و مکر غیبت کردن از آزاد مردان اذیت کردن همسایگان چهار چیز از علامت ایمان است باز ایستادن از حرام خشنود بودن بمقداری که کفایت از معیشت کند حفظ کردن زبان عقد قلب کردن بر احسان چهار چیز از علامات نفاق است کمی دیانت و کثرت خیانت و غش کردن در کار دوستان و شکستن عهد و پیمان

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۱

باب پنجم در خصال پنجگانه

روایت شده از سید ما رسول خدا (ص) که فرمود در آیه شریفه وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ که خزانه های غیب را غیر از خدا کسی بر آن مطلع نیست و آن پنج چیز است اول آنکه کسی نمیداند در چه زمان باران میبارد مگر خدا نمیداند کسی آنچه را که در رحم مادر است مگر خدا نمیداند عاقبت امر هیچ نفس را مگر خدا نمیداند کسی در چه زمین میمیرد مگر خدا نمیداند چه زمان قیامت

بر پا خواهد شد مگر خدا مترجم گوید که در روایات بسیار وارد شده که این پنج چیز را بتفصیل و تحقیق غیر از خدا کسی نمیداند و مجموع این پنج چیز در آیه آخر سوره لقمانست إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ الْآيَةُ و فرمود پنج خصلت است که در کتاب خدا ذکر شده هر کس دارای آنها باشد ضرر آنها بصاحبانش بر میگردد گفتند یا رسول الله آن پنج چیز کدامست فرمود عهد شکستن مکر کردن ستم نمودن فریب دادن و ظلم نمودن است پس آن حضرت آیات شریفه این پنج خصلت را قرائت فرمودند فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ يَخَادِعُونَ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* و نیز فرمود پنج چیز است دل را فاسد و تباه میکند گفتند کدامست آنها یا رسول الله فرمود گناه کردن عقب گناه مجارات «۱» احمق بسیاری رغبت در زنان تنها ملازم بودن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۲

در خانه نشستن با مردگان عرض کردند مردگان کیستند یا رسول الله فرمود هر بنده که در نعمت و ناز پرورده شده باشد و منع نشده باشد از هر چه خواهد بکند پس او مرده است و هر کسی که کاری برای آخرت خود نمیکند او نیز مرده است و نیز فرمود ننشینید نزد کسی مگر آنکه شما را بخواند از پنج چیز بپنج چیز از شک بیقین از کبر و سر کشی بفروتنی از دشمنی بدوستی از ریاکاری باخلاص از رغبت در دنیا بزهد در دنیا و نیز فرمود پنج خصلت است که جمع نمیشود مگر در مؤمنی که بحقیقت مؤمن باشد تا واجب کند حق تعالی از برای او بهشت را نور در دل فقه در اسلام ورع در دین مودت و دوستی در میان مردم نیکوئی در صورت و فرمود برداشته نمیشود قدم فرزندان آدم روز قیامت تا از پنج چیز از او سؤال شود از عمر او که در چه تمام کرده از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز صرف کرده مترجم گوید اصل عبارت پنجم درست معلوم نبود ظاهرا چنین باشد و از عملش که در چه عمل کرده در کتاب خصال عوض این خصلت نوشته که سؤال می شود از محبت با اهل بیت (ع) و نیز پنج چیز از پنج کس محال است حرمت و بزرگی از فاسق کبر از فقیر نصیحت از دشمن محبت از حسود وفا از زنان و روایت شده از حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود پنج چیز از من فرا گیرد بخدا قسم است که اگر سوار بر شتران شوید و چندان در طلب آن رحلت کنید تا شتران لاغر شوند

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۳

و گوشت خود را بریزند مثل این پنج چیز را نیابند امید نداشته باشد باحدی مگر بپروردگار خود نترسد از احدی مگر از گناه خود چون سؤال کرده شد از عالم سه چیزی که نمیداند حیا نکند از گفتن اینکه خدا بهتر میداند حیا نکند جاهل از آموختن نسبت صبر بایمان مثل سر است بدن یعنی صبر و شکیبائی در مصائب سر ایمان است و نیز مرویست از آن حضرت که فرمود از کرم و بزرگی مرد است پنج خصلت مالک بودن او زبان خود را اقبال و رو آوردن او بکار خود گریستن او بزمان گذشته خود حفظ کردن حقوق برادران قدیم را دوست داشتن او وطن خود را و میفرمود آن حضرت بتجار و مردمان بازاری که ای گروه مردم دوری کنید از پنج چیز تا خالص شود از برای شما حلال و خلاصی جوئید از حرام و آن پنج چیز است مدح کردن فروشنده است متاع خود را و عیب کردن مشتری است متاع را و در فروختن قسم یاد کردن و عیب متاع را پوشانیدن و سود حرام خوردن روایت شده از حضرت ابی جعفر (ع) باقر در باب پنج خصلت فرمود کسی که دروغ گوید جمال او می رود و کسی که بد خلقی کند خود را بعد از آن که غلبه کند بر او نعمتها پس بسیار شکر کند خدا را و کسی که اندوهش زیاد شد استغفار بسیار نماید و کسی که فقر و درویشی او را رها نمیکند بسیار بگوید لا

حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود پنج خصلت است که هر کس دارای آنها نباشد باو امید نداشته باشید کسی که شناخته نشود کرم در طبیعت او

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۴

و نرمی در خوی و خلق او و راستگوئی در زبان او و فضیلت در نفس او و ترسیدن از پروردگار خود و نیز فرمود بدرستی که خوبان بندگان خدا کسانی باشند که جمع باشد در ایشان پنج خصلت هر گاه احسان و خوبی کردند خوشحال شوند و هر گاه بدی نمودند استغفار و طلب آمرزش نمایند و چون عطا کرده شدند شکر کنند و چون مبتلا شوند صبر نمایند و چون کسی نافرمانی ایشان کرد از او بگذرند از ابن عباس مرویست که گفت پنج چیز باعث پنج چیز است آشکار و فاش نخواهد شد زنا در گروهی مگر آنکه مرگ در میان ایشان بسیار شود و هر گاه کم فروشی شایع شد مبتلا خواهند شد بقحطی و هر گاه قومی عهد و پیمان را شکستند مسلط کند حقتعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و هر گاه قومی زکاة را منع کردند برکات زمین از ایشان برداشته شود بعضی از علماء گفته اند مردم پنج صنفند یک صنف طلب کردند دنیا را برای دنیا پس ایشان ملامت شوندگانند و اجری نبرند صنف دیگر طلب کردند برای آخرت پس ایشان اجر برند و ملامت نشوند بجهت سبک شدن حساب ایشان پس ایشان زیرکانند صنف دیگر ترک کردند دنیا را بجهت راحت و آسایش و عزت خود پس ایشان نه ملامت شوند و نه اجر برند صنف دیگر ترک کردند دنیا را بجهت آنکه خداوند عزّ و جلّ دنیا را مذمت فرموده دهم بجهت ترس ایشان از آنکه مشغول شوند و باز مانند از عبادت خدا پس ایشان پادشاهان دنیا و آخرتند «۱» دیگری گفته که واجب است برای عاقل در دنیا پنج چیز از حرص و

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۵

امل دوری کند بعلم و عمل خود را پیوند کند دوری کند از مرتکب شدن زلّتها و لغزشها ملاحظه کند آمدن مرگ را همیشه ما بین امیدواری و ترس باشد یکی از حکماء گفته که دیدم امور دنیا را که سبب پنج چیز است اول قضا و قدر دوم اجتهاد سوم خلقت چهارم جوهر پنجم وراثت اما آنچه را که بقضاء قدر است پنج چیز است اهل مال اولاد سلطنت عمر و اما آنچه را که بواسطه جدّ و جهد است آن نیز پنج چیز است صنعت علم عمل بهشت دوزخ و اما آنچه بسبب خلقت است آن پنج چیز است خوردن آشامیدن خواب بیداری نکاح و اما آنچه بسبب جوهر ذات است آن نیز پنج چیز است خوبی نمودن و تواصل و پیوند کردن کرم و بزرگی راستگوئی اداء امانت و اما آنچه که بواسطه وراثت است آن نیز پنج چیز است جسم هیئت جمال شرف و زیرکی است و گفته مرد عالم نمیشود مگر بپنج چیز از برای او بوده باشد تحمّل مشقتهای آموختن علم اهتمام و عنایت تمام در تحصیل علم داشتن کسی که قائم بکفایت امور او باشد قوّه ای که مطالب علم را استنباط و استخراج کند معلّمی که خیر خواه او باشد گفته شده که پنج چیز سیر نمیشود از پنج چیز چشم از نگاه کردن گوش از خبر شنیدن زن از مرد زمین از باران عالم از علم و بدان که انس آدمی در پنج چیز است زوجه موافق فرزند نیک رفیقی که اهل صفا باشد و انس عالم بکتابی که میخواند انس عابد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۶

در خلوتیست که بعبادت مشغول شود پنج چیز است که افراط در آن آدمی را هلاک میکند زن شرب خمر بازی شطرنج و نرد و نحو آن صید کردن آمیزش با نادانان ابن مقفع گفته که از بازداشتن پنج چیز آخرش پشیمانی آورد یکی آنکه خود را از عمل و کار کردن بجهت

آخرت باز دارد و چون دستش از عمل کوتاه شود پشیمان شود دیگر آنکه برادران و دوستان خود را رها کند چون حوادث و بلاها بر او وارد شود پشیمان شود سوّم آن کسی که دشمن خود را بدست آورد و دست از او بر دارد پس چون عاجز شود از مقاومت با آن دشمن پشیمان شود که چرا او را رها کرد چهارم آن کسی که زن صالحه و نیک داشت او را رها کرد و مبتلا شد بزنی بد پس هر گاه یاد زن صالحه خود کند پشیمانی خورد پنجم آن کسی که در دنیا گناه کرد چون مرگ او حاضر شود پشیمانی خورد که چرا عمر خود را بگناهان تمام کرد اشدشیر وصیت «۱» کرد و گفت وصیت میکنم شما را بپنج چیز که در آن راحت جان شما و دائم بودن سرور شما و صلاح امور شما است اول رضا و خوشنودی بآنچه قسمت شما شده است دوم دور کردن حرص فاحش را از خودتان سوم احتراز از حسد و رشک بردن چهارم دور کردن غصّه و اندوه بر چیزهایی که امید بود بر آنها پس فوت شد و از دست رفت پنجم ترک نمودن سعی در چیزهایی که اتفاق نمی افتد رسیدن بآخر آن و تمام شدن آن پس بدرستی که کسی خوشنود نباشد بآنچه قسمت او شده همیشه بحالت خشم خواهد بود

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۷

و کسی که حرص او فاحش شد نفس او خوار خواهد شد و کسی که حسد ببرد ببالاتر از خود همیشه در غم و غصّه خواهد بود و کسی که اندوه میخورد بر چیزی که از دست او رفته اندوه بی فایده را برای خود خریده و رنج سنگینی بار خود نموده و پر کرده دل خود را از اندوهها و تمنّاهای که راحتی در عقب ندارد و کسی که سعی کند در چیزی که تمام شدن از برای او نیست عاقبت حسرت و ندامت برد مترجم گوید که شایسته دیدم در اینجا نقل کنم کلمات لطیفه قبریّه را که فاضل دمیری از خطیب بغدادی در حیاة الحیوان نقل کرده آن چنانست که مردی صید کرده قبریّه را و آن مرغک کوچکی است باندازه گنجشک قبریّه بزبان آمد و باوی گفت که مقصود تو از صید کردن من چه بود گفت آنکه ترا بکشم و بخورم گفت و الله آئی لا اسمن و لا اغنی من جوع یعنی بخدا سوگند که من کسیرا فربه نمینمایم و از گرسنگی بینیاز نمیکنم و لکن من ترا سه خصلت می آموزم که از کشتن و خوردن من برای تو بهتر باشد و لیکن یکی از آن سه خصلت را وقتی میگویم که در دست تو باشم دوّم را وقتی میگویم که مرا رها کنی و من بپریم و بر روی درخت بنشینم سوّم را وقتی میگویم که از درخت پرواز کرده و بر روی کوه روم آن مرد قبول کرد و گفت نصیحت اول را بگو گفت افسوس و اندوه مخور بر چیزی که از دست تو بیرون رفت پس رها شد و بر بالای درخت رفت و گفت نصیحت دوّم آنکه هر چه را شنیدی بر عقل خود عرضه دار پس آنچه را که بعقل و عادت درست نیاید باور و قبول مکن این بگفت و بالای کوهی رفت چون بر کوه مستقر شد فریاد کرد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۸

که ای بدبخت مرا مفت از دست دادی اگر مرا کشته بودی در چینه دان من درّی مییافتی که وزن آن بیست مثقال بود آن مرد چون این سخن بشنید شروع کرد بافسوس خوردن و از غصّه و اندوه لب خود را گزید پس از آن گفت الحال نصیحت سوّم را بگو گفت مگر بآن دو نصیحت که برای تو گفتم چه عمل کردی که سوّم را بگویم تو بهمین زودی آن دو را فراموش کردی گفتم بر فوت شده افسوس و اندوه مخور تو افسوس و اندوه خوردی بر چیزی که از دست تو رفته و رها شده گفتم باور مکن چیزی را که بعقل درست نیاید چه آنکه اگر تمام مرا با استخوان و گوشت وزن نمایند بیست مثقال نیست چگونه در چینه دان من درّی خواهد بود که بوزن بیست مثقال باشد حکیمی وصیت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان من نگهدار خود را از پنج خصلت تا پشیمان نشوی عجله و شتاب مکن پیش از اقتدار دست مکن از دشمن پیش از آنکه از کار بیفتد مطلب پنهان را فاش مکن پیش از آنکه مطلب بانجام رسد از اهل حسد و فساد

طلب یاری مکن بهوی و هوس و میل نفس رفتار مکن و از پنج چیز در حذر باش که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است صحبت و همراهی با سلطان سوار شدن بدریا امین دانستن زنان را برازها مفاخرت کردن با مردمان ناکس تجربه کردن در نفس از چیزهایی که مخوف و ترس از آنها است بدان ای پسرک من کسی که توشه خود کرد در دنیا پنج چیز را بمطلوب خود خواهد رسید و وحشتش بانس مبدل خواهد شد باز داشتن اذیت خوش خلقی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۶۹

دوری کردن از ریب و شک عمل نیک ادب نیک و حذر کن ای پسر جان در بودن شهری که پنج چیز در او نباشد پادشاه قاهر قاضی عادل بازار رواج نهی جاری طبیب ماهر و بدان که چیزهای سوزنده پنج چیز است آتش و آن بآب خاموش می شود زهر و او بدوا حرارتش بر طرف می شود اندوه و آن بصبر حرارتش بر طرف می شود عشق و آن بجدائی و فراق حرارتش منطقی می شود پنجم آتش عداوت است و آن هیچ وقت خاموش نمیشود.

باب ششم در خصال شش گانه است

فرمود سید ما حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ضامن شوید برای من شش چیز را تا ضامن شوم برای شما بهشت را راست بگوئید در وقتی که سخن میگویند وفا کنید بوعده خود امانت کنید حفظ کنید فروج خود را ببوشانید چشمان خود را از نامحرمان باز دارید دستهای خود را از چیزهای حرام و نیز فرمود وصیت میکنم شما را بشش خصلت راست بگوئید پس بدرستی که صدق و راستگوئی در کنار نجات است خیر بگوئید تا شناخته شوید بخیر عمل کنید بخوبی تا از اهل خیر شوید امانت را بهر کس که ایمن دانست شما را و نزد شما امانت نهاد صله و پیوند کنید خویشان خود را اگر از شما بریدند بازگشت کنید بنیکوئی کردن بر کسی که بیخردی کند بر شما و نیز فرمود شش خصلت است که در جاهل شناخته می شود غضب کردن بیجا و تکلم بیفایده عطا کردن در غیر محلّ فاش کردن راز اعتماد نمودن بهر کس

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۰

نشناختن دشمن خود را از دوست خود و نیز فرمود اول معصیتهائی که بجا آورده شد شش چیز بود حبّ دنیا حبّ ریاست دوستی مال دوستی طعام دوستی زنان حبّ خواب و نیز فرمود همانا من میترسم بر شما از شش چیز امارت و ریاست بیخردان رشوه گرفتن در حکم ریختن خونها و مردمانی که قران را بمنزلت نای قرار میدهند یعنی تغنی کنند بآن کثرت شرط یعنی بسیار شدن مردمان ناکس فتوی دادن در احکام بدون علم و دانائی و نیز فرمود از شش نفر حزن و اندوه مفارقت نمیکند از شخصی که کینه در دل داشته باشد از کسی که حسد در سینه داشته باشد از کسی که تازه بدولت رسیده باشد از توانگری که از فقر بترسد از طالب مرتبه ای که قدرت بر آن مرتبه نداشته باشد از کسی که با اهل ادب بنشیند و از ادب بهره ای نداشته باشد عوف بن مالک گفت وارد شدم بر رسول خدا (ص) در غزوه تبوک در حالی که آن حضرت در قبه نشسته بود پس شنید صدای پای مرا فرمود کیستی عرض کردم عوف بن مالک میباشم ای مولای من فرمود داخل شو چون داخل شدم دیدم آن حضرت مشغول وضو گرفتن است و وضوء کاملی ساخت پس فرمود ای عوف بشمار شش چیز را که واقع خواهد شد پیش از آمدن قیامت اول آنها وفات پیغمبر شما است عوف گفت از شنیدن این کلمه مرا اندوه

سختی عارض شد چنان که ساکت ماندم فرمود بگو یکی گفتم یکی فرمود دیگر فتح بیت المقدس است بگو دو تا گفتم دو تا فرمود دیگر فتنه‌ای رو دهد که تمام

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۱

خانه‌های عرب را فرو گیرد فرمود بگو سه تا گفتم سه تا فرمود چهارم مرگی واقع شود در بین شما و شماها را بکشد چنان که قصاب گوسفندان را میکشد پنجم محبت مال در میان شما آشکار شود چندان که اگر بیک نفر صد دینار زر سرخ دهند راضی نگردد و در خشم باشد ششم صلحی واقع شود ما بین شما و بین بنو الاصر پس جمع شوند بر هشتاد رایت که در زیر هر رایت و علمی دوازده هزار نفر باشد سلمان فارسی رضی الله عنه گفت وصیت کرد مرا رسول خدا (ص) بخش خصلت که ترک نخواهم کرد آنها را در هیچ حال فرمود مرا که نظر کنم بیست‌تر از خود و نظر نکنم ببالاتر از خود. دوست بدارم فقراء را و نزدیک ایشان روم حق را بگویم اگر چه تلخ باشد با خویشان خود پیوند کنم اگر چه پشت بمن نموده باشند از مردم چیزی سؤال نکنم بسیار بگویم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم روایت شده از حضرت امیر المؤمنین (ع) که نسبت اسلام را بخش خصلت بیان کرد و فرمود که نسبت دهم اسلام را بخش چیز که احدی پیش از من و بعد از من بیان آن ننموده باشد پس فرمود اسلام تسلیم و انقیاد است تسلیم یقین است یقین تصدیق است تصدیق اقرار است اقرار عملست عمل نیت است روایت شده از آن جناب که فرمود خیر و خوبی نیست در صحبت و رفاقت با کسی که دارای شش خصلت باشد اگر حدیث و سخن گوید دروغ گوید اگر حدیث کنی او را تکذیب تو کند اگر امانت نزد او گذاری با تو خیانت کند اگر امانت نزد تو بگذارد ترا متهم کند اگر نعمت دهی بر او کفران تو کند اگر ترا نعمتی دهد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۲

بر تو منت گذارد روایت شده از حضرت صادق (ع) که فرمود مروّت در شش خصلت است سه خصلت آن در سفر و سه خصلت آن در حضر است اما آن سه خصلت که در حضر است تلاوت کتاب الله عمارت مساجد «۱» گرفتن برادران دینی در راه خدا و اما آن سه خصلت که در سفر است بذل زاد و توشه گرمی داشتن رفیق و خوش خلقی نمودن است و نیز فرمود که هلاک می‌شود شش طایفه بخش خصلت عربها بسبب عصبیت دهقانها «۲» بسبب تکبر کردن تاجران بخیانت کردن فقها بحسد بردن اهل ده بنادانی و جهل اهل ریاست و امارت بجور نمودن روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود بگير نصیب و بهره خود را از شش چیز پیش از رسیدن بخش چیز از جوانی پیش از رسیدن بپیری از صحت پیش از مبتلا شدن بمرض از قوت خود پیش از رسیدن بضعف از دولت پیش از رسیدن بفقیر از آسودگی خود پیش از رسیدن بشغلهها از زنده بودن پیش از رسیدن بمرگ و از صادقین (ع) مرویست که فرمودند هر کس حاجتی نزد خدا داشته باشد در شش وقت طلب نماید در وقت اذان وقت زوال شمس که ظهر باشد بعد از مغرب در نماز وتر بعد از نماز صبح در وقت آمدن باران و نیز

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۳

فرمود که شش نفر دعایش مستجاب می‌شود دعای امام عادل پدر نیکو از برای فرزند خود دعای فرزند صالح برای پدر خود دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود در غیبت او دعای مظلوم میفرماید حق سبحانه هر آینه انتقام میکشم از برای تو اگر چه بعد از روزگاری باشد دعای فقیر از برای کسی که انعام میکند بر او اگر مؤمن باشد لقمان در وصیت خویش بفرزند خود فرمود ای پسر جان من امروز

تأکید میکنم ترا بشش چیز که هر یک از آن چیزها نزدیک میکند ترا بخوشنودی و رضای خدا و دور میکند ترا از غضب و خشم خدا اول آنکه بپرستی خدا را و شریک قرار ندهی برای او چیزی را دوّم آنکه خشنود باشی بآنچه که خدا تقدیر کرده برای تو چه محبوب تو باشد یا مکروه سوّم آنکه دوست داشته باشی و دوستان خدا را و دشمن داشته باشی و دشمنان خدا را چهارم آنکه دوست داشته باشی از برای مردم آنچه را که برای خود دوست میداری و نپسندی برای مردم آنچه را که برای خود نمی‌پسندی پنجم آنکه خشم خود را فرو بری و خوبی کنی با کسی که با تو بدی کرده باشد ششم آنکه ترک کنی متابعت هوی و هوس را و نیز فرمود شش چیز محتاج بشش چیز است اول نیکو تکلم کردن محتاج است بقبول کردن کلام یعنی اگر مستمع کلام متکلم را استماع کرد و قبول نمود متکلم میتواند خوب سخن بگوید و آلا توقع سخن از او نباید داشت چنانچه گفته شده مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد دوّم حسب محتاج است بآداب پس بی‌ادبان را حسب و نسبی نیست سوّم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۴

سرور و شادی محتاجست به امنیّت و گر نه سرور نمیباشد چهارم قرابت و خویشی محتاجست بصدافت و گر نه قرابت نمی‌باشد پنجم شرف محتاجست بتواضع و فروتنی ششم نجده و بزرگواری محتاجست بغنا و بینیازی بعضی از علماء گفته‌اند که هر گاه مؤمن صبح میکند از برای اوست شش دشمن نفس او دنیای او شیطان نادان منافق کافر و اما نفس او پس در پی شهوتها و لذتها میباشد اما شیطان پی در پی لغزیدن او است اما دنیا پس در مقام فساد اوست اما نادان پس حسد میبرد بر او اما منافق پس در پی اذیت او است اما کافر پس در پی کشتن او است حکمای هند گفته‌اند شش چیز دوام و ثبات ندارد سایه ابر دوستی مردمان بد مال حرام عشق زنان سلطان ظالم خبر دروغ یکی از علماء فرموده باعث عمارت و آبادی دنیا شش چیز است اول میل و رغبت مردم بکنکاح زنانست که باعث نسل و بقاء بنی آدمست که اگر این مطلب نبود و مردم تزویج و وطنی زنان نمینمودند نسلهای منقطع میشد دوّم محبت و میل باولاد است که سبب تربیت و بزرگ نمودن ایشانست که اگر این چیز نبود کودکان از بی‌تربیتی هلاک میشدند سوّم پهن شدن آمال و آرزوها است در میان مردم که سبب آن حرص پیدا میکنند بر کسب معیشت و عمارت کردن دنیا و سایر کارها چهارم ندانستن وقت مرگ است که اگر مدّت عمر خود را و وقت مردن خود را میدانستند دنیا بر ایشان تنگ میشد و از حرکات و زحمات خود را باز میداشتند

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۵

نظام دنیا بهم میخورد پنجم اختلافات حالات مردمست در غنا و فقر و احتیاج بعضی ببعضی دیگر که اگر این چیز نبود همه مساوی بودند هلاک میشدند و این هم از نظام حکمت است ششم وجود پادشاه است که اگر هیبت و سطوت او نبود مردم بهم میریختند و هرج و مرج میشد و همدیگر را هلاک میکردند وصیّت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من شش چیز بر آدمی خیلی سخت است خود را شناختن و عیب خود را دانستن و از خود را پنهان نمودن و شهوت را از خود دور نمودن و مخالفت هوی و هوس نمودن و کلام بیفایده نگفتن شش خصلت است که کسی طاقت آن را ندارد مگر کسی که صاحب نفس شریفه باشد ثابت ماندن بحال خود هر گاه نعمت بر او روی آورد و صبر کردن بر مصیبت بزرگی که بر او روی دهد و نفس را بجانب عقل برگردانیدن هر گاه رو بشهوت آورد و مداومت بر کتمان سرّ و صبر کردن بر گرسنگی و متحمل شدن اذیت همسایه و بدان که فضیلت آدمی در شش چیز است برادری کردن با امثال و مانند خود و مدارا نمودن با دشمنان و حذر کردن از سقطه و نگهداشتن خود را از افتادن در ورطه و فرو بردن غصّه و

اندوه خویش و ندادن فرصت را از دست و بدان که شخص با سخاوت آن کسی است که دارای شش خصلت باشد مسرور باشد هنگام عطا کردن و عطا کند بقصد قربت و بر کسی که عطا کرده منت نگذارد و اذیت او ننماید و از او عوض دنیوی نخواهد و

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۶

چون عطائی نمود چنان داند که این فریضه‌ای بوده بر او و اداء نموده و اعتقاد کند آنکه قبول عطای او نموده حقی از او قضا نموده و هم فرمود ای پسر وصیت میکنم ترا بشش خصلت که تمام علم و ادب در این شش خصلت است، اول آنکه با بالاتر از خود نزاع و دشمنی نکنی دوم آنکه چیزی که نمیدانی نگوئی سوم آنکه چیزی را که نمیرسی عطا نکنی چهارم آنکه زبان تو مخالف با دل تو نباشد پنجم آنکه قول تو مخالف با کار تو نباشد ششم آنکه هر گاه امری بر تو روی آورد دست از او بر نداری و هر گاه پشت بر تو کرد بطلب آن نیروی ای پسر حذر کن از شتاب و عجله کردن همانا عربها عجله را مادر پشیمانیها گفته‌اند و این بسبب آنست که در عجله شش خصلت بد است چه آنکه شخص عجله میگوید چیزی را پیش از آنکه بداند جواب میدهد پیش از آنکه بسنجد و بفهمد اندیشه و عزم در کارها میکند پیش از آنکه تأمل در آن نماید قطع میکند پیش از آنکه اندازه بگیرد و ستایش میکند پیش از آنکه تجربه کند مذمت میکند چیزی را پیش از آنکه اندازه و حد آن را معلوم نماید و این خصلتها نمیباشد مگر در کسی که صاحب ندامت و پشیمانی و خارج از سلامت بوده باشد و بدان که شش چیز اندوه را میبرد گوش دادن بکلام علماء سخن گفتن با دوستان راه رفتن در سبزه‌زار نشستن در کنار آب جاری گذاشتن ایام اقتدا کردن بصاحبان مصیبت و بدان ای پسر که شش چیز است که هر کس بسبب آنها بمیرد مثل آنست که خود را کشته باشد اول کسی که بمیرد بجهت خوردن طعامی که چند دفعه آن را خورده و با مزاجش موافقت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۷

نموده دوم کسی که بخورد طعامی را زیاده بر آنچه معده او طاقت دارد سوم کسی که بخورد طعامی پیش از آنکه طعام قبل هضم شده باشد چهارم آنکه ببیند بعض اخلاط جسدش هیجان کرده و مداوا نکند آن را به دواهای مسکنه پنجم کسی که طول بدهد حبس حاجت خود را بقضاء حاجت نرود هر گاه حاجت بتخلی پیدا کند ششم کسی که در مکان وحشتناک تنها اقامت نماید و بدان که شش چیز است که هر گاه شخص بدان راضی و خشنود شد دنیا و دین او صاف و بی‌کدورت خواهد شد کسی که راضی باشد بشر خود منزل خود زن خود معیشت خود آنچه خدا از روزی قسمت او فرموده آنچه را خدا تقدیر و حکم برای او نموده اگر چه بر او ناگوار و بر خلاف آرزوی او باشد مترجم گوید شایسته دیدم در اینجا نقل کنم شش کلمه‌ای را که از ابراهیم ادهم نقل شده و آن چنانست که از ابراهیم نقل شده که وقتی چند نفر از ابدال بر من مهمان شدند بایشان گفتم مرا وصیت بالغه فرمائید تا از خدا بترسم چنانچه شما از خدا ترس دارید گفتند ترا شش چیز یاد میدهیم اول آنکه کسی که بسیار شد کلامش پس طمع نکند در رقت قلب خود دوم کسی که بسیار شد خواب او پس طمع نداشته باشد در بیداری شب و قیام در لیل سوم کسی که آمیزش او با مردم بسیار شد پس طمع نکند در حلاوت عبادت چهارم کسی که اختیار کرد ظالمین را پس طمع نداشته باشد در استقامت دین پنجم کسی که غیبت و دروغ عبادت او گشت پس طمع نکند که با ایمان از دنیا بیرون رود ششم کسی که طالب رضا و خوشنودی مردم است پس طمع نکند در رضا و خوشنودی

خدای تعالی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۸

ابراهیم گفت چون تأمل کردم در این موعظه یافتیم در آن علم اولین و آخرین «۱» را

باب هفتم در خصال هفتگانه

فرمود رسول خدا (ص) هفت نفرند که در سایه رحمت خود خداوند جای میدهد ایشان را در روزی که سایه نیست مگر سایه او اول ایشان امام عادل است و آن شش نفر دیگر جوانیست که نشو و نما کرده باشد در عبادت خدا مردیکه از مسجد بیرون بیاید و دلش در فکر مسجد باشد تا وقتی که بر گردد بمسجد و مردیکه با هم دوستی کنند بجهت خدا و با هم جمع شوند و از هم مفارقت کنند بجهت خدا و مردیکه در خلوت ذکر خدا کند و اشکش روان باشد مردیکه بطلب زن صاحب حسن و جمال او را بجانب خود و آن مرد گوید من از خدا میترسم مردیکه صدقه دهد و او را پنهان کند بطوری دست چپش از دست راستش خبردار نشود و نیز روایت شده از حضرت امام حسین (ع) از رسول خدا که فرمود وصیت کرد مرا پروردگار من بهفت خصلت و آن خصلتها آنست که باخلاص بکوشم در پنهانی و آشکار عفو کنم از کسی که بر من ظلم کرده عطا کنم بکسی که مرا محروم نموده پیوند با کسی که از من قطع کرده و آنکه سکوت من تفکر باشد نطق من ذکر باشد نظر من از روی عبرت باشد سلمان فارسی رضی الله عنه گفته که از رسول خدا شنیدم که فرمود هر که والی شود بعد از من بر هفت نفر از مسلمانان و بعدالت در بین ایشان رفتار نکند و بسنت من عمل ننماید ملاقات کند خدا را در حالی که خدا بر او

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۷۹

غضبناک باشد و فرمود رسول خدا بدرستی که من لعنت کرده‌ام هفت نفری را که لعنت کرده ایشان را خداوند عز و جل و هر پیغمبر مستجاب الدعوه و آن هفت نفر آن کسی است که زیاد کند در کتاب خدا آنکه تکذیب نماید تقدیر الهی را آن کسی که مخالفت کند سنت مرا آن کسی که حلال کند آنچه را که خداوند حرام فرموده آن کسی که حرام کند آنچه را که خداوند حلال فرموده آن کسی که از روی قهر و جبر بر مردم مسلط شود آن کسی که صرف نماید غنیمت مسلمانان را براء بن عازب گفته که امر فرمود ما را رسول خدا بهفت چیز اول امر فرمود ما را بعبادت بیماران تشییع جنازها افشای سلام «۱» اجابت کردن دعوت مسلمانان دعا کردن در وقت عطسه ایشان «۲» یاری کردن مظلومان قبول کردن قسم ایشان یعنی اگر مسلمان برای چیزی قسم یاد کرد از او قبول نماید و نهی کردند ما را از استعمال ظروف نقره از دست کردن انگشتر طلا از پوشیدن حریر و از پوشیدن جامه‌های وشی و آن حله‌ای بوده که از مصر می‌آوردند و مخلوط بوده با ابریشم یا آنکه مراد مضع باشد و آن جامه‌ای است که خط خط بافته شده است و نهی کرد از پوشیدن استبرق و آن جامه‌ای است که کار کرده شده در او طلا یا جامه است از ابریشم و حریر از سوار شدن بر رو نشستن گاهها بالش روی زین «۳» ابن عباس گفته که رسول خدا (ص) فرمود که هفت چیز است که نوشته می‌شود ثواب آنها

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۰

از برای بنده بعد از مردن کسی که درختی بکارد یا چاهی بکند یا نهری جاری کند یا مسجدی بنا کند یا قرانی بنویسد و بگذارد یا علمی از خود باقی گذارد یا فرزند صالحی بعد از خود داشته باشد که از برای او استغفار کند و فرمود رسول خدا (ص) که هفت چیز آفت هفت چیز است آفت سخاوت منت نهادن آفت جمال تکبر و خوش آمدن از خود است آفت سخن دروغ است آفت علم فراموشی است آفت عبادت سستی نمودن و ساکن شدن است آفت ظرافت لاف زدنت «۱» آفت حسب فخر کردن است و فرمود گناهان کبیره

هفت است اول شرک بخدا است «۲» دوم کشتن نفس محرّمه است یعنی کشتن آدمی بناحق سوّم خوردن مال یتیم است چهارم عقوق و جفا کردن بوالدین است پنجم نسبت دادن فاحشه بزن عفیفه است ششم گریختن از جنگ واجبست هفتم انکار حق ما اهل بیت است مترجم گوید که در باب نهم اشاره خواهد شد بآراء اکابر در عدد و کبائر بانجا رجوع شود حضرت امام رضا (ع) فرمود که هفت چیز بدون هفت چیز استهزاء و سخریه کردن بنفس است کسی که بزبان استغفار کند و در دل پشیمان نشود پس خود را مسخره کرده است کسی که از خدا توفیق کارهای خوب خواهد و لکن جدّ و جهد نکند و کسی که در پی احتیاط و نگاهداری خود باشد و لکن حذر نکند کسی که از خدا بهشت طلبد و لکن در شدائد و سختیها صبر نکند کسی که از آتش جهنّم بخدا پناه برد و لکن ترک شهوتهای دنیوی نکند کسی که مرگ را یاد کند و لکن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۱

مهیای مرگ نشود کسی که ذکر خدا کند و لکن مشتاق ملاقات خدا نباشد در دنیا هر یک از اینها را فرموده که بخود استهزاء نموده روایت شده از حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود هفت چیز است که هر که دارای آنها باشد کامل کرده حقیقت ایمان را و گشاده می شود از برای او درهای بهشت کسی که وضو را کامل بگیرد نماز را نیکو بجای آورد زکاة مال خود را بدهد خشم خود را باز دارد زبان خود را در بند کند تفقه در دین نماید «۱» اداء نصیحت کند از برای اهل بیت پیغمبرش یعنی دوست ایشان باشد و متابعت کند ایشان را در کردار و اقوال و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود هفت چیز است که دلالت دارد بر اندازه عقل صاحبان آنها یکی مال است که از آن بعقل صاحبش پی میتوان برد دیگر حاجتست دیگر مصیبت است که از او پی برده می شود بر عقل مصیبت زده دیگر غضب است که دلالت دارد بر عقل غضبناک دیگر کتاب و کاغذ است که دلالت عقل دارد بر اندازه عقل نویسنده اش دیگر پیام آورنده است که دلالت دارد بر اندازه فرستنده اش دیگر هدیه است که دارد بر عقل هدیه فرستنده گفته شده که هفت چیز قوام و ایستادگی ندارد مگر بهفت چیز زن بشوهر پسر بپدر شاگرد باستاد رعیت بسطان سلطان بعقل عقل بحجت و تثبّت طاعت خدا بمخالفت کردن هوی و هوس و سزاوار است که از برای پادشاه هفت چیز بوده باشد وزیری که اعتماد باو داشته باشد و محرم اسرار او باشد قلعه محکمی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۲

داشته باشد که هر گاه حاجت افتاد بینهان شدن بانجا پناه برد اسب رونده داشته باشد که هر گاه حاجت بسواری افتاد بر او سوار شود شمشیر برنده داشته باشد که هر گاه حاجت بجنگ شد نترسد که آن شمشیر باو خیانت کند از جواهرات ذخیره داشته باشد که بوزن سبک و بقیمت سنگین باشد که هر گاه نازلهای بر او رو کند صرف خود نماید زن جمیله داشته باشد که هر گاه بر او داخل شود بحال غصّه و اندوهش زایل شود طبّاحی داشته باشد که طعامی را که میل دارد برای او طبخ نماید متابعت کرد مردی حکیمی را هفتصد فرسخ بجهت آموختن هفت چیز و باو گفت که من دنبال ترا گرفته ام که بیاموزی بعضی از چیزها را که خدا ترا دانا کرده پس پرسید از او که مرا خبر ده که چه چیز است از آسمان سنگین تر است چیست که زمین وسیع تر و پهن تر است چیست که غنی تر از دریا است چیست که سخت تر از سنگ است چیست که گرم تر از آتش است چیست که سردتر از برف است چیست که از یتیم ضعیف تر است حکیم جواب گفت ۱ بهتان بر بیگناه سنگین تر از آسمانست ۲ حق از زمین وسیعتر است ۳ دل آدم قانع از دریا غنی تر است ۴ دل کافر از سنگ سخت تر است ۵ سینه آدم حریص از آتش گرم تر است ۶ دل کسی که اعتماد بخدا دارد از برف خنکتر است ۷ سخن چین از یتیم ضعیف تر و بیچاره تر است مترجم گوید که بیان بیچارگی سخن چین را شیخ سعدی در نظم آورده و گفتند

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل
وی اندر میان کور بخت و خجل

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۳

میان دو تن آتش افروختن
نه عقلست خود را در او سوختن

وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من خیر و خوبی نیست در هفت چیز مگر آنکه مقرون بهفت چیز باشد خیر و خوبی نیست در قول مگر با عمل نه در رؤیت و صورت مگر بعقل نه در پادشاهی مگر بخود و بخشش نه در رفاقت مگر بوفان نه در فقیه مگر بورع نه در عمل مگر بنیت نه در زندگی مگر بصحت و امنیت و بدان که هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد میکند کفایت و کارگذاری کردن بطور تمام و کمال از حد تجاوز کردن در تعظیم و اجلال بیکار گذاشتن فکر ننگ داشتن از آموختن شرب خمر ملازمت زنان خلطه و آمیزش کردن با نادانان و هفت چیز است ای پسرک من که نیکو نیست مهمل گذاشتن آنها یعنی دست از آنها برداشتن و قدر آنها را ندانستن و آن هفت چیز زن تو است مادامی که با تو بسازد و موافقت کند معیشت تو است هر گاه کفایت کند ترا خانه تست هر گاه وسعت و گنجایش داشته باشد ترا جامه تست مادامی که ترا بپوشاند ستور تست مادامی که ترا حمل کند رفیق تست مادامی که با تو با انصاف رفتار نماید همنشین تست مادامی که از تقصیرات تو اغماض کند و چشم بپوشاند و بدان که از برای فرزند تو بر تو هفت حقست باید اختیار کنی برای او مادر خوب یعنی هنگامی که میخواهی زن بگیری زن عفیفه اصلیه نجیبه را اختیار کنی تا مادر اولادت خوب باشد و نام خوب هم بر او بگذاری دایه خوب برای او بگیری بیاموزی او را کتاب خدا خط و حساب شنا کردن و بدان که رفیق تو رفیق نمیباشد مگر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۴

آنکه نگهبانی و مراعات نماید ترا در هفت چیز در اهل تو اولاد تو بی چیزی تو بیماری تو در غیبت یعنی سفر کردن تو بعد از مرگ تو باب هشتم در خصال هشتگانه است

روایت شده از سید ما رسول خدا (ص) که فرمود هشت خصلت است که هر کس از امت من بآنها عمل کند حقتعالی محشور گرداند او را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان عرضه داشتند یا رسول الله آن هشت خصلت کدامست فرمود کسی که زاد و توشه دهد حج کننده را بفریاد رسد بیچاره را که فریادرس طلبد بنده ای آزاد کند یتیمی را تربیت کند گمراهی را هدایت کند گرسنه ای را سیر کند تشنه ای را سیراب نماید روزه بگیرد روزی که هوا سخت گرم باشد و فرمود آیا خبر دهم شما را بآن که شبیه ترین شما است بمن گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن کسی که دارای هشت خصلت باشد هر که از شما خلقتش نیکوتر حلمش بزرگتر بخویشانش خود نیکوکننده تر با برادران دینی خود مهربان تر صبرش بر حق بیشتر کظم غیظش بیشتر و عفوکننده تر و با انصاف تر است لعنت فرمود رسول خدا (ص) هشت زن را زنی که موی سر زن دیگر را میکند که باصطلاح زنان بند ریسمان میکند زنی که موی صورتش باین سبب کنده می شود زنی که دندان زن دیگر را تیز و نازک میکند که جوان نماید زنی که با او این عمل می شود زنی که ببدن زنان

سوزن میزند و سرمه در او میریزد که زینت داده شود باصطلاح خال میکوبد زنی که با او این معامله می شود حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که من بهشت نفر سلام نمیکنم و مصافحه با ایشان نمی نمایم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۵

و عیادت نمیکنم مریضان ایشان را و تشییع نمیکنم جنازهای ایشان را و آن هشت نفر یهودی است و نصرانی و مجوسی و کسی که خوش طبعی و شوخی او با دیگران فحش بمادران باشد و کسی که زنان عقیقه را نسبت بفاحشه دهد و کسی که بر سر سفره ای نشیند که شراب در آن آشامیده می شود و کسی که قطع رحم نماید کسی که بیزاری از ولایت و دوستی اهل بیت جوید و نیز فرمود بندگان خدا بر شما باد بهشت خصلت رحم کنید بر بیوه زنان و یتیمان اعانت کنید ضعیف را و قرض دار را و بنده مکاتب را و مسکین را و یاری کنید مظلوم را و عطا کنید بمقروض و فرمود هشت نفرند که اگر خوار شدند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بنشیند بر سر سفره ای که او را نطلبیده باشند کسی که سلطنت و فرمانرمانی کند بر صاحب خانه کسی که مطالبه حق (خیر - خ - ل) کند از دشمنان خود کسی که طلب فضل و عطا کند از مردمان لئیم و ناکس و کسی که داخل شود در سخن دو نفری که با هم سخن میگویند کسی که استخفاف کند بپادشاه کسی که بنشیند بجائی که اهل بیت آن را نداشته باشد کسی که سخن گوید برای کسی که گوش بسخن او نمیدهد از حضرت امام حسن روایت شده که فرمود حلم و بردباری زینت است وقار مروّست صلّه و پیوند کردن نعمت است تکبر کردن لاف زدن بیجا است عجله و شتاب سفه و نادانی است سفه ضعف و سستی در رأی است قلق و اضطراب پیش آوردن عجز و ناتوانی است مجالست اهل فسق باعث ریب و گمان بد است روایت شده از حضرت صادق (ع) که فرمود سزاوار است که مؤمن دارای هشت خصلت باشد با وقار باشد هنگام جنبانیدن بلاها و جنگها مردم را صبر و شکیبائی داشته باشد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۶

هنگام بلا شکرکننده باشد در فراخی زندگانی و رخاء قانع باشد بآنچه خدا روزی او فرموده ستم نکند بر دشمنان تحمّل کند مشقت دوستان را پیوسته بدنش در رنج و تعب باشد مردم از او در راحت باشند و نیز فرمود هر گاه خداوند دوست دارد بنده ای را در دل او می افکند هشت خصلت را گفتند آنها کدامست فرمود پوشیدن چشم از محرّمات الهی ترس از خدای سبحانه حیا و داشتن خود را بخوی نیک صبر ادا کردن امانت راستگوئی سخاوت و نیز فرمود هشت خصلت است که هر که را خدا روزی فرموده باشد پس تمام کرده بر او نعمت را و کامل کرده است بر او کرامت را مسکن وسیع و گشاده کسب فاضل و نیکو خادم موافق شهری که در او امنیت باشد همسایه ای که اذیت نکند او را سالم باشد برادر مؤمن زن صالحه و تمام فرموده باشد خدا این نعمتها را بر او بسعادت و عافیت یعنی با این همه دور کرده باشد از او بلاها و بیماریها را روایت شده که یکی از اصحاب آن حضرت صحبت سیر و مسافرت در میان آورده بود حضرت فرمود آنچه را که امر شده بآن هشت سیر است سیر کن دو سال برای نیکی کردن پیدر و مادر سیر کن یک سال برای صلّه رحم سیر کن یک میل که ثلث فرسخ است برای عیادت مریض سیر کن دو میل برای تشییع جنازه سیر کن سه میل برای اجابت دعوت یعنی اگر بمهمانی ترا طلبیدند تا سه میل راه که یک فرسخ باشد اجابت کن سیر کن چهار میل برای زیارت برادری که بجهت خدا با او برادری و دوستی کرده سیر کن پنج میل برای یاری کردن مظلوم سیر کن شش میل برای

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۷

فریادرسی بیچاره‌ای که فریادرس می‌طلبد روایت شده از حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود هشت خصلت است که در هر که باشد خداوند او را داخل بهشت میکند و رحمت خود را بر او بگستراند کسی که یتیمی را نزد خود جای دهد کسی که احسان و نیکی بپدر و مادر کند کسی که نیکو تربیت کند فرزند خود را کسی که رفق و مدارا کند با مملوک خود کسی که بر ضعیف رحم کند کسی که از خود انصاف دهد کسی که بهر کس احسانی نماید کسی که توسعه و گشایش دهد در نفقه خود روایت شده از یکی از ائمه (ع) که فرمود هشت نفرند که نماز ایشان قبول نمیشود و دعای ایشان باجابت نمیرسد بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد تا برگردد بنزد آقای خود زنی که نافرمانی شوهر کند و شوهر بر او خشمناک گردد، کسی که زکاة ندهد دختری که بحدّ تکلیف رسیده باشد و بیمعجر نماز کند پیشنمازی که نماز جماعت کند برای گروهی در حالی که ایشان از او کراهت داشته باشند عاق والدین کسی که منکر باشد حق اهل بیت را و نیز روایت شده که از اخلاق پیغمبران و امامان میباشد نیکی کردن سخاوت نمودن در هنگام شدت صبر کردن ایستادگی بحق مؤمن نمودن مسواک کردن استعمال حنا نمودن پیوسته عطر استعمال نمودن نکاح کردن نقلست که لوی بن غالب که یکی از اجداد حضرت رسول است باز وجه خود گفت که کدام یک پسران خود را بیشتر میخواهی گفت آنکه دارای هشت خصلت است در عقلش جهل راه ندارد حلمش با سفاهت و بیخردی آمیخته نشده زبانش عاجز از سخن نیست یقینش را گمان فاسد نمیکند احسان و نیکی بوالدینش را بعقوق باطل نمیکند بخل در عطا نمینماید بعد از احسان منت نمیگذارد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۸

ترس او را نمیباشد گفت کدامست آن پسر که دارای این خصلتهاست گفت پسر است یکی گفته که هشت خصلت است که در هر کس باشد او از کسانی است که خداوند نعمت گران ارزانی فرموده اول رفق و نرمی است دوم شناختن نفس و حفظ و صیانت آنست سوم آنکه هر گاه با پادشاهان مصاحبت کند کاری کند که ایشان از او خشنود باشند چهارم آنکه هر گاه بر در سرای ملوک باشد ادیب و چرب زبان باشد پنجم آنکه راز خود را از غیر خود حفظ کند و فاش ننماید ششم آنکه قادر باشد بسخن گفتن هفتم آنکه بشناسد دوستان خود را و بداند کدام یک صلاحیت دارند که محرم راز او باشند هشتم آنکه تکلم نکند در محفلی بچیزی که از او نپرسیده باشند و نگوید چیزی را که روشن و هویدا نموده است آن را یکی از زاهدان بیکی از قاضیان گفته که من دوست میداشتم که تو خود اخلاص میکردی از حکم کردن ما بین مردم پس الحال که خود را مبتلای بحکومت و قضاوت نموده‌ای پس واجبست که از خود دور کنی هشت خصلت را ۱ کراهت نداشته باشی از ملامت ملامت‌کنندگان ۲ دوست نداشته باشی و ستایش و ثنا را ۳ و نترسی از حکم بعدالت کردن ۴ ننگ نداشته باشی از مشورت کردن اگر چه دانا باشی ۵ توقف نکنی از حکم کردن هر گاه حق را دانستی ۶ و حکم نکنی در حال غضبناکی ۷ پیروی نکنی هوی و هوس را ۸ گوش ندهی شکایت احدی را هر گاه تنها باشد از خصم و طرف مقابل خود وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۸۹

ای پسرک من نگهدار خود را بهشت چیز از هشت چیز عدالت و میانه روی کن در کلام تا همنشینان تو ملالت پیدا نکنند. از روی رویه و فکر سخن بگو تا خطا نگوئی فکر کن در الفاظ خود تا لفظ زشت نگوئی بانصاف عمل کن تا ستم نکنی جانب خود را نرم و هموار کن تا جفا نکنی نگهدار خود را از کینه‌های دشمنان باظهار دوستی بنزدیکی با مردم از تکبر و سرکشی بمیانه روی در امور از آلودگی بعیوب و بدان که هر کس بوده باشد از برای او هشت چیز از برای او باشد از جانب خدا هشت چیز کسی که بپرهیزد از خدا نگهدار

خدا او را کسی که توکل کند بر خدا کفایت کند خدا امر او را کسی که وام بدهد بجهت خداوند وفا کند خداوند باو کسی که از خدا سؤال کند عطا فرماید او را کسی که شکر نعمت کند زیاد کند خدا آن نعمت را بر او کسی که عمل کند بچیزی که خشنود میکند خدا را خدا نیز او را خشنود میکند کسی که از محارم الهی خود را نگهدارد خدا او را عطیه و بخشش فرماید کسی که انفاق کند در راه خدا پاداش دهد خدا او را و گفته شده که هشت چیز نفعی نمی بخشد مگر با هشت چیز نفع نمی بخشد عقل مگر با ورع نه حفظ کردن مگر با عمل کردن نه شدت و حمله کردن بر دشمن مگر بقوت قلب نه جمال مگر بحلاوت و شیرینی نه سرور مگر به امنیت نه حسب مگر با ادب نه آموختن مگر بکفایت و رسیدگی در آن نه مروّت مگر بتواضع و فروتنی و نیز فرموده که هشت نفر ذلیل و خوار میباشند دروغگو شخص غریب آدم علیل کسی که

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۰

گری و جرب داشته باشد کسی که مدیون باشد فقیری که ما بین توانگران باشد شخص نادانی که بین علماء باشد و کسی که پی در پی بر او مصیبتها وارد شود

باب نهم در نه خصلت است

روایت شده از سید ما رسول خدا (ص) که فرمود اسلام نه سهم است و بی بهره شد کسی که از آن سهمی ندارد اوّل آن شهادت دادنست بر لا اله الا الله وحده لا شریک له دوّم نماز است و آن فطرت اسلام است سوّم زکاة است و آن فریضه است چهارم روزه است و آن سپر آتش است پنجم حجّ است و آن شریعت و معظم شرایع است ششم جهاد است و آن عزّت اسلام است هفتم امر بمعروفست و آن وفاء «۱» یعنی وفاء بعهد خدا است هشتم نهی از منکر است و آن عدلست نهم طاعت است و آن عصمت یعنی سبب عصمت و حفظ دماء است مترجم گوید که این حدیث شریف در روایات معتبره وارد شده است و در تمامی آنها ذکر عشره شده است یعنی اسلام ده سهم است بزیادتی و الجماعة و هی الالفه و در بعضی روایات این حدیث شریف چنین است اسلام ده سهم است شهادت بر لا اله الا الله و آن ملتست یعنی عمده و اساس ملتست و نماز و آن فریضه است و زکاة و آن طهارتست یعنی باعث طهارت مال است و در بعضی روایات است و آن فطرت است یعنی فطرت و طبیعت انسان حکم میکند بحسن و خوبی او چه آنکه اعانت محتاج و بذل اموال در صدقات

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۱

چیزی است که حکم میکند بحسن آن هر عاقلی و هر متشرعی الخ و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود هر گاه حادث و ظاهر شود در میان مردم نه چیز ظاهر شود با آنها نه چیز دیگر هر گاه زنا بسیار شد مرگ مفاجات بسیار می شود هر گاه مردم از کیل و وزن بدزند و کم فروشی کنند خداوند مبتلا کند ایشان را بقحطی و نقصان یعنی کمی میوه و حبوبات هر گاه منع زکاة کردند خداوند منع کند از ایشان برکات زمین را هر گاه مرتکب شدند محرّمات الهیه را پیدا میکند بر ایشان آفتها هر گاه ظاهر شود حکم بچور و بعید التی در احکام شامل ایشان شود ظلم و عدوان هر گاه شکستند عهدها را مسلط کند خداوند بر ایشان دشمنان ایشان را هر گاه قطع کردند ارحام را اموالشان نصیب اشرار شود هر گاه امر بمعروف نکردند امور ایشان مضطرب شود هر گاه نهی از منکر نمودند سلطنت پیدا میکند بر ایشان اشرار و بدان ایشان پس در این هنگام هر چه خوبان مردم دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود گناهان کبیره نه چیز است ۱ شرک بخدای عزّ و جلّ و از بزرگترین گناهانست ۲ کشتن مؤمن ۳ خوردن مال یتیم

خوردن ربا و سود حرام نسبت دادن فاحشه بزن عقیفه فرار کردن از جهاد عقوق والدین پس کسی که ملاقات کند خدا را در حالی که پاک و بری باشد از این گناهان با من خواهد بود در بهشتی که درهای آن از طلاست مترجم گوید در این حدیث شریف گناهان کبیره هفت چیز بیشتر ذکر نشده و فقیر هر چه تفحص کردم حدیثی نیافتم بلکه قولی از علماء هم نیافتم که گناه کبیره را نه چیز شمرده باشد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۲

بلکه در روایات بسیار معتبره هفت چیز ذکر شده و لهذا مظنونم آنست که این حدیث شریف نیز تمامست و سقطی ندارد و صدر روایت سبع یعنی هفت بوده تصحیف بتسع که نه است و غفلت از این تصحیف شده و در باب نهم آن حدیث ذکر شده و این تصحیف شایع است بجهت شباهتی که ما بین لفظ سبع و تسع است بخصوص در خطوط قدیم و بهمین ملاحظه بعضی جمع کرده اند ما بین روایاتی که در باب وفات حضرت فاطمه صلوات الله علیها وارد شده که در بعضی روایات است که آن مخدره در سوّم جمادی الآخر وفات فرموده و در روایات دیگر است که مدت مکث آن حضرت در دنیا بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز بوده که در ایّام البیض جمادی الاولی واقع می شود گفته اند که روایت خمسسه و تسعین بوده تصحیف شده بخمسسه و سبعین یعنی آن حضرت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوار خود مکث کرد و بنا بر این وفات فرموده در سوّم جمادی الآخره و بالجمله در این هفت عدد گناه کبیره که در روایات وارد شده اختلافست و آنچه مشترک است در تمام روایات هفت عدد است قتل بناحق و عقوق والدین و خوردن مال یتیم و فرار از جهاد است شایسته باشد که ما در این جا فی الجمله کلام را بسط دهیم پس گوئیم بدان که گناهان بر دو قسم است یکی کبیره که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحقّ عقوبت الهی مینماید و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از کبائر کند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل آنها را میبخشد و مشهور آنست که اصرار بر صغایر کبیره است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۳

و در معنی اصرار خلافتست از شیخ شهید نقل شده که فرمود اصرار یا فعلی است یا حکمی فعلی مداومت است بیک نوع از صغایر بیتوبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصرّ نیست و شاید اعمال صالحه از وضوء و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است انتهی و بعضی گفته اند که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار مداومت بر یک گناه یا بسیار مرتکب صغایر شدن است بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن بذات و پشیمانی از او ظاهر نشود و نیز آراء اکابر در عدد کبائر مختلف است شیخ بهائی ره در شرح حدیث سی ام از اربعین اشاره باختلاف آراء اصحاب نموده و گفته قومی گفته اند که کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قران وعید عقاب بر آن فرموده باشد و بعضی دیگر گفته اند که کبیره گناهی است که شارع مقدّس از برای او حدّی تعیین فرموده یا تصریح کرده باشد در او بوعید عقاب و طایفه دیگر گفته اند که هر معصیتی که اظهار کند یکی اهتمام فاعلش را بدین و دیگران گفته اند که کبیره هر گناهی است که معلوم شده حرمت او بدلیل قاطع و دیگری هر گناهی است که وعید شدید بر آن در کتاب یا سنّت شده باشد و از ابن مسعود روایت شده که گفت بخوانید از سوره نساء آیه شریفه **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** پس هر چه نهی شده از آن از اول سوره تا این آیه پس آن کبیره است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۴

و جماعتی گفته‌اند که گناهان تمام کبیره است بسبب اشتراک آنها در مخالفت امر و نهی شارع لکن گاهی اطلاق می‌شود صغیره و کبیره بر گناه بالنسبه بمرتبه بالا و پائین او پس بوسیدن زن اجنبیه صغیره است بالنسبه بمرتبه بالا که زنا باشد و کبیره است بالنسبه بمرتبه نازله که نگاه کردن بشهوت باشد شیخ جلیل امین الاسلام ابو علی طبرسی ره در کتاب مجمع البیان این قول را نقل کرده و بعد فرموده که همین است مذهب اصحاب ما رضوان الله علیهم چه آنکه آنها گفته‌اند که گناهان تمام کبیره است لکن بعضی آنها بزرگتر است از بعض دیگر و صغیره در میان گناهان نیست بلکه صغیره بودن امر نسبی است که بالنسبه بگناه بزرگتر صغیره گفته می‌شود انتهی و قوم دیگر گفته‌اند که کبیره هفت است شرک بخدا قتل نفس محترمه رمی زنه‌ای عقیفه خوردن مال یتیم زنا کردن فرار کردن از جهاد عقوق پدر و مادر و در این باب نیز حدیثی از حضرت رسول (ص) روایت کرده‌اند و بعضی بر این عدد سیزده گناه دیگر افزوده‌اند و آن لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و شهادت زور و شرب و خمر و ترک احترام کعبه معظمه دزدی و شکستن بیعت امام و اعرابی «۱» شدن بعد از هجرت و نومید شدن از رحمت خدا و ایمن شدن از عذاب خداوند و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده‌اند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و گوشت حیواناتی که بغیر نام خدا کشته شده باشند در غیر ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و یاری ظالمان کردن و حبس نمودن حقوق مردم بدون پریشانی و اسراف کردن و تذبذب در مال نمودن و خیانت کردن در مال مردم و اشتغال بملاهی مانند دف و ساز و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۵

بر گناهان و این چهارده گناه نقل شده در کتاب عیون از حضرت امام رضا (ع) پس این ده قولست در ماهیت گناه کبیره و نیست از برای هیچ کدام دلیل که نفس بآن مطمئن شود و شاید در اخفای آن مصلحتی باشد که عقلهای ما بآن راه ندارد چنان که پنهان شده شب قدر و صلوه وسطی و غیر اینها و اصحاب حدیث نقل کرده‌اند از ابن عباس پرسیدند از گناهان کبیره که آنها هفت است گفت آنها بهفتصد نزدیکتر است از هفت انتهی و علامه مجلسی در حق الیقین کلام را در این مقام بسط داده و فرموده که والد حقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است پس هر که طالب تفصیل است رجوع کند بکلمات مجلسیین و نیز روایت شده از رسول خدا که فرمود در مسواک نه خصلت است پاک‌کننده دهانست محکم‌کننده لثه دندانست دفع‌کننده بلغم است جلا دهنده چشم است زیادکننده اشتهای طعام است زایل‌کننده غم زیادکننده حفظ است خشنودکننده پروردگار است مضاعف‌کننده حسناست حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که نه چیز قبیح است و هر گاه از نه نفر صادر شود قبیحتر است اول بی‌طاقتی و تنگی حوصله از پادشاهان بخل از توانگران عشق‌بازی و جهالت جوانی از پیر مردان قطع رحم از بزرگان و رؤساء فسق و فجور از علماء و دانایان دروغ گفتن از قاضیان ظلم و ستم از والیان زمین گیر شدن از طبیبان سخن زشت از زنان ابو عبیده معمر «۱» بن مثنی گفته که امیر المؤمنین (ع) ببدیهه نه کلمه فرمود که یتیم کرد جواهر آن حکمت را و قطع کرد آرزوها را که مثل یکی از آنها بیاورند سه کلمه از آنها در مناجات است و سه کلمه دیگر در علم حکمت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۶

خ ل) و سه کلمه دیگرش در ادبست اما آن سه کلمه که در مناجاتست گفته الهی بسست برای من عزت من که تو پروردگار من میباشی بست از برای من فخر که من بنده تو میباشم خدایا تو چنانی که من میخواهم مرا نیز چنان کن که تو میخواهی و اما آن سه

کلمه که در علمست فرموده آدمی مستور است در پرده زبان خود یعنی کمال و نقصان او معلوم نیست تا تکلم ننموده چنانچه گفته شده

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و فرمود تکلم کنید تا شناخته شوید ضایع نشد مردیکه قدر خود را شناخت و اما آن سه کلمه که در ادبست فرمود انعام و احسان کن بر هر کس که میخواهی تا بوده باشی امیر بر او بی نیازی جو از هر که میخواهی تا بوده باشی نظیر و مانند او احتیاج جو بهر که خواهی تا بوده باشی اسیر و گرفتار او از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود نه خصلت است که خداوند مخصوص کرده بآنها پیغمبران خود را پس امتحان کنید شما خود را بآن خصلتها اگر در شما بوده باشد پس حمد کنید خدا را بر آنها و اگر نیست در شما پس از خدا بخواهید آنها را و آنها یقین است قناعت صبر شکر حلم خلق خوش سخاوت غیرت شجاعت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۷

و روایت شده از اهل بیت عصمت (ع) که فرمودند از برای مؤمن بر مؤمن نه حق است همیشه خیر خواه او باشد و اجابت کند دعوت او را و نیکو یاری کند او را و غیبت او را رد کند و اگر لغزشی از او دید او را ببخشد و قبول کند عذر او را و مراعات کند عهد و پیمان او را و عیادت کند بیماری او را و تشییع کند جنازه او را روایت شده که از کمال بنده و کمال ایمان آنست که دارای نه خصلت بوده باشد رضا و خشنودی او داخل نکند او را در باطل و غضب او بیرون نبرد او را از حق و قدرت و توانائی او باعث نشود که بگیرد اموال مردم را و چیزهایی را که برای او نیست و نگهدارد ز مادی کلام خود را یعنی سخن بی فایده نگوید و انفاق کند زیادی مال خود را و اندازه گیرد معیشت خود را یعنی میانه روی کند در مخارج خود و صاحب دانائی و فهم نیکو باشد و خوش خلقی کند و با سخاوت باشد یکی از حکماء گفته که نه چیز نیست از برای کسی که دارای نه خصلت نباشد فضیلت نیست برای کسی که عقل ندارد شرف نیست برای کسی که علم ندارد ثواب نیست برای کسی که عمل خوب ندارد اجر و مزد نیست برای کسی که نیت ندارد دین ندارد کسی که باز ایستادگی از حرام و پارسائی ندارد دوست و رفیق نیست برای کسی که خلق خوش ندارد رای و اندیشه نیست برای کسی که دلیل و حجت ندارد ریاست نیست برای کسی که حلم و بردباری ندارد خیر و خوبی نیست در کسی که کرم ندارد دیگری گفته نه خصلت است که در هر کس باشد باعث محبت و دوستی مردم می شود او را بخشش کردن بر محتاج و

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۸

یاری کردن آن کس را که یاری میخواهد و یآوری میجوید و تفقد و احوال پرسی از همسایگان و خوشروئی با برادران و رعایت کردن شخص غایب در کسانی که گذاشته یعنی اگر دوست او بسفیری رفته مراعات اهل و اولاد او کند نه آنکه چشم از ایشان بپوشاند و ملاحظه ایشان ننماید و امانت را بصاحبش رد کند و در معامله حق را ادا کند و در معاشرت خوش خلقی کند و هنگام قدرت عفو کند نه نفرند که بخواب نمیروند مریض بی طبیب صاحب مالی که ترس بر مال خود داشته باشد شخص حیرانی که در پی ریختن خون کسی باشد کسی که غش در کار مردم کرده و آرزوی شرّ و بدی برای ایشان دارد جنگ کننده ای که خوف از شبیخون دشمن داشته باشد مقروضی که مال نداشته باشد عاشقی که بمطلوب خود نرسیده باشد کسی که بر بدی اهل خود اطلاع یافته باشد کسی که گرفتار بهتان شده باشد و مردم چشم از یاری او پوشیده اند حکیمی را گفتند که نعمت چیست گفت نعمت در نه چیز است اول در توانگریست

چه آنکه من دیدم فقیر از زندگی خود نفعی نمیبرد دوّم بودن در وطن است چه آنکه دیدم غریب از زندگی نفعی نمیبرد سوّم در عزّت است چه آنکه دیدم بر ذلیل و خوار زندگی خوش نمیگذرد چهارم در امنیّت است چه آنکه دیدم در ترس خوش نمیگذرد پنجم در جوانی است چه آنکه دیدم پیر مرد از زندگی خود حظّی نمیبرد ششم در صحت است چه آنکه دیدم مریض از زندگی خود بهره‌ای نمیبرد هفتم معاشرت با اهل فضل است چه آنکه دیدم شخص تنها حظّی ندارد هشتم خلق خوش است چه آنکه دیدم بد خلق از

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۹۹

عمر خود بهره‌ای نمیبرد نهم داشتن زن صالحه است چه آنکه دیدم کسی که زن صالحه ندارد از زندگانی خود نفع نمیبرد وصیّت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من همانا عجب دارم و تمام عجب در نه چیز است کسی که بشناسد خدای خود را و اطاعت او نکند کسی که امید بثواب داشته باشد و عمل صالح و شایسته نکند کسی که بترسد از عذاب خدا و از معاصی دوری نکند کسی که بداند شرف علم را و بیسندد برای خود جهل و نادانی را کسی که صرف کند نعمت خود را در عمارت کردن دنیا با آنکه میدانند مفارقت از او خواهد نمود کسی که خراب کند آخرت خود را با آنکه میدانند بآنجا منتقل خواهد شد کسی که روان میگردد در میدان آمال و آرزوی خود و حال آنکه نمیداند کی اجل سر راه او را میگیرد و او را بر رو افکند کسی که غافل است از نظر در عاقبت خود با آنکه میدانند که از او غافل نیستند کسی که گوارا میکند عیش خود را در دنیا و حال آنکه نمیداند آخر امرش بچه میگردد ای پسرک من بر تو باد نه خصلت تا سیادت پیدا کنی در میان مردم و آن نه خصلت علم است و ادب و فقه و امانت و وقار و احتیاط در کارها و حیا و حلم و کرم ای پسر جان حفظ کن نه چیز را به نه چیز عقل خود را بعلم مرتبه و جاه خود را بحلم دین خود را بمخالفت هوی و هوس مروّت خود را بعفاف و باز ایستادن از حرام عرض خود را بکرم منزلت خود را بتواضع معیشت خود را بخوبی تکسب و ایستادگی در تحصیل مکارم را بترک عجب نعمتهای خدا را بشکر و بدان ای پسرک من که علماء دّم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۰

و بد نگفتند از برای چیزی مثل نه چیز دروغ غضب جزع حسد خیانت بخل عجله بد خلقی نادانی و مدح نکردند چیزی را مثل نه چیز راستگوئی برد باری صبر خشنودی بآنچه خدا قسمت کرده وفا کرم تائی خوش خلقی دانائی و حذر کن ای پسرک من از مشورت کردن با نه نفر چه آنکه رای از ایشان دور است مرد بخیل ترسان حریص حسود معلّم کودکان کسی که بسیار با زنان آمیزش دارد کسی که مبتلا است بزن مسلّطه صاحب هوی و هوس کسی که بول او را بشتاب گرفته این بود وصیّت من با تو پس نگهدار آنها را از من و حفظ کن

باب دهم در ده خصلت است

فرمود سید ما حضرت رسول اکرم (ص) که ایمان در ده چیز است معرفت اطاعت علم عمل ورع اجتهاد صبر یقین رضا تسلیم و فرمود شناخته می‌شود عاقل بده خصلت اوّل حکم کند با جاهلی که با او درآویزد دوّم درگذرد از کسی که ستم باو نموده سوّم تواضع کند از برای زیر دستان خود چهارم سبقت جوید بر بالا دست خود در نیکوئی پنجم هر گاه خواهد تکلم کند اندیشه و تأمل در آن نماید اگر در کار خیر است بگوید و غنیمت برد و اگر در کار شرّ است خاموش باشد و لب فرو بندد تا سالم ماند ششم هر گاه فتنه رخ نماید بحضرت

پروردگار پناه برده و دست و زبان خود را نگاهدارد هفتم هر گاه در چیزی فضیلتی دید در تحصیل آن عجله و شتاب نماید هشتم حیا هرگز از وی دور نشود

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۱

نهم حرص در وی ظاهر نگردد دهم تنگی سینه او را از کار نیک فرو نماند و نیز فرمود که عبادت کرده نشد حق سبحانه بچیزی افضل از عقل و کامل نمیشود عقل آدمی مگر بده چیز مردم بخیر او امیدوار باشند و از شر او در امان باشند و آنکه بسیاری خیر خود را کم شمرد و خیر کم مردم را بسیار شمرد و تنگدل نشود و از طلب کنندگان حوائج نزد او بستوه نیاید و از طلب کردن علم در طول عمر خود و فقر نزد او بهتر «۱» باشد از توانگری و مذلت نزد او بهتر باشد از عزت و بهره او از دنیا مجرد قوت باشد دهم نبیند احدی را مگر آنکه گوید او بهتر از نیست و نیز فرمود فضایل اخلاق ده چیز است راستگوئی در سخن راستی در دوستی نصیحت و خیر خواهی مردم بسائل عطا نمودن نیکی را مکافات کردن یعنی پاداش دادن ادا کردن امانت صله و پیوند کردن رحم حفظ کردن حرمت همسایه میهمانی کردن میهمان حیا- و این سر آن خصلتهاست و نیز فرمود که عافیت و سلامت در ده چیز است نه چیز آن در سکوت کردن است مگر از ذکر خدا و دهم در ترک معاشرت با سفیهان ولی خردان است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود بهترین چیزهایی که مردم متوسل بآن شوند ده چیز است ایمان بخدا و رسول و آن کلمه اخلاص است جهاد کردن در راه خدا و آن حفظ ملت است بیاداشتن نماز و آن فطرت است دادن زکاة و آن فریضه ایست از فرایض الهی روزه داشتن و آن سپری است از برای عذاب خدا حج خانه خدا و آن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۲

دورکننده فقر و باطل کننده گناهان است صله رحم و آن مال را زیاد میکند و اجل را تأخیر می اندازد صدقه پنهان و آن گناه را میبرد و غضب پروردگار را خاموش میکند احسان و نیکی و آن ننگه میدارد صاحبش را از افتادن در خواری راستگوئی در سخن پس هان ای مردم راست بگوئید همانا خدا با کسی است که راست بگوید و وصف فرمود آن حضرت زبان را بیبانی که کسی بر آن حضرت پیشی نگرفته در آن فرمود در زبان ده خصلت است شهادی است که خبر میدهد از باطن حاکمی است که جدا میکند صواب را از خطا نطق کننده ایست که شناخته می شود بآن حق و صواب جارح ایست که دانسته می شود بآن حاجت و صف کننده ایست که شناخته می شود بآن چیزها موعظه کننده ایست که نهی مینماید از قبیح بیرون آورنده آوازیست که ثنا میگوید او را دوستان ثناکننده ایست که بر طرف می شود باو کینه ها چیز نیکو و خوش آینده ایست که مشغول می شود بآن گوشها روایت شده که ده چیز است که غم و اندوه را بر طرف میکند راه رفتن سوار شدن فرو رفتن در آب نظر کردن در سبزه زار خوردن و آشامیدن نظر کردن بصورت زن حسناء جماع کردن مسواک نمودن شستن سر با ختمی سخن گفتن با مردان مترجم گوید که از برای رفع اندوه شستن سر با سدر و پاکیزه نمودن جامه و خوردن انگور سیاه و خوردن گوشت دراج و به و مویز و ذکر لا حول و لا قوة الا بالله و نیز وارد شده و شایسته باشد در اینجا ذکر کنیم چیزهایی را که سبب اندوه و غمست تا از آنها

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۳

اجتناب شود و آنها بطور اختصار چنین است راه رفتن از بین گوسفندان رفتن از ما بین زنان ایستاده زیر جامه پوشیدن بر رو خوابیدن تعّم در حال نشستن چیدن موی ریش ناخن را بدنمان جویدن راه رفتن بر روی پوست تخم بازی کردن با خایه بول کردن در آب ایستاده و در گرمابه استنجا کردن با دست راست صورت بدامان پاک کردن خندیدن در قبرستان راه رفتن از بین قبرها و غیر ذلک روایت شده از ابن عباس که گفت حق تعالی قرار داد برکت را ده جزء نه جزء آن در تجارت و یک جزء آن در بقیه چیزها و قرار داد حلم را ده جزء نه جزء در قریش و یک جزء آن در باقی مردم و کرم را ده جزء کرده نه جزء آن در عرب است و یک جزء آن در باقی مردم و غیرت را ده جزء کرده نه جزء آن در عرب است و یک جزء آن در باقی مردم و گمراهی را ده جزء کرده نه جزء آن در کردها است و یک جزء آن در باقی مردم و مکر را ده جزء کرده نه جزء آن در قبطیان است و یک جزء آن در باقی مردم و جفا را ده جزء کرده نه جزء آن در بربر است و یک جزء آن در باقی مردم و لجاجت را ده جزء کرده نه جزء آن در روم است و یک جزء دیگر در باقی مردم و قناعت را ده جزء کرده نه جزء آن در اهل چین است و یک جزء دیگر در باقی مردم و شهوت را ده جزء کرده نه جزء آن در زنان است و یک جزء در مردان و عمل خوب را ده جزء کرده نه جزء آن در پیغمبران است و یک جزء دیگر در باقی مردم و حسد را ده جزء کرده نه جزء آن در یهود است و یک جزء دیگر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۴

در باقی مردم و نکاح را ده جزء کرده نه جزء آن در عرب است و یک جزء دیگر در باقی مردم یکی گفته که مصاحبت کردم با حکیمی و از او ده چیز حفظ کردم گفت متحمل شدن شرّ و بدی موجب می شود سیادت و آقائی را یعنی هر که صاحب حلم و بردباری شد و تحمل کند بدیها را از مردم چنین کس لایق سیادت و بزرگی است هر که اخلاق شایسته داشته باشد اعمال او پاکیزه و زیاد می شود هر که فضل و بخشش کرد بر مردم بزرگ می شود اقتدار او هر که با انصاف و عدل رفتار کرد بسیار می شود مدح کنندگان او هر که بعدل و میانه روی سخن گفت واجب می شود تقدّم و پیشی گرفتن او بر مردم هر که بسیار شد سکوت او بسیار می شود هیبت او و هر که نیکو شد خلق او گوارا می شود زندگی او هر که تآنی نمود در کارها آسان می شود بر او مطلبها هر که فکر خود را جولان داد رای خوب برای او پیدا می شود هر که بنرمی معاشرت کرد با مردم باقی میماند مروّت او لقمان حکیم فرموده که ده چیز از اخلاق حکیم است ورع عدل فقه عفو نیکوی با مردم هوشیاری حذر کردن تحفظ تذکر میانه روی نمودن وصیّت کرد حکیمی بیکی از فرزندان خود گفت یاد گیر از من ده چیز را قبول مکن ریاست بر اهل شهر خود را سستی مکن در امر کوچک بجهت کوچکی آن هر گاه قابل بزرگ شدن و ریشه پیدا کردن باشد لجاجت مکن با شخصی که غضب بر او مستولی است جمع مکن در منزل خود دو نفری را که با هم نزاع و دشمنی دارند خوشحال مشو بجهت از پا افتادن غیر خودت چه آنکه شاید روزگار با تو نیز چنین کند یاد مکن بر خودت هر گاه بر کسی غلبه و ظفر جستی چه آنکه نمیدانی روزگار با تو چه خواهد کرد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۵

مسخره مکن کسیرا بسنجش بر خور با هر کسی بنوع خوشی ظاهر مکن جمیع دوستی خود را برای رفیقت بگردان حق را همیشه پیش روی خود تا سالم بمانی در روزگار و همیشه آزاد مرد باشی و هم وصیّت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من وصیّت میکنم ترا بده چیز بسیار مکن عیب خود را چه آنکه هر که کاری را بسیار نمود معروف بهمان کار می شود هیچ گاهی افسوس مخور بر چیزی که معصیت و گناه بود هر گاه قبح چیزی را شناختی خود را از آن نگهدار بپرهیز از مخالطه و رفاقت با ناکس در هر امری از حدّ آن

تجاوز مکن هر گاه امری را منکر و بد دیدی خود را از ارتکاب آن نگهدار از هوی و هوس خود دوری کن بحق عمل کن چنان کن که اشخاصی که بتو نزدیک میباشند و بمنزله آستر جامه تو هستند ترسشان از تو بیشتر باشد از انس ایشان بتو و دیگر حفظ کن از من ده چیز را صدق و راستگویی را اختیار کن که باعث قوت تست از دروغ اجتناب کن که باعث عجز تست راز را نگهدار که امانت است با همسایگان نیکو سلوک کن که بمنزله خویشان تواند معرفت و شناسائی پیدا کن عمل و کار نیک کن خلق خود را نیکو کن که آن عبادت است سکوت اختیار کن که آن زینت آدمی است از بخل بپرهیز که آن فقر است سخاوت را اختیار کن که باعث غنی و توانگری است گفته‌اند که دختری را از اهل عرب بشوهر دادند پس چون خواستند او را بنزد شوهر برند مادرش نزد او آمد و گفت ای دخترک من اگر بنا بود که کسی را بجهت فضیلت و مکرمت او وصیت نمیکردند من نیز ترا وصیت نمی‌کردم لکن نصیحت عاقل را تذکره و یاد بودیست

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۶

و غافل را باعث بیداری و هوشیاری است بدان ای دخترک من اگر دختری از شوهر بی‌نیاز بود هر آینه تو از همه زنان بی‌نیازتر بودی از شوهر لکن زنان برای مردان خلق شده‌اند همچنان که مردان از برای زنان مخلوق گشته‌اند ای دخترک من همانا تو از آشیانه و وطن خود مفارقت کردی و میروی بسوی آشیانه‌ای که نمیشناسی او را و بسوی قرینی که الفت نگرفته‌ای با آن پس یادگیر از من ده خصلت را که باعث بلندی درجه و شرف تو شود نزد شوهرت اول آنکه در خانه شوهرت بقناعت رفتار کن که قناعت سبب راحتی دل است دوم آنکه حرف شوهر خود را بشنود و امر او را اطاعت کن چه آنکه اطاعت زن برای شوهر سبب خوشنودی پروردگار عزّ و جل است سوم آنکه پیوسته در صدد باش که موضعی را که شوهر در تو نظر میکند قبیح و زشت نباشد چهارم آنکه خود را خوشبو کن خصوص آن موضع را که شوهر میبوید که مبدا بینی او بوی کریه بشنود پنجم تعهد کن از او در وقت طعام پس هنگامی که گرسنه می‌شود طعام او را زود حاضر کن که حرارت گرسنگی او را از جا بدر نیورد ششم هنگام خواب ساکن باش و حرکت و صدا مکن که بریدن خواب او سبب غضب او خواهد شد هفتم خانه و مال او را حفظ کن هشتم آنکه حشم و عیالات او را پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تدبیر است نهم آنکه راز او را فاش مکن دهم آنکه نافرمانی مکن او را و گر نه سینه او از خشم و کینه تو پر خواهد شد و پس از همه این خصال وصیت میکنم ترا آنکه هنگامی که شوهرت دلش مقروح و سینه‌اش مجروحست تو از خود دور کنی این صفت را و نیز هنگامی که خوشحال و خرمست

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۷

از خود دوری کن غصّه و غمرا که باعث کدورت عیش و برطرف شدن خرمی او می‌شود و پیوسته او را گرمی دار و با او موافقت کن و اختیار کن خشنودی او را و میل او را بر میل خود و بر سختی و تنگی روزگار صبر کن و بساز «و الله تعالی معک و هو بلطفه بخیر لک» تمام شد کتاب نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر بید الاحقر الفقیر عبّاس القمّی عفی عنه و از برادران دینی مؤمنین و شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه خواهش میکنم که این رو سیاه را از دعای خیر فراموش نمایند چه در حیات و ممات و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و اله الطّاهرین فی شهر ربیع الاوّل سنه یک هزار و سیصد و پنجاه نه قمری کتبه محمد صانعی سیمین قلم

پنجاه کلمه در نصیحت و موعظه سودمند بقلم مؤلف

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) *

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على محمد و آله الطاهرين و بعد چنین گوید این شکسته بال ضعیف الحال و گرفتار دام امانی و آمال عباس ابن محمد رضا القمی بصره الله عیوب نفسه و جعل مستقبل حاله خیر من امسه که این رساله ایست مشتمل بر چند کلمات ظریفه و مواعظ و پندهای شریفه امید که صاحبان عقل و هوش آن را مجرد خطوط و نقوش نپندارند بلکه آن را چون در گرانبها آویزه گوش نمایند و بمفاد آن عمل کنند و این مجرم تبه کار را از دعای خیر فراموش نفرمایند

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۸

کلمة فی الخوف و الخشية

ای عزیز از خداوند عز و جل بترس و عظمت و جلال الهی را در نظر دار و پیوسته متفکر در احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب باش و مرگ و صعوبت عالم برزخ و مواخذه روز قیامت را تصور نما و آیات و اخبار در باب جنت و نار و احوال خائفین از اختیار را مشاهده کن و بدان که هر قدر معرفت بنده بعظمت و جلال پروردگار بیشتر و بعیوب خود بیناتر باشد ترس او از خدا زیادتر می شود و از این جهت است که حق تعالی خوف و خشیت را نسبت بعلماء داده چنانچه فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ترس من از خدا بیشتر است از همه خدمت آن حضرت عرضه داشتند که چه زود پیر شدید فرمودند که مرا پیر کرد سوره هود و «واقعه» و مرسلات و عمّ یتسائلون که در آنها احوال قیامت و عذاب بر امتهای گذشته ذکر شده و اگر ندیده ای شنیده ای حکایت خوف انبیاء و مقربین و غشهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تضرع و مناجات حضرت سید الساجدین را

کلمة فی الرجاء

ای برادر از رحمت خدا مایوس مباش و امیدوار و راجی باش و بدان که دنیا مزرعه آخرتست و دل آدمی حکم زمین دارد و ایمان چون تخمست و طاعت آبی است که باید زمین دل را بآن سیراب نمود و پاک کردن دل از معاصی و اخلاق ذمیمه بجای پاک ساختن زمین است از خار و خاشاک و روز قیامت

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۰۹

هنگام درویدن است پس کسی که این نحو زراعت کند پس از آن امید داشته باشد رجاء او صادق است و آلا آن نیست جز غرور و حمق فصحای عرب گفته اند

ما اشتار العسل من اختار الكسل

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

کلمه فی الغیره و الحمیه

ای برادر مسامحه و کوتاهی مکن در محافظت آنچه که نگاهبانی آن لازمست از دین و عرض و اولاد و اموال پس پیوسته سعی کن در رتبه بدعت مبتدعین و رتبه شبهه منکرین دین مبین و جدّ و جهد کن در ترویج شرع مبین و اهمال مکن در امر بمعروف و نهی از منکر و حرم خود را پیوسته در پرده دار و مهابت خویش را از ایشان بر مدار و تا توانی چنان کن که ایشان مردان را نبینند و مردان ایشان را و منع کن ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا و شنیدن خوانندگی و غنا و بیرون رفتن از خانه و آمد و رفت با بیگانه و از شنیدن حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و با ایشان رفق و مدارا کن و مبالغه در تفحص از احوال ایشان مکن

چو زن راه بازار گیرد بزن و گر نه تو در خانه بنشین چو زن

ز بیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور باد

کلمه فی ذمّ العجله

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۰

ای عزیز از عجله و شتاب بپرهیز و در افعال و اقوال خود تأمل کن و بدان هر امری که بی تأمل از آدمی سرزند باعث خسران و زیان می شود و فاعل آن نادم و پشیمان میگردد و هر عجل و سبکی در نظرها خوار و در دلها بی وقوع و بی اعتبار است سعدی گفته است کارها بصبر و تأمل بر آید و مستعجل بسر در آید (بیت)

بچشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان

سمنند باد پا از تک فرو ماند شتربان همچنان آهسته میراند

کلمه فی ذمّ الغضب

تا توانی غضب مکن و خود را بزبور حلم محلی کن و بدان که غضب کلید هر زشتی و بدیست و بسا باشد که شدت آن باعث مرگ مفاجه شود و در حدیث نبوی است که غضب ایمان را فاسد میکند و بس است در مذمت غضب تأمل در افعالی که از شخص غضبناک سر میزند

کلمه فی الحلم

حلم عبارت است از تأنی و ضبط نفس بحیثیتی که قوه غضبیه باسانی او را حرکت ندهد و مکاره روزگار بزودی او را مضطرب نگرداند و کظم غیظ عبارت است از فرو بردن خشم در حالت غضب و هر دو از اخلاق حسنه اند و بس است در مدح حلم که غالب اخباری که

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۱

در باب علمست حلم با او توامست و گفته شده که حلم نمک خوان اخلاقتست همچنان که هیچ طعامی بدون نمک طعام ندهد همچنان هیچ خلقی بدون حلم که مقلوب ملح است جمال ننماید (بیت)

هر که زهرت دهد شکر بخشش	با تو گویم که چیست غایت حلم
هر که سنگت زند ثمر بخشش	کم مباش از درخت سایه فکن
همچو کان کریم زر بخشش	هر که بخراشدت جگر بجفا

کلمه فی العفو

عفو و بخشش را شیوه خود گردان که آن صفات پروردگار است و در مقام ثنا و ستایش حقتعالی را باین صفت جمیله یاد میکنند حضرت سید سجاد (ع) میفرماید انت الّذی سمّیت نفسک بالعفو فاعف بدان که گناه هر چند بزرگتر است فضیلت عفوکننده بیشتر است

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اساء

کلمه فی الرفق

ای برادر عزیز از غلظت و درشتی در گفتار و کردار بپرهیز که آن صفتی است خبیثه که موجب نفرت مردمان و باعث اختلال امور زندگانی می شود و لهذا حق تعالی پیغمبر خود را ارشاد فرمود بکلمه مبارکه و لو کنت فظاً غلیظ القلب لا انفصوا من حولک و ضدّ این صفت خبیثه رفق و نرمی در افعال و اقوال است و آن در همه کارها خوب است (نظم)

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۲

مهمی که بسیار مشکل بود	برفق و مدارا توان ساختن
توان ساخت کاری نرمی چنان	که نتوان بتیر و سنان ساختن

کلمه فی ذمّ سوء الخلق

ای برادر اجتناب کن از کج خلقی چه آن آدمی را از خالق و خلق دور میکند و همیشه خود معذبست زیرا که بد خوی در دست دشمنی گرفتار است که هر جا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد

اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

و خوش خلقی افضل صفات اولیاء است و آیه کریمه إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ شاهد بر این مدعی است
کلمه فی ذمّ العداوة و الشتم

ای برادر عزیز از حقد و عداوت و دشمنی بپرهیز که ثمره آن اندوه و الم دنیوی و اخرویست و از آثار آن ضرب و فحش و لعن و طعن است و شگّی نیست در خباثت هر یک از این صفات خصوص دشنام و فحش دادن که در روایت نبوی (ص) است که خدا حرام کرده بهشت را بر هر فحّاش هرزه گوی کم حیا که باکی نداشته باشد از هر چه بگوید و هر چه باو بگویند و چنین شخصی را اگر تفتیش نمائی و بحقیقت امر او بر خوری یا ولد الزنا است یا شیطان در انعقاد او با پدرش شرکت کرده و او بهم رسیده و بدان که بسا شود که فحش و دشنام از مجرد غضب صادر گردیده می شود که بجهت همنشینی با او باش و فسّاق و کسانی که هرزه گو و معتاد بفحش دادن هستند فحش دادن عادت کسی شود که بدون دشمنی و

نزّهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۳

غضب بر زبان او جاری گردد و بسا مشاهده می شود از مردمان اراذل و اوباش که فحش دادن بهمدیگر را خصوص بمادران و محارم بعنوان شوخی و مزاح ذکر میکنند و شگّی نیست چنین اشخاص نام آدمیت بر ایشان مجهول و بمراحل انسانیت دورند
کلمه فی ذمّ العجب

ای برادر جان از خود پسندی و خویشتن بینی اجتناب کن که آن گناهی است که تخم آن کفر و زمین آن نفاق و آب آن فساد و شاخهای آن جهل و برگ آن ضلالت و میوه آن لعنت و مخلد بودن در جحیم است و اگر خواستی عجب کنی حالات خود را ملاحظه کن که ابتداء نطفه نجسه بودی و آخر جیفه گندیده خواهی شد و در این میان حمّال نجاسات متعفّنه و جوال کثافات متعدّده بیش نیستی

از منی بودی منی را واگذار ای ایاز آن پوستین را یاد آر

و در نظر بیاور عظمت و جلال حضرت ذو الجلال و ذلّت و افتقار خود را که در این دنیا از یک پشه و مکس عاجزی و بر دفع حوادث و آفات قدرت نداری پس شکسته نفسی را شعار خود کن که آن بهترین اوصاف و فایده آن در دنیا و عقبی بیحد است

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم گر او هست حقّا که من نیستم

چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش چو جان پرورید

سپهرش بجائی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۴

بلندی از او یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

کلمه فی التکبر و التواضع

تا توانی تکبر مکن که متکبرین در روز قیامت محشور خواهند شد بصورت موران کوچک و پایمال همه مردم خواهند بود بجهت بی قدری که در نزد خدا دارند «۱» و تا توانی تواضع و فروتنی را پیشه خود کن و بدان که تواضع از بزرگی و جلالت تو چیزی کم نمیکند بلکه ترا بمرتبه رفیع میرساند

تواضع ترا سر بلندی دهد ز روی شرف ارجمندی دهد

و اما تکبر از خصائص ناقصان و ساقطانست که غرضشان از آن پوشانیدن نقصان است اما بحقیقت قبایح خود را لایح و عیوب خود را واضح نمودن است

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت

بعزت هر آنکو فروتر نشست بخواری بیفتد ز بالا بیست

بگردون فتد سرکش تند خوی بلندیت باید بلندی مجوی

بلندیت باید تواضع گزین که این بام را نیست سلّم جز این

کلمه فی ذم القساوه

قساوت قلب حالتی است که آدمی بسبب آن از آلام و مصائبی که ب دیگران میرسد متأثر نگردد و منشأ آن غلبه قوه سبعیه است و بسیاری از افعال ذمیمه

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۵

چون ظلم و اذیت کردن و بفریاد مظلومین نرسیدن و دستگیری از فقراء و محتاجین نکردن از این صفت ناشی می شود و علاج آن در نهایت صعوبت است و باید صاحب آن مواظبت کند بر آنچه از آثار دل رحمی است تا نفس مستعد آن گردد که از مبدء فیاض افاضه صفت رقت بر او شده و قساوت از او بر طرف شود و اگر خود را معالجه نکرد و بحالت قساوت باقی ماند پس بداند که از مردمی خارج است و چه خوب گفته سعدی علیه الرحمه

بنی آدم اعضای یک دیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی ببرد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بیغمی
 نشاید که نامت نهند آدمی

کلمه فی الشرح

ای جان عزیز از شکم پرستی بپرهیز که بر آن مترتب می شود مفسد بسیار مانند ذلت و مهانت و حقد و بلادت بلکه غالب صدمات وارده بر انسان منشأ آن شکم است و اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی در دام نمیافتادی بلکه صیاد دام ننهادی

مرو در پی هر چه دل خواهدت
 که تمکین تن نور دل کاهدت
 کند مرد را نفس اماره خوار
 اگر هوشمندی عزیزش مدار
 و گر هر چه باشد مرادش خوری
 بدوران بسی نامرادی بری

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۶

تنور شکم دمبدم تافتن
 مصیبت بود روز نیافتن
 کشد مرد پر خواره بار شکم
 اگر بر نیاید کشد بار غم

و بدان که همچنان که از برای پر خوری آفات بسیار است از برای گرسنگی نیز ثمرات بسیار است دل را نورانی میکند و ذهن را تند میکند و آدمی بسبب آن بلذت مناجات میرسد و از ذکر و عبادت مبتهج می شود و رحم بر ارباب فقر و فاقه میکند و گرسنگی روز قیامت را یاد می آورد و شکسته نفسی در او ظاهر می شود و طاعت و عبادت بر او سهل می شود و آدمی را خفیف المئونه و سبکبار میگرداند و بدن را صحیح و امراض را دفع میکند و کم امریست که فائده آن بفائده گرسنگی رسد پس بر شکمپرستان لازم است که در صدد علاج خود بر آیند و از فوائد گرسنگی خود را محروم ننمایند و طریقه انبیاء و اکابر و علماء و عرفا را متابعت کنند و ببینند هر کس بجائی رسید بیزحمت گرسنگی نبود و ملاحظه نمایند که آیا شرکت و مشابهت با ملائکه بهتر است یا مشارکت با بهائم

خواجه را بین که از سحر تا شام
 دارد اندیشه شراب و طعام
 شکم از خوشدلی و خوش حالی
 گاه پر میکند گهی خالی
 فارغ از خلد و ایمن از دوزخ
 جای او مزبله است یا مطبخ

چو انسان نداند بجز خورد و خواب
کدامش فضیلت بود بر دواب
فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن
و گر خورد چو بهائم بیوفتد چو جماد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۷

کلمه فی ذم حبه الدنيا

ای عزیز از محبت دنیای دنییه بپرهیز که محبت دنیا راس هر خطیه و گناهست و طالب دنیا عملش فاسد و تباه است و دنیا عبارتست از آنچه پیش از مردن از برای بنده در آن حظی و بهره و غرضی باشد اما آنچه که غرض از تحصیل آن اجر و ثمره اخروست دنیای مذموم نیست و از دنیا حساب نمیشود و تحصیل آنقدری که در بقاء حیات و معاش خود و عیال و حفظ آبرو و جمال ضرور است بلکه آن از اعمال صالحه است و بدان که دنیا مثلش مثل آب دریا است که هر چه تشنه از آن بنوشد تشنگی او زیاد می شود تا او را بکشد و نیز مثل مار میماند که ظاهرش منقش و نرم و باطنش پر از زهر قاتل و سم است و مفاسد آن بینهایت است و از این جهت است که عظمای بنی نوع انسان دنیا را طلاق داده و زهد ورزیدند

کلمه فی الفقر

ای فقیر از فقر خود دلتنگ مباش چه زینت آن از برای مؤمن بیشتر است از لجام بر سر اسب و تمام مردم مشتاق هستند ببهشت و بهشت مشتاق فقیر است و بس است از برای تسلی دل فقیر حدیث نبوی سید بشیر و نذیر (الفقر فخری) و گفتن آن حضرت که مرا با فقراء محشور کن

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست

پس قدر این صفت را بدان که از آفات مال و غنا بر کنار و فارغ البال از

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۸

حساب روز شماری و در حدیث است که احدی افضل از فقیر نیست هر گاه از خدا راضی و خشنود باشی

اگر سلطنت فقر نبخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

کلمه فی ذم السؤال

ای برادر تا میتوانی دست حاجت پیش حقتعالی دراز کن و در نزد لثیمان روزگار بجهه لقمه نانی آبروی خود مریز و بدان که خلعت سلطان اگر چه عزیز است جامه خلقان خود از آن عزیزتر و خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خورد، بنان خود بالذت تر

سرکه از دسترنج خویش و تره بهتر از نان کدخدا و بره

و ای عزیز از عدم درهم در هم مباش و دین را بد نیامده که در روز جزا گویند دین آر نه دینار حکماء گفته‌اند اگر آب حیات بآبرو فروشند دانا نخرد که مردن بعلت به از زندگی بذلت

برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن منه ز منت هر سفله بار بر گردن

بیک دو روزه رود نعمتش ز دست دلی بماندت ابد الدهر عار بر گردن

پس ای جان من توکل بر خدا کن و قطع طمع از خلق کن و اعتنائی بآنچه در دست ایشانست منما و بگو ما آبروی فقر و قناعت نمیبیریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۱۹

کلمه فی ذم الحرص

ای عزیز از حرص کناره‌گیر که آن بیابانیست کران ناپیدا که از هر طرف که روی بجائی نرسی و دریائیسست بی‌انتها که هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی بیچاره کسی که بآن گرفتار شد گمراه و هلاک شد و خلاصی از برای او دشوار گردید حضرت باقر العلوم (ع) فرمود حریص بر دنیا کرم ابریشم را ماند که هر چه بیشتر بدور خود می‌پیچد راه خلاصی او دورتر می‌شود و قناعت صفتی است که همه فضائل بآن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت بآن مربوط است ده آدمی از نظری بخورند و دو سگ بر لاشه‌ای سر بزند حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر حکماء گفته‌اند درویشی بقناعت به از توانگری بیضاعت

بپادشاهی دنیا فرو نیارد سر اگر ز سر قناعت خبر شود درویش

کلمه فی ذم الطمع

طمع نیز با حرص توأم و ضد آن بی‌نیازی از مردم است (بیت)

دیده اهل طمع بنعمت دنیا پر نشود، همچنان که چاه بشبیم

و بست در این مقام خبر مشهور بین انام (عز من قنع - ذل من طمع)

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو بخواهش روی چو یکسو نهادی طمع خسروی

و گر خودپرستی شکم طبله کن در خانه این و آن قبله کن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۰

از حضرت سجّاد علیه السّلام مرویست که خوبیها را دیدم که جمع بود در قطع طمع از مردم

کلمه فی ذمّ البخل

ای جان عزیز از بخل کردن بیرهیز که شخص بخیل در نظرها خوار و ذلیل و بی اعتبار است دل‌بست در مذمت آن که هیچ بخیلی را در عالم دوست نمی‌باشد و مردم حتی اولاد او با او دشمنند و اهل و عیالش پیوسته چشم بمرگ او نهاده‌اند که در عزایش جامه‌های کهن بدرند و لباسهای نو از خز و دیبای چینی ببرند چه بزرگان گفته‌اند سیم بخیل از خاک وقتی درآید که وی در خاک رود (نظم)

بخیل توانگر بدینار و سیم طلسمیست بالای گنجی مقیم

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نکند چه معلومست هر کرا در زندگی نانش بخورند در مردگی نامش نبرند

کلمة فی السخاء

ضدّ بخل سخاوتست که آن از معالی اخلاق و صاحب آن پسندیده اهل آفاقت از کلام حضرت امیر المؤمنین (ع) است من جاد ساد یعنی هر که جود ورزید بزرگ گردید

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

بداد و دهش یافت آن نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی

و فضیلت این صفت ظاهر و روشن و صاحب آن در نزد خالق و مخلوق محبوب و مستحسن است سخی محبوب اهل زمین و آسمانست و نام حاتم هنوز بنیکی جاری بر زبانست

نماند حاتم طائی ولیک تا بابد بماند نام بلندش بنیکوئی مشهور

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۱

پس ای جان من

خور و پوش و بخشای راحت رسان نگره می چه داری ز بهر کسان

زر و نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

تو با خود ببر توشه خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند و زن

غم خویش در زندگی خور که خویش
بمرده نپردازد از حرص خویش
بغمخوارگی چون سر انگشت تو
نخارد کسی در جهان پشت تو

تکلمة لطیفه

ای عزیز مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال چنانچه عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت حضرت موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که «احسن کما احسن الله الیک» نشنید و عاقبتش شنیدید که از اندوخته بدو چه رسیدی نظم

آن کس که بدینار و درم خیر نیندوخت
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی متمتع شوی از دینی و عقبی
با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

دانایان گفته‌اند دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و بخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد چون فضیلت سخاوت را دانستی پس بدان که آن شامل دو نوع است از عطاها و انفاقات اول انفاقات واجبه مانند

زهدة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۲

زکاة و خمس و نفقه عیال و نحو اینها دوّم عطاهای مستحبّه مانند صدقه و هدیه و مهمانی کردن و حقّ معلوم و حقّ حصاد و قرض دادن و اعانت مسلمین و ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و اجراء قنوات و طبع کتب علمیّه ملیّه و نحو اینها که صدقات جاریات و باقیات صالحات است نظم

نمرد آنکه ماند پس از وی بجای
پل و برکه خوان و مهمان سرای

کلمة فی الاجتناب عن الحرام

از مال حرام اجتناب کن که آن اشدّ انواع مهلکات و اعظم موانع وصول بسعادات است و اکثر مردمی که از فیوضات محروم ماندند بواسطه آن شد آری دلی که از لقمه حرام روئیده شد کجا و قابلیت او از عالم قدس کجا پس طالب نجات باید از تحصیل حلال و دست نکشد و دست و شکم خود را بهر غذائی نیالاید و از ظلم و عدوان و خیانت در امانت و عذر و مکر و حيله و غضب و دزدی و کم فروشی و رشوه و ربا و غیر اینها اجتناب کند و لباس ورع و تقوی را بر خود بپوشاند (و لباس التقوی ذلک خیر

کلمة فی ذمّ التکلم بما لا یعنی

ای برادر من تا توانی مهر سکوت بر لب زن و دوری کن از خوض در باطل و سخنان بیفایده و فضول که آن باعث تضييع اوقات است که سرمایه تجارت و نجات است پس هان ای برادر وقت تهیه سفر عقبی از آن تنگتر است که ما مسافران را فرصت بار بستن نه چه جای فارغ نشستن و سخنان بیفایده گفتن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۳

کلمة فی ذم الحسد

ای برادر عزیز تا توانی از حسد بپرهیز که شخص حسود در دنیا و عقبی بعد از شدید گرفتار است و لحظه‌ای از غم و الم خالی نیست (شعر)

حسود از غم عیش شیرین خلق همیشه رود آب تلخش بحلق

اگر خوب ملاحظه کنی حسود در مقام عناد با ربّ عباد است و خدا را العیاذ باللّٰه جاهل یا خود را عالمتر میدانند بمصالح و مفساد عباد و این هر دو کفر است و جحود که مبتلا است بآن بیچاره مرد حسود پس محسود باش و حاسد مباش همانا ترازوی حاسد همیشه سبک است بواسطه ترازوی محسود و حضرت رسول خدا (ص) فرمود اقلّ الناس لذّة الحسود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الحسود لا یسود و مثل مشهور است که کفی للحسود حسده

لا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلا است

چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قفا است

و اگر خواستی بیچاره‌ای حسد بری تا مل کن در بی‌ثباتی این عاریت سر او ملاحظه کن این مطلب را که این چند روزه دنیا را قابلیت آن نیست که بواسطه آن حسد بر بندگان خدا بری تا چشم بر هم زنی محسود و حاسد در خاک پوسیده‌اند و نامشان از صفحه روزگار محو

آخر همه کدورت گل چین و باغبان گردد بدل بصلح چو فضل خزان رسد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۴

کلمة فی تحقیر الناس

ای برادر عزیز از اهانت و حقیر کردن بندگان خدا بپرهیز که از رسول خدا (ص) مرویست که هر که اهانت کرد بیکی از دوستان من پس کمر محاربه را با من بسته است پس سزاوار است اکرام و اعزاز از جمیع طبقات مردم بقدر شأن ایشان خصوص سلسله جلیله اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی و پیران و ریش سفیدان اسلام و سلسله جلیله سادات عظام

کلمة فی ذم الظلم

ای برادر عزیز از ظلم و ستم بر بندگان خدا بپرهیز چه آنکه باجماع جمیع طوایف عالم ظلم قبیح است و در قرآن مجید بر ظالمین لعن شدید است و در اخبار متکثره ذمّ و تهدید بر آن شده و مرویست که ظلم و جور در یک ساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال گناه و هر که از مکافات بترسد البته از ظلم کردن باز می‌ایستد چه منتقم حقیقی انتقام هر ظلمی را میکشد و مکافات ظلم را باو میرساند

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل مستمند

و چه خوش گفته سعدی

بسی بر نیاید که بنیاد خود بکند آنکه بنهاد بنیاد بد

خرابی کند مرد شمشیر زن نه چند آنکه آه از دل پیره زن

چراغی که بیوه زنی برفروخت بسی دیده باشی که شهری بسوخت

و لهذا سلطان محمود غزنوی گفته که من از نیزه شیر مردان آنقدر نمیترسم که از دوک پیره زنان و روایت شده که ظالم و یاور ظالم و راضی بظلم

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۵

هر سه شریکند پس هان ای عزیز من بعدل رفتار کن و از ستم کردن بر بندگان خدا اجتناب کن که شرافت صفت عدالت از حیّز وصف بیرونست و بسست در این مقام آنچه می‌بینیم که زیاده از هزار سال است که نوشیروان عادل در بستر خاک خفته و مردم بنیکی نامش ببرند بجهت یک صفت حمیده و طناب عمر چندین هزار پادشاه بتیغ اجل گسسته و هنوز آوازه زنجیر عدلش در گنبد گردون پیچیده پس ای جان من

منه دل بر این دولت پنج روز بدود دل خلق خود را مسوز

چنان زی که ذکرت بتحسین کنند چو مردی نه بر گورت نفرین کنند

نباید برسم بد آئین نهاد که گویند لعنت بر او کاین نهاد

بسا نام نیکوی پنجاه سال که یک نام زشتش کند پایمال

کلمه فی قضاء حاجه المؤمن

ای برادر پیوسته اهتمام کن در قضاء حوائج مسلمانان و سعی کن در برآوردن مهمّات ایشان و بدان که افضل قربات سعی در مهمّات ذوی الحاجات است حضرت امیر المؤمنین (ع) بکمیل بن زیاد فرمود یا کمیل مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجه من هو نائم

طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجّاده و دلّی نیست

ره نیکمردان آزاده گیر چو استاده‌ای دست افتاده گیر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۶

کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی رساند بخلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

کلمه فی القاء السرور فی قلب المؤمن

ای برادر تا توانی دل مؤمنان را شاد گردان که ثواب آن از حدّ فزون است شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوریست

تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمیباشد

حضرت رسول (ص) فرمود که محبوب‌ترین اعمال نزد حق تعالی داخل کردن سرور است بر مؤمن

کلمه فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر

ای برادر کوتاهی مکن در امر بمعروف و نهی از منکر که مسامحه در این باب از جمله مهلکا و ضرر آن عام و فساد آن تام است از حضرت باقر العلوم (ع) روایت شده که حق تعالی وحی فرستاد بشعیب پیغمبر (ع) که صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهیم کرد چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار تن از خوبان عرض کرد پروردگارا نیکان را برای چه خطاب رسید بجهت اینکه مماشات و سهل انگاری با اهل معصیت کردند و بغضب من غضبناک نگردیدند.

کلمه فی مدح الألفه

الفت و آشتی با مردم از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده است و بهمین ملاحظه احادیث بسیار در فضیلت زیارت مؤمنین و سلام کردن و مصافحه نمودن با

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۷

ایشان و عیادت مریضان و تشییع جنازه و تعزیت مصیبت‌زدگان و امثال اینها وارد شده و کسی که ملاحظه کند اخباری که در باب آنها وارد شده میداند که اهتمام حضرت باری در الفت و دوستی میان بندگان خود تا چقدر است و از برای حفظ این صفت چه سنت‌های سنّیه قرار داده لکن افسوس و آه که در این زمان اکثر این سنتها متروک شده از آثار نبوت بجز رسمی و از طریقه شریعت بجز اسمی نمانده شیطان صفتان چند بهم‌رسیده‌اند که بجهت پیشرفت غرضهای فاسده دو روزه دنیای خود نفاق و عداوت میان بندگان می‌افکنند و آنچه را که پروردگار ایشان این همه اهتمام در آن دارد پشت پا می‌زنند بدیدن همدیگر نمی‌روند مگر از روی ریا و اغراض فاسده سلام را یکی از علائم پستی می‌شمارند و از هر کسی توقع سلام کنند و مصافحه را شیمه بله‌دانند

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی

کلمه فی صله الرحم

صله رحم و پیوند با خویشان یکی از طاعات بلکه افضل عبادات است و بسست در فضیلت این صفت که عمر و مال را زیاد میکند و حساب روز قیامت را آسان میگرداند و قطع رحم موجب عذاب آخرت و بلای دنیا است و از اخبار و تجربه ثابت شده که قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر می‌شود و بسست در مذمت آن که حق تعالی در قرآن مجید قاطع رحم را لعنت فرموده

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۸

کلمه فی عقوق الوالدین

عقوق والدین عبارت است از بخشم آوردن و آزرده و شکستن خاطر پدر و مادر و شکستن خاطر یکی از آنها نیز عقوقست و آن اشد انواع قطع رحم و بلا شک از گناهان کبیره است بیچاره کسی که عاق والدین باشد نه در دنیا خیر می‌بیند و نه در آخرت و نه از عمر خود بر می‌خورد و نه از عزت عمر او کوتاه و زندگانی او تباه می‌گردد و سكرات مرگ بر او سخت و جان‌کندن بر او دشوار می‌شود پس هان ای برادر بر جان خود رحم کن و از تیغ عقوق حذر نمای و یاد آور زحمتهای مادر را و بیخوابی ایشان را در پرورش و تربیت تو سالهای دراز ترا در آغوش مهربانی کشیده و بشیره جان پرورده‌اند زهی بيمروتی که بعد از آنکه اندک قوتی در خود بیابی همه آنها را فراموش کنی

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن

گر از عهد خوردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من

نمی‌کردی امروز بر من جفا که تو شیر مردی و من پیره زن

کلمه فی مراعاة الجار

ای برادر اذیت و آزار همسایگان خود مکن و حق جوار را مراعات کن و بخانه ایشان نگاه مکن و ناودان بخانه ایشان مگذار و خاکروبه بر در خانه ایشان مریز و از دود و بوی طعام خود ایشان و اطفال ایشان را اذیت مکن و با ایشان مواسات کن و مبادا که شب سیر بخوابی و ایشان گرسنه باشند و یا در راحت باشی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۲۹

و ایشان در شدت و سختی و در سرما و برهنگی تو منع مکن از آنها نمک و آتش و آب و نحو اینها و اگر چیزی از ضروریات خانه بعاریت خواهند بایشان بده و از هر جهت مراعات کن ایشان را که نیکی با همسایگان باعث زیادتی عمر و آبادی دیار میگردد و از اهل بیت عصمت علیهم السلام تأکید و توصیه بسیار در باب همسایگاننده

کلمه فی ذم اظهار العیوب

عیب جوئی مردم کردن از علامات خباثت نفس و دنائت طبع و عیبناک بودنست چه هر عیب داری طالب اظهار عیب مردمست و در حدیث نبوی (ص) است که هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسی را مثل آنست که خود بجای آورده و بتجربه ثابت است که هر که بنای عیبجوئی مردم نهاد ایشان را رسوا کرده و خود را بی اعتبار پس احمق کسی است که خود بهزار عیب آلوده و سر تا پای او را معصیت فرو گرفته چشم از عیب خود پوشانیده و زبان بعیوب مردم گشاده است

همه حمال عیب خویشند طعنه بر عیب دیگران چه زنند

حضرت امیر المؤمنین (ع) در یکی از کلمات خود چنین مردمانی را که جستجوی عیب مردم میکنند و آن را نقل مینمایند و از خوبی ایشان نقل نمیکند تشبیه فرموده که بمکس که جستجوی جاهای فاسد و کثیف بدن را میکند و بروی آن می نشیند و جاهای دیگر بدن را کاری ندارد قال امیر المؤمنین علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۰

کلمه فی حفظ السر

ای برادر رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست مخلص باشد که آن دوست را دوستان بسیار است و همچنین مسلسل و دانایان گفته اند کل سر جاوز الاثنین شاع یعنی هر سربیکه از دو نفر تجاوز کرد شایع شد یا آنکه هر چه از میان دو لب خارج شد شایع شد

گر آرام خواهی در این آب و گل نگو تا توانی بکس راز دل

کلمه فی ذم النمیمه

نمایی یعنی سخن چینی کردن بگفتن یا نوشتن یا صراحت یا اشاره و آن رذل ترین صفات خبیثه است و ثلث عذاب قبر بواسطه این صفت است بلکه از کلام الهی استفاده کرده اند که نَمَام اولاد حرام است و هر که حقیقت این صفت خبیثه را بشناسد میدانند که سخن چین بدبخت ترین مردمان و خبیث ترین ایشان است

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل

میان دو تن آتش افروختن نه عقلست خود را در آن سوختن

و بدترین انواع سخن چینی سعایت است یعنی نَمَامی کردن نزد کسی که از او بیم ضرری و اذیت و کشتن باشد مانند سلاطین و حکام و رؤساء

کلمه فی ذمّ الشماتة

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۱

شماتت عبارتست از آنکه مثلا بگوید که فلان بلا یا فلان مصیبت که بفلان کس رسیده از بدی اوست و با آن شادی و سرور نیز باشد و از اخبار و تجربه ثابت شده که شماتت کننده از دنیا نمیروند تا خود نیز بآن مبتلا گردد و دیگری او را شماتت میکند پس عاقل که از حال خود ایمن نیست در مقام شماتت کسی بر نمی آید

چو استاده ای در مقام بلند بر افتاده گر هوشمندی مخند

بسا ایستاده در آمد ز پای که افتادگانش گرفتند جای

کلمه فی ذمّ المرء

مرء و جدال عبارتست از اعتراض بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن بقصد پست کردن آن شخص و اظهار بزرگی خود بدون فایده اخروی و آن از اخلاق مذمومه است و در حدیث نبوی (ص) است که حقیقت ایمان بنده کامل نمیشود مگر وقتی که مرء و جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد و شکی نیست که اگر این صفت مذمومه قوت گیرد کار بجائی رسد که صاحب آن مثل سگ درنده می شود که متصل راغب است با هر کس در افتد و همیشه در پی آنست که سخنی از کسی بشنود با او مجادله نماید و دنبال او را گیرد و از آن لذت ببرد خصوصا در مجمعی که بعضی از ضعفاء العقول باشند که آن شخص را باین صفت خبیثه ستایش کنند و گویند فلانی جدلی یا حرّاف یا نطّاق بی بدلی است و لهذا غالبا مایل است که طرف مناظره او جاهلی باشد تا بر او غلبه تواند نمود بیچاره نمیداند که هر که با نادان تر از خود مجادله کند تا بدانند که دانا است بدانند که نادان است

کلمه فی ذمّ الاستهزاء

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۲

سخریه و استهزاء کردن عبارتست از نقل کردن گفتار و کردار و خلقت و اوصاف مردم بقول یا بفعل یا باشاره و کنایه بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد و باعث آن با عداوت است یا تکبر و حقیر کردن آن شخص که با او استهزاء می شود و بسا باشد که باعث آن مجرد خندانند و بنشاط آوردن بعضی از اهل دنیا باشد بجهت طمع در کثافات دنیویّه ایشان و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش و پست فطرتان است و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری نیست و از انسانیت اثری نه

کلمه فی ذمّ الأفرط فی المزاح

افراط در شوخی و مزاح مذمومست و باعث سبکی و کم وقاری و موجب سقوط مهابت و حصول خواری می گردد و دل را می میراند و در کار آخرت غفلت می آورد و بسا باشد که باعث عداوت و دشمنی و یا سبب آزدن و خجالت دادن مؤمنی گردد و لکن اگر افراط در شوخی نشود و تولید مفاسد مذکوره نکند و باعث گشادن دهان بهره خندی نشود ممدوح است

کلمه فی ذم الغیبه

غیبت عبارتست از گفتن چیزی را در غیاب شخصی بقصد تنقیص آنکه اگر بگوش او رسد او را ناخوش آید و بآن راضی نباشد خواه آن چیزی که در حق او گفته می شود نقص در بدن یا در نسب یا در صفات و افعال و اقوال او باشد یا در چیزهائی که متعلق و منسوب است باو چنانچه در حدیث نبوی (ص) است که فرمودند آیا میدانید که غیبت چه چیز است عرض کردند یا رسول الله خدا و رسول او داناترند فرمود آنست که یاد کنی برادر خود را بچیزی که او را ناخوش آید شخصی عرض کرد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۳

اگر آن صفت با او باشد باز بد است فرمود اگر باشد غیبت است و اگر نه بهتانست و فرقی نیست در میان غیبت بکنایه یا تصریح بلکه بسا باشد که کنایه بدتر باشد و غیبت شنونده هم در حکم غیبت کننده است و بدان که غیبت اعظم مهلکاتست و باجماع جمیع امت و صریح کتاب و سنت حرمت آن ثابت است و از احادیث بسیار مستفاد می شود که غیبت بدتر است از زنا و می خورد حسنات را چنانچه می خورد آتش هیزم را و حقتعالی چهل شبانه روز نماز و روزه غیبت کننده را قبول نمی فرماید و احادیث در مذمت این صفت خبیثه بسیار است و علاج آن رجوع است بآیات و اخباری که در مذمت آن وارد شده پس از آن تفکر و تأمل کردن در اینکه اگر کسی غیبت ترا در نزد تو گوید چگونه آزوده و خشمناک میشوی و مقتضای شرف ذات آنست که راضی نباشی از برای غیر آنچه را که از برای خود نمی پسندی و بعد از اینها متوجه زبان شدن و تأمل در سخنان است و عمده سعی در قطع کردن مایه و منشأ غیبت است که غالباً یا غضب است و یا عداوت و کینه و یا حسد و یا محض مزاح و مطایبه و یا قصد سخریه و استهزاء و یا فخر و مباهات و امثال اینهاست

کلمه فی ذمّ الکذب

دروغگوئی صفتی است که آدمی را خوار و بی آبرو و بی اعتبار میکند و سرمایه افعال و خجالت و سیاهروئی دنیا و آخرتست و آیات و اخبار در خبائث این صفت بسیار است و در حدیث نبوی (ص) است که هر گاه مؤمنی بدون عذر شرعی دروغی گوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت میکنند و از دل او بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا بعرش رسید پس لعنت کند او را حمله

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۴

عرش و حقتعالی بواسطه آن یک دروغ گناه هفتاد زنا بر او نویسند که آسان ترین آنها مثل آنست که کسی با ما در خود زنا کند و از اخبار دیگر مستفاد می شود که دروغگو ایمان ندارد و روی او سیاهست و دروغگو از شرابخوار بدتر است و دروغ کلید خانه ایست که تمام خباثت در او است و دروغ بدترین ریهاهاست و مورث فقر و فراموشی است و صورت انسانیت را میگیرد و دروغگو بعد از مخصوصی در قبر معذب است و دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است و بالجمله مفسد دروغ زیاده از آنست که احصا شود و طریق خلاصی از این صفت خبیثه رجوع بآیات و اخباریست که در مذمت اوست و هم تأمل در آنکه دروغگوئی باعث هلاکت ابدی و موجب رسوائی و خواری و مایه سقوط عزت و بی اعتباری است و بسست در اسباب رسوائی دروغگو آنچه در حدیث است که حقتعالی فراموشی را باو گماشته است و این مطلب بتجربه رسیده بحدی که از امثال سایره است دروغگو حافظه ندارد و هم گفته شده که دروغ گفتن بضرر شمشیر ماند اگر جراحت ملتهم شود نشان همچنان بماند چون برادران یوسف پیغمبر (ع) که بوصمه کذب موسوم شدند براست گفتن ایشان اعتماد نماند قال الله تعالی بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ* و بدان که ضد دروغ صدق و راست گوئی است که اشرف صفات حسنه و رئیس اخلاق حمیده است قال الله تعالی اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود نظر نکنید بطول رکوع و سجود مردم زیرا که آن چیزی است که بآن عادت کرده اگر آن را ترک کند از آن وحشت نماید و لکن نظر نمائید براستی گفتار او و پس دادن امانت را

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۵

کلمه فی آفات اللسان

پوشیده نماند که بسیاری از آفات از غیبت و بهتان و دروغ و سخریه و جدال و مرء و مزاح و تکلم بفضول و فحش و غیرها از مفسد زبانت و ضرر این عضو بانسان زیاده از سایر اعضا است و آن بهترین آلات است برای شیطان بجهت گمراه کردن نبی نوع انسان پس هر که آن را مطلق العنان ساخت شیطان او را بوادی هلاکت رسانید و بسر منزل خذلان و فلاکت کشانید لا جرم در حدیث نبوی (ص) وارد شده که بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم میکند زبان است و فرج و نیز فرموده که هر که محفوظ ماند از شر شکم و فرج و زبان خود بتحقیق که از همه شرور محفوظ است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هیچ روزی نیست مگر آنکه هر عضوی از اعضا بزبان خطاب میکند و میگوید ترا بخدا قسم میدهم که ما را بعد از نیندازی و در روایت دیگر است که گویند در حق ما از خدا بترس چه اگر تو راست باشی ما همه راستیم و اگر تو کج شوی ما همه کج میشویم آری اکثر محنتهای دنیوی و مفسد دینیّه منشأ آن زبان است

زبان بسیار سر بر باد داده است زبان ما را عدوی خانه زاد است

و ضد همه آفات زبان خاموشی است که زینت عالم و پرده جاهل است و دری است از درهای حکمت در حدیث نبوی است من صمت نجی و در وصایای لقمان است بفرزند خود که اگر چنان پنداری سخن تو نقره است

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۶

بدان که سکوت طلا است حضرت باقر العلوم (ع) فرمود که جز این نیست که شیعیان و دوستان ما زبانهایشان لال است پس ای عزیز من تا توانی خاموشی عادت کن و از فوائد آن غفلت منما و بدان که نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی

چون نداری کمال و فضل آن به
که زبان در دهان نگهداری
آدمی را زبان فضیحت کرد
جوز بی مغز را سبکباری

کلمة فی ذمّ حبّ الریاسة

حقیقت ریاست تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دل‌های ایشان است و آن از مهلکات عظیمه است و در حدیث است که دو گرگ درنده که رها کرده شوند در میان گوسفند اینکه شبان آنها غایب باشد این قدر آن گوسفندان را فاسد نمیکند که حبّ ریاست و جاه در دین مسلمان و بر هر ذی شعوری واضحست که امر ریاست ورث بسی مفسد عظیمه و منتج خسارتهای دنیویّه و اخرویّه است چه ارباب ریاست و جاه دائم هدف تیر آزار معاندان و پیوسته از ذلّت و عزّت خود هراسان است هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی است گاهی در فکر مواجب نوکر و غلام و زمانی در فکر پختن سوداهای خام روزگارش بتملقّ و خوش آمد گوئی بیسر و پایان بسر همی رسد و عمرش بنفاق با این و آن انجام میباید نه او را در شب خوابی و نه در روز استراحتی یا آرامی

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۳۷

کلمه فی الخمول

گمنامی و خمول شعبه‌ایست از زهد و از صفات حسنه مقربین مؤمنین و از علائم اهل بهشت است و خدا دوست میدارد صاحب آن را بلکه در روایات است که حق تعالی در مقام منتّ بر بعضی از بندگان خود میفرماید که آیا انعام نکردم بتو آیات را و از مردم پوشیده نداشتم آیا نام ترا از میان مردم گم نکردم بلی چه نعمت از این بالاتر که کسی خدای خود را بشناسد و بقلیلی از دنیا قناعت کند و کسی او را نشناسد چون شب در آید بعد از عبادت خود با من و استراحت بخوابد و چون روز شود بخاطر جمع بشغل خود رو آورد و از این جهت بوده جمله اکابر دین و سلف صالحین گنج تنهائی را گزیده و در زاویه خمول خزیده و در آمد و شد خلق را بروی خود بسته و از بزرگی و جاه خود را وارسته نموده بودند شیخ سعدی گفته (لطیفه) صاحب‌دلی را گفتند بدین خوبی که آفتابست نشنیده‌ایم که کسی او را دوست گرفته باشد گفت از برای آنکه هر روزش میتوان دید مگر در زمستان که محجوبست و محبوب

بدیدار مردم شدن عیب نیست
و لیکن نه چندان که گویند بس
اگر خویشتن را ملامت کنی
ملامت نباید شنیدن ز کس

کلمة فی ذمّ الریاء

ریا از اخلاق ذمیمه و از مهلکات عظیمه است و در کتاب و سنت آیات و اخبار بسیار وارد شده بر مذمت. و وعید بر آن و در حدیث نبوی (ص) است که

زَهْمَةُ النَّوَظِرِ فِي تَرْجُمَةِ مَعْدَنِ الْجَوَاهِرِ، ص: ۱۳۸

ادنی ریا شرکست و نیز فرموده که ریا کار را روز قیامت بچهار نام ندا میکنند میگویند ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو فاسد و اجر تو باطل شد تو را امروز در پیش ما نصیبی نیست بگیر مزد خود را از آنکه عمل برای او میکردی ایخده کننده و نیز فرمودند که بهشت تکلم کرد و گفت همانا من حرامم بر هر که بخیل و ریا کار است

کلید در دوزخست آن نماز که بر روی مردم گذاری دراز

اگر جز بحق می رود جاده است بر آتش فشاندن سجاده است

و احادیث در مذمت ریا بسیار است و کفایت در خباثت آن که در هر عملی که داخل شود بفتوای فقهاء آن عمل باطل و از درجه قبول هابطست بعضی از علماء فرموده اند مبدا جاهلی از روی بی ادراکی افتراء بر خدا و رسول بسته و ریا را در عزای حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه جایز و شرط اخلاص را بردارد و چنان گمان کند که تباهی بمعنی گریه بر خود بستن و بصورت باکی در آمدنست مراد ریا در گریه باشد و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده چه بالضروره گریه بر حضرت سید الشهداء (ع) عبادت است و ریا در عبادت مثل قیاس در ادله و رباء در معاملات بهیچ وجه جایز نیست و چگونه ذی شعوری احتمال دهد که وجود مبارک حسین (ع) که تحمل نمود آن همه مصائبی را بجهت اساس توحید ذات مقدس باری تعالی و اعلاء کلمه حق در اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتهای ملحدین سبب شود برای جواز معاصی و اکبر موبقات که آن رباء و شرک اصغر است ان هذا الا اختلاق

زَهْمَةُ النَّوَظِرِ فِي تَرْجُمَةِ مَعْدَنِ الْجَوَاهِرِ، ص: ۱۳۹

کلمه فی ذم طول الأمل

قال امیر المؤمنین (ع) انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الأمل طول امل عبارتست از آرزوهای بسیار و امیدهای دور و دراز و توقع زندگانی در دنیا و سبب آن دو چیز است یکی جهل و غرور چه جاهل اعتماد میکند بر جوانی یا صحت مزاج خود و بعید میداند مرگ را در عهد شباب و در حال صحت مزاج و غافلست از مردن اطفال و جوانهای بی شمار و عروض مرضهای ناگهانی و مرگهای مفاجات دوّم محبت دنیای دنیّه و انس بلدات فانیه است چه انسان مادامی که گرفتار این محبت و انس شد مفارقت از آنها بر او گرانست لهذا دل بزیر بار فکر مردن نمیرود و گاهی اگر در دل او خطور کند خود را بفکر دیگر می اندازد و اگر احیانا بیاد آخرت بیفتد شیطان و نفس اماره او را بوعده فریب دهند که تو هنوز در اول عمری حال چندی بکامرانی و جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی آنگاه توبه کن و مهیای کار آخرت شود چون بزرگ شود گوید حال جوانی هنوز بجا است تا وقت پیری چون پیر شود گوید ان شاء الله این مزرعه را آباد کنم یا این دختر را جهازگیری نمایم یا این خانه را آباد نمایم بعد از آن دست از دنیا بکشم و بفرغت بال در گوشه ای مشغول عبادت شوم و پیوسته هر شغلی که تمام می شود و شغل دیگر پیدا می شود و هر روز امروز و فردا میکند که ناگهان بانگی برآید خواجه مرد و این بیچاره غافلست از اینکه آنکه او را وعده میدهد فردا هم با او است و آنکه فرغت از خیالات و شغلهای دنیا حاصل نخواهد شد

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۰

و فارغ کسی است که یکباره دست از آنها بر دارد پس کسی که سن او بحدود چهل سالگی رسید و دیگر فکر دنیا کردن او از غفلت و فریب شیطانست چه که لذت و کامرانی گذشت و روزگار نشاط و شادمانی سر آمد و هر روز عضوی از اعضای او کوچ میکند و بیچاره از آن غافل و در فکر باطلست یا ابناء الاربعین زرع قد دنی حصاده

چو دوران عمر از چهل در گذشت مزن دست و پا کابت از سر گذشت

چو باد صبا بر گلستان وزد چمیدن درخت جوان را سزد

نزیب ترا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید

دریغا که فصل جوانی گذشت بلهو و لعب زندگانی گذشت

و علاج طول اهل یاد مرگست چه خیال مردن آدمی را از دنیا دلگیر و دل را از دنیا سیر میسازد و از این جهت حضرت رسول (ص) فرمود بسیار یاد آورید شکننده لذتها را و مرویست که هیچ خانواده‌ای نیست مگر آنکه ملک الموت شبانه روزی پنج مرتبه اوقات نماز ایشان را بازدید مینماید پس ای جان من لختی بقبرستان رو و بر خاک دوستان گذری کن و بر لوح مزارشان بعبرت نگاه کن و تفکر کن که در زیر قدمت بفاصله دو ذرع چه خبر و چه صحبت است و لنعم ما قیل

زدم تیشه یک روز بر تلّ خاک بگوش آدمم ناله دردناک

که زنهار اگر مردی آهسته‌تر که چشم و بناگوش و رویست و سر

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۱

بر این خاک چندین صبا بگذرد که هر ذره از وی بجائی برد

پس لختی بر احوال خود تأمل کن که تو هم نیز مثل ایشان خواهی گشت و عمرت بسر آید و علامت مرگ از هر طرف ظاهر گردد اطباء از معالجات دست کشند و اعضایت از حرکت باز ماند و عرق مرگ بر جبینت ظاهر شود و ملک الموت بامر پروردگار در آید و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیف تو افکند و میان جسم و جانت جدائی اندازد و دوستان و برادرانت ناله حسرت در ماتمت ساز کنند و احباء و یاران بمرگت گریه آغاز کنند پس بر مرکب تابوت سوارت کرده بزندان گورت در آورند و ترا در وحشت آباد گور تنها گذارده برگردند پس افسوس خوری بر ایام حیات و زندگانی و صحت و جوانی و فراغت خود را در دنیا که هفت از دست دادی و برای آخرت خود ذخیره ننهادی و زبان حالت مترنم باین مقال باشد

دریغا که بیما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نو بهار

بسی تیر و دیمه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرّج کنان بر هوا و هوس
گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانی که از ما بغیب اندرند
بیایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی گل دهد بوستان
نشینند با یک دگر دوستان

کلمه فی مدح الرضا

مراد رضا ترک اعتراض بر مقدّرات الهیه است در باطن و ظاهر قولاً و فعلاً

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۲

و صاحب این مرتبه پیوسته در بهجت و لذت و سرور و راحتست چه تفاوتی نمیباشد نزد او میان فقر و غنا و راحت و عنا و عزت و ذلت و مرض و صحت زیرا که همه را از خدا میداند و بواسطه محبت حق که بر دل او رسوخ کرده بر همه افعال او عاشقست و آنچه از او میرسد بر طبع او موافق است و میگوید

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد
بو العجب من عاشق این هر دو صد

و صبر و رضا راس همه طاعاتست از حضرت صادق (ع) منقولست که فرمود شگفت دارم از کار مرد مسلم که خدا هیچ امری از برای او مقدر نمیکند مگر آنکه خیر او باشد اگر مالک مشرق و مغرب را باو عطا فرماید باز خیر او است و در حدیث قدسی است که حقتعالی فرمود منم خدائی که بجز من خدائی نیست پس هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نشود بقضای من و شکر نکند از برای نعمای من پس طلب کند خدائی سوای من و بدان که مرتبه رضا از ثمرات محبتست و طریق تحصیل آن سعی در تحصیل محبت الهیست بدوام ذکر و فکر و سایر چیزهائی که موجب محبت الهیست بعلاوه آنکه مدبر نماید که از نارضائی او چه می آید و کراهت و سخط او چه فایده میبخشد نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده می شود و نه بجهت تسلی قلب او تغییر اوضاع کارخانه هستی می شود و بر تشویش بر آیند و تدبیر کار بجز تضعیف روزگار و بردن برکات دقت فایده مترتب نمیگردد و باید طالب مرتبه رضا آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا رسیده ملاحظه نماید و بداند هر رنجی را در عقب گنجی و هر محنتی را راحتی در پیش است پس بامید ثوابهای پروردگار خود چون مردان مرد بیابان بلا را بقدم صبر به پیماید تا دشواریهای این به او آسان نماید چون مریض که متحمل حجامت و فصد و خوردن دواها میگردد و باید دانست که رضا با دعا کردن

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۳

منافاتی ندارد چه از جانب شریعت بدعا مأموریم و خداوند عالم از ما دعا خواسته و آن را کلید سعادت و حاجات ساخته و گفتن اینکه دعا منافی با رضا است مرضی نیست

کلمه فی مدح الصبر

صبر مضطرب نگشتن در بلاها و مصائبست و ضد آن جزع و بیتابی است که عبارتست از رها کردن عنان خود در مصیبت و بلا بفریاد کشیدن آه و واویلا و ناله کردن و جامه دریدن و بر خود زدن بلکه عبوس کردن و امثال آن که سبب کلی آن ضعف نفس است و از برای صبر اقسام دیگر نیز هست مثل صبر بر مقتضیات شهوات و غیرها و فی الحقیقه اکثر اخلاق فاضله داخل در صبر است و مرتبه صبر مراتب رفیع است و حقتعالی بیشتر خیرات را نسبت بصبر داده است و اکثر درجات بهشت را بآن متعلق ساخته و در هفتاد و چند موضع از کتاب خود ذکر فرموده و اوصاف بسیاری برای صابریین ثابت کرده و از ایشان صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده و مژده بودن خود را با ایشان بآنها رسانیده و در احادیث نیز فضیلت بسیار برای صابر وارد شده و روایت شده که نسبت صبر بایمان مثل سر است ببدن و کسیرا که سر نباشد بدن نمیباشد همچنین کسی را که صبر نباشد ایمان نیست و طریق تحصیل مرتبه صبر مراعات نمودن چند چیز است اول بسیار ملاحظه نمودن احادیثی را که در فضیلت ابتلاء در دنیا وارد شده و آنکه بازاء هر مصیبتی رفع درجه یا محو سیئه ایست و یقین داند که خیری نیست در کسی که ببلائی گرفتار نشود دوّم متذکر آن شود که زمان مصیبت اندک و وقت کوتا هست و عنقریب از آن مستخلص شده بخانه راحت و استراحت میرود

بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

زهنه النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۴

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

سوّم آنکه تأمل کند که بی صبری و جزع چه فایده میبخشد هر چه مقدّر است میرسد و بی تابی سودی ندارد و قابل تغییر نبود هر چه تعیین کرده اند بلکه جزع ثواب آدمی را ضایع و وقار او را ساقط میگرداند چهارم آنکه ملاحظه کند احوال کسانی را که ببلاهای عظیمی از بلاهای او گرفتار شده اند پنجم آنکه بداند ابتلاء و مصیبت دلیل فضل و سعادت اوست چه آنکه

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند

ششم آنکه آدمی را بواسطه ریاضت مصائب تکمیل حاصل می شود هفتم آنکه متذکر شود که این مصیبت از نزد حقتعالی است که دوست ترین هر چیزی است نسبت باو و بجز صلاح و خیر او را نمیخواهد هشتم آنکه تتبع کند در احوال مقربین و ابتلاء و صبر آنها را ملاحظه کند تا آنکه رغبت صبر و استعداد نفس برای او حاصل شود و بدان که مراد از صبر همانست که در ابتدا ذکر شد اما سوختن دل و جاری شدن اشک که از مقتضای بشریتست بنده را از حد صبر بیرون نمیبرد نظیر این مطلب که مریض بقصد و حجامت راضی و خشنود است و لکن از درد و الم متأثر می شود

کلمه فی مدح الشکر

شکر نعمت عبارتست از شناختن نعمت منعم و شاد بودن بآن و صرف کردن در مصرفی که منعم بآن راضی باشد و شکر افضل منازل اهل سعادت است و سبب رفع بلا و باعث زیادتی نعما است و باین جهت امر و ترغیب بآن شده است قال الله تبارک و تعالی لئن شکرتم

لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَأُنزِلَنَّ عَلَيْكُمْ إِنَّ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ اگر شکر کنید البته نعمت را بر شما زیاد میکنم و اگر کفران کنید همانا عذاب من سخت و شدید است و از این آیه شریفه و اخبار معتبره معلوم می شود که کفران نعمت که ضد شکر است باعث

نزهُهُ النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۵

شقاوت آدمیست در عقبی و موجب حرمان و سلب نعمت است در دنیا شیخ سعدی گفته است که اجل کاینات از روی ظاهر آدمیست و اذل موجودات سگ و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس

سگی را لقمه ای هرگز فراموش نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

و گر عمری نوازی سفله ای را بکمر چیزی آید با تو در جنگ

و چون معنی شکر صرف نعمت در مصرفی که رضای منعم در آنست علی هذا از برای بنده شاکر لازم است شناختن چیزهائی که رضای الهی در آنست و دانستن اموری که مکروه و خلاف رضای او میباشد تا متمکن از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد و راهی که بآن توان جمیع محبوبات و مکروهات الهی را یافت طریقه شرع مقدّس است که جمیع آنچه رضای الهی است در آن باخلاف رضای اوست بیان فرموده و از اول بواجبات و مستحبات و از دوم بمحرّمات و مکروهات تعبیر کرده پس هر که اطلاع از جمیع احکام شریعت مظهره در همه افعال خود نداشته باشد متمکن از اداء حق شکر الهی نیست و بدان که طریقه شکرگزاری الهی بچند امر است اول نظر کردن به پست تر از خود در امور متعلقه بدنیا و بالاتر از خود در امور دین دوم بنظر آوردن مردگان و متذکر شدن اینکه نهایت مطلوب ایشان آنست که آنها را بدنیا برگردانند تا در دنیا عمل خیر کنند پس خود را از ایشان فرض کند و چنان تصوّر نماید که مطلب او برآمده و بدنیا برگشته است سوّم آنکه یاد کند آنچه را که بر او روی داده از مصائب عظیمه و مرضهای مهلکه که امید نجات در آن نداشته پس خلاصی از آن را غنیمت شمر چهارم آنکه هر مصیبتی که بر او وارد می شود شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن باو نرسد و یا اینکه بلائی بدین او وارد نشده پنجم معرفت الهی و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمتهای

نزهُهُ النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۶

ظاهریه و باطنیه که آنها زیاده از آنست که احصاء شود قال الله تبارک و تعالی وَ إِن تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا

[خاتمه]

بدان که لازم است از برای پاکی از اوصاف رذیله و آرایش آن بصفات جمیله چند امر اول آنکه پیوسته مواظبت کند بر اعمالی که از آثار صفات حسنه است و خواهی نخواهی نفس را بر افعالی بدارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل آنست یا در صدد بقاء و محافظت آن دوّم آنکه پیوسته مراقب احوال خود و متوجّه اعمال و افعال خود باشند و هر عملی که میخواهد بکند ابتدا در آن تأمل کند تا خلاف مقتضای خلق حسن از او سر نزند و در هیچ حال از حال خود غافل نشود بلکه در هر روز دفتر اعمال خود را گشوده سر تا پیش را مرور کند و تفحص نماید آنچه را که از او صادر شده اگر کار خوب کرده حمد کند و شکر توفیق بجا آورد و اگر کار بدی کرده توبه و انابه نموده و تدارک آن نماید سوم آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهویه یا غضبیه می شود مثلا چشم و گوش و دل را باز دارد و از دیدن و شنیدن و تصوّر کردن هر چیزی که غضب یا شهوت را بهیجان می آورد و بیشتر سعی او در حفظ دل باشد از

خیال آنها چهارم آنکه فریب نفس خود را نخورد و افعال خود را حمل بر صحت نکند و در طلب عیوب خود استقصاء و سعی بلیغ نمایند و بنظر دقیق در تجسس خفایای معایب خود بر آید و چون بچیزی از آنها بر خورد در ازاله آن سعی کند و بداند که هر نفسی عاشق صفات و افعال خویش است و باین جهت اعمال و افعالش در نظرش جلوه دارد و بدون تأمل و باریک بینی بعیوب خود بر نمیخورد و پیوسته مترصد باشد که دشمنان و معاندان او چه عیبی را از او اظهار میکنند پس در صدد دفع آن عیب از خود بر آید و بهتر آنکه دیگران را آئینه عیب نمای خود گرداند پس آنچه را که از ایشان سر میزند تأمل در حسن و قبح آن عمل نماید و بقبح هر چه بر خورد بداند که آن عمل نیز از او سر زند قبیح و بحسن هر چه بر خورد بدان که آن عمل از او نیز حسن است پس در ازاله قبايح خود کوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی کند پنجم آنکه اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار را لازم داند و دوری از

نزّهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۷

همنشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمرد و در صدد آن باشد که مصاحبت کند با صاحبان اخلاق حسنه و بزرگان دین زیرا که مجالست و صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد چه طبع انسان دزد است آنچه را که مکرر از کسی دید قهرا اخذ میکند

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

بعلاوه اینکه هر کسی مجالست کند با اهل معصیت و بدان در عذاب ایشان شریک شود و باتش ایشان بسوزد قال الله تعالی و لا ترکونوا إلی الدین ظلموا فتمسکم النار و من بجهت آنکه بر تو معلوم کنم که مجالست با اهل معصیت چه اثر دارد یک حدیث شریفی که جامع است قواعد عظیم را در اینجا نقل میکنم و این رساله را بآن ختم مینمایم شیخ اجل اقدم ثقه الاسلام کلینی عطر الله مرقده از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که روزی عیسی (ع) عبور کرد بقریه که اهل آن قریه و طیور و حیوانات آن تمام مرده بودند حضرت عیسی چون مردههای ایشان را ملاحظه کرد با حواریون فرمود اهل این قریه بعداب الهی هلاک شدهاند زیرا که اگر بمرگ خدا خود بتفرقه مرده بودند یک دیگر را دفن میکردند حواریون که اصحاب خاص آن حضرت بودند عرضه داشتند یا روح الله از خدا بخواه که ایشان را زنده گرداند تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده که باعث هلاکت ایشان گشته تا ما را از آن کارها اجتناب باشد پس آن حضرت خدا را خواندند آمد که بخوان اهل آن قریه را پس حضرت عیسی در وقت شب بالای بلندی رفت و فرمود ای اهل قریه یکی از ایشان جواب داد لبتیک یا روح الله و کلمه الله فرمود بگو چه بود اعمال شما در دنیا گفت (۱) عبادت طاغوت و دوستی دنیا با ترس کم و آرزوی طویل و غفلت و اشتغال بلهه و لعب فرمود محبت شما بدنیا بچه مرتبه رسیده بود گفت مانند محبت طفل بمادرش هر گاه رو میکرد بما فرحناک و خوشحال میشدیم و هر گاه پشت میکرد بما گریان میشدیم و محزون میگشتیم فرمود عبادت شما از برای طاغوت چگونه بود گفت اطاعت میکردیم اهل معصیت را یعنی در هر امر باطلی که ما را در آن مأمور میساختند اطاعت ایشان میکردیم فرمود چگونه شد عاقبت امر شما گفت شبی در کمال آسایش خوابیدیم صبحگاه جای خود را در هاویه دیدیم فرمود هاویه چیست گفت سجنین گفت سجنین چیست گفت کوهها ایست از آتش که پیوسته برافروخته می شود و بر ما تا روز قیامت فرمود شما چه گفتید و چه جواب بشما گفتند گفت گفتیم که ما را بدنیا بر گردانید تا زهد ورزیم جواب داده شدیم که دروغ میگوئید فرمود بچه سبب تو در میان ایشان با من سخن گفتی گفت یا روح الله سبب آن بود که

نزهة النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص: ۱۴۸

ایشان را لجامهای آتشی بر دهن زده‌اند و آن لجام بدستهای ملائکه شداد و غلاظ است که بر ایشان موکلند و اما من از ایشان نبودم لکن چون در میان ایشان بودم همین که عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز فرو گرفت پس من بموئی آویختم در کنار جهنم نمودم که در جهنم خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت پس حضرت عیسی (ع) رو کرد بحواریین و فرمود ای دوستان خدا خوردن نان جو و نمک و خواب کردن بر روی مزبله‌ها با عافیت و سلامتی دنیا و آخرت خیری است بسیار یعنی باید قدر این نعمت را دانست (انتهی) مخفی نماند که آنچه این مرد برای حضرت عیسی نقل کرد از حال آن قریه بعینه حال ما و حال اهل این زمانست بلکه بسیاری از ماها ترس کم را هم نداریم که آنها داشتند و اما حکایت محبت ما با دنیا و طول اهل ما و غفلت و لهو و لعب ما پس واضح آنست که بیان شود و هر کس مراجعه بحال خود و اهل زمان خود کند بر او معلوم خواهد شد و چه خوب تشبیه کرده‌اند حکماء حال ما را و غفلت و غرور ما را در دنیا بآن شخص که در بیابانی بود فیلی سر در عقب او گذاشته آن مرد بچاهی پناه برد طنابی بر کمر داشت یکسر آن طناب را بشاخی بست که در کنار چاه بوده و خود را میان چاه آویزان نمود پس نگاهش بته چاه افتاد دید اژدهائی دهان باز کرده که هر گاه در چاه افتد او را بلعد در این حال دید دو موش سیاه و سفید پیدا شدند شروع کردند بقطع کردن طناب که یک سرش بکمر او بود در این حال نگاهش افتاد بعسل خاک آلوده که بکنار چاه مالیده شده بود و زنبورهای بسیاری بر او جمع شده بودند آن بیچاره از یاد قطع کردن موشها طناب را و افتادن در دهان اژدها غفلت نموده شروع کرد بخوردن عسلهای خاک آلوده و با زنبورها مخاصمه کردن این حکایت را بر هر که عرضه کنی این مرد را تحمیق و تسفیه میکند و میگوید که الحال چه وقت غفلت است و چه وقت خوردن عسل است فکری برای خلاصی خود کن این حکایت بعینه حال ما است چه آنکه دنیا بمنزله همان چاه است و اژدهائی که دهان گشوده مرگ است و قبر ماست و دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته طناب عمر ما را قطع میکند و عسل خاک آلوده لذات دنیویه است که ممزوجست بآلام بسیار و زنبورها ابناء دنیا میباشند که پیوسته بجهت امور دنیا با ایشان مخاصمت میورزیم و السلام تمام شد

بتاریخ ۳۴۱ / ۱۸

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبیک یا خامنه ای ، لبیک یا حسین(ع) است